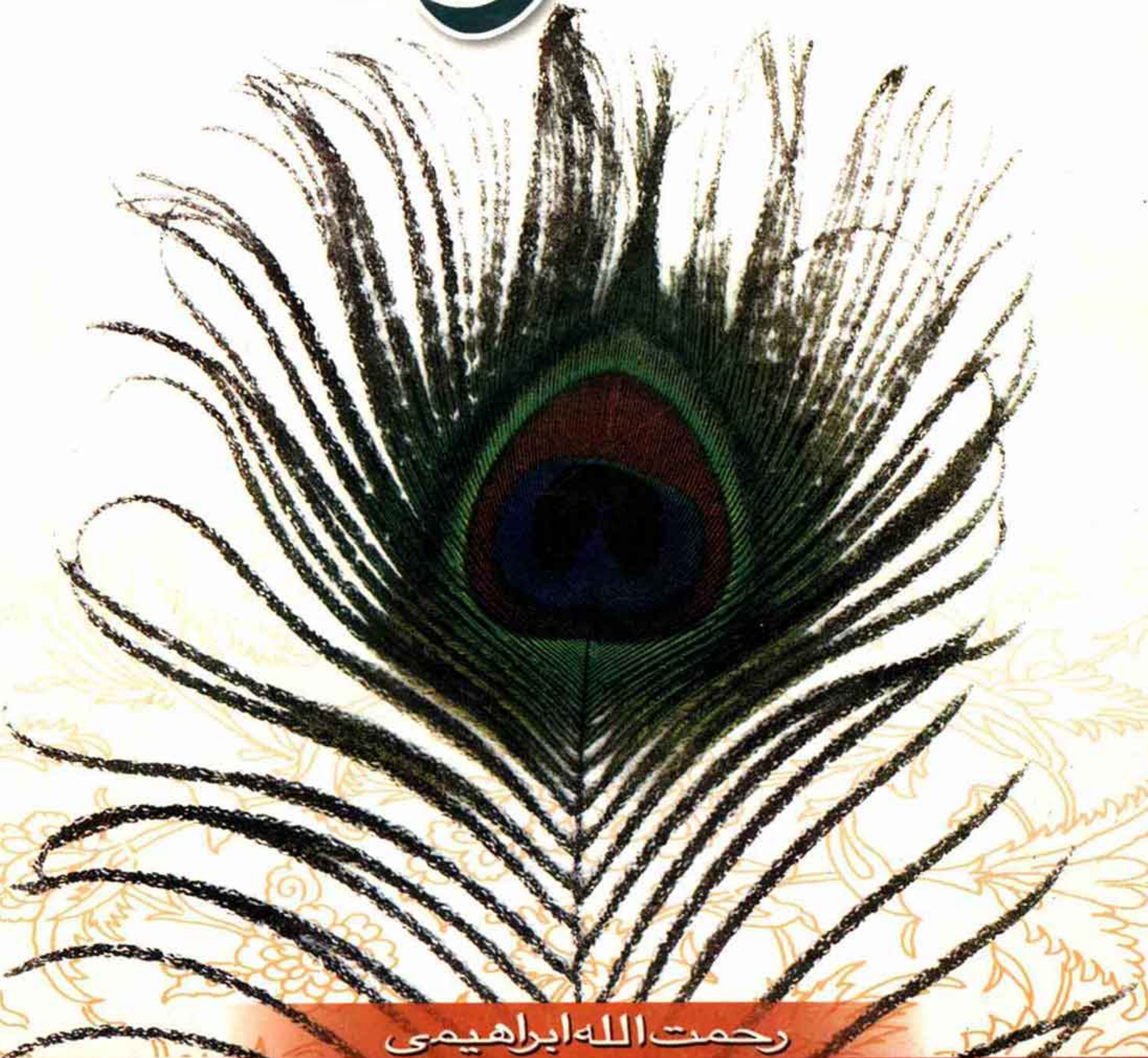


ملاقات با

طاووس پھینت  
حصہ (۱)  
مہر کی



رحمت اللہ ابراہیمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ملاقات با

طاووس بهشت حضرت مهدی (عج)



رحمت اللہ ابراهیمی

ابراهمی، رحمت الله.

ملاقات با طاووس بهشت حضرت مهدی (عج) / رحمت الله ابراهمی. - قم: مشهور، ۱۳۸۱.  
[۲۴۰] ص.

ISBN: 964 - 6863 - 7 - 2 - 8

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۲۳۹ - ۲۴۰]: همچنین به صورت زیرنویس.

۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - ۲. مهدویت - انتظار. ۳. محمد بن  
حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - رویت. الف. عنوان

۲۹۷/۹۵۹

۷ م ۱۲ الف / BP ۵۱



مؤسسه انتشارات مشهور

قم - خیابان ارم - پاساژ قدس - طبقه آخر - پلاک ۱۸۴

ص. پ: ۳۳۹۶ - ۳۷۱۸۵

تلفن: ۷۷۳۷۴۶۱ - تلفاکس: ۷۷۴۶۸۰۶

### شناسنامه کتاب

- نام کتاب ..... ملاقات با طاووس بهشت حضرت مهدی (عج)
- مؤلف ..... رحمت الله ابراهمی
- ناشر ..... مؤسسه انتشارات مشهور
- نوبت چاپ ..... اول / ۱۳۸۱
- چاپخانه ..... قلم
- شمارگان ..... ۳۰۰۰
- قیمت ..... ۹۰۰ تومان

مراکز پخش

قم، انتشارات میراث ماندگار، تلفن: ۷۷۳۴۳۷۵

انتشارات چاف / ۰۹۱۱۲۵۳۸۴۵۵

## فهرست عناوین

پیشگفتار ..... ۱۳

### فصل اول

ولادت آئینه تمام نمای جمال الهی حضرت مهدی (عج) ..... ۱۶

\* حالات ملکه دنیا و آخرت والده امام عصر (عج) ..... ۱۹

### فصل دوم

در بیان اسامی و القاب و کنیه حضرت بقیة الله (عج) ..... ۲۴

حضرت قائم (عج) ..... ۲۶

### فصل سوم

ذکر آیاتی در شأن حضرت بقیة الانبیاء (عج) ..... ۲۷

(آیه اول) ..... ۲۷

(آیه دوم) ..... ۲۷

(آیه سوم) ..... ۲۸

(آیه چهارم) ..... ۲۸

(آیه پنجم) ..... ۲۸

(آیه ششم) ..... ۲۹

(آیه هفتم) ..... ۲۹

### فصل چهارم

در ذکر چند حدیث از اخبار معتبره در بیان سیرت و سلوک حضرت مهدی (عج) ..... ۲۱

- ۲۱ ..... (حدیث اول)
- ۲۱ ..... (حدیث دوم)
- ۲۲ ..... (حدیث سوم)
- ۲۲ ..... (حدیث چهارم)
- ۲۲ ..... (حدیث پنجم)
- ۲۲ ..... (حدیث ششم)
- ۲۲ ..... (حدیث هفتم)
- ۲۲ ..... (حدیث هشتم)

#### فصل پنجم

- ۲۴ ..... بیان اوصاف شمائل و خصایص حضرت مهدی (عج)
- ۲۵ ..... خصایص و سیرت صاحب الامر (عج)

#### فصل ششم

- ۲۲ ..... غیبت حضرت بقیة الله (عج)
- ۲۲ ..... نجم ثاقب
- ۲۵ ..... نورافشانی امام (عج)
- ۲۵ ..... فلسفه غیبت حضرت حجة (عج)
- ۲۶ ..... اما چند وجه درباره فلسفه غیبت
- ۲۸ ..... تکلیف در عصر غیبت چیست؟

#### فصل هفتم

- ۲۹ ..... انتظار و منتظران حضرت مهدی (عج)
- ۵۱ ..... منتظران واقعی چه کسانی هستند؟
- ۶۰ ..... وظایف منتظران حضرت خلیفة الاتقیاء (عج)
- ۶۱ ..... انتظار فرج چیست؟

فصل هشتم

- نواب خاص و عام خاتم لأوصیاء حضرت مهدی (عج) ..... ۶۲  
 نواب عام حضرت مهدی (عج) ..... ۶۲

فصل نهم

- طول عمر قیّم الزمان حضرت مهدی (عج) ..... ۶۵  
 شباهت حضرت با سه تن از پیغمبران ..... ۶۶  
 انسان چقدر عمر می‌کند؟ ..... ۶۸  
 اعتقاد دانشمندان درباره طول عمر ..... ۶۹  
 عمر جاودان و جوانی پایدار ..... ۷۰  
 نمونه‌ای از معمرین دنیا ..... ۷۱

فصل دهم

- همسر و فرزندان و اقامتگاه حضرت مهدی (عج) ..... ۷۲  
 اقامتگاه حضرت مهدی (عج) ..... ۷۲  
 (اول) سرزمینهای دور ..... ۷۵  
 (دوم) مدینه طیبه ..... ۷۵  
 (سوم) دشت حجاز ..... ۷۵  
 (چهارم) گوه رضوی ..... ۷۶  
 (پنجم) کرعه ..... ۷۶  
 (ششم) جا بلقا و جابلسا ..... ۷۶  
 (هفتم) بلد مهدی (عج) ..... ۷۶  
 (هشتم) بیت الحمد ..... ۷۷  
 (نهم) جزایر مبارکه ..... ۷۷  
 (دهم) جزیره خضراء ..... ۷۷

### فصل یازدهم

- ۷۹ ..... علامات ظهور خلف صالح حضرت مهدی (عج)
- ۷۹ ..... حدیث امیر المؤمنین علیه السلام
- ۸۱ ..... روایت حمران بن اعین
- ۸۲ ..... خطبة البیان
- ۸۳ ..... امتحان الهی
- ۸۴ ..... دجال و سفیانی
- ۸۵ ..... هشدار به منتظران حضرت مهدی (عج)
- ۸۶ ..... فرق میان معجزه و سحر
- ۱۰۰ ..... و اما سفیانی
- ۱۰۰ ..... آغاز جنبش سفیانی
- ۱۰۱ ..... زمان جنبش
- ۱۰۱ ..... ارتش سفیانی
- ۱۰۱ ..... عاقبت ستمکاران
- ۱۰۲ ..... عاشقان یوسف زهر علیه السلام

### فصل دوازدهم

- ۱۰۶ ..... مدینه فاضله موعود
- ۱۰۷ ..... مهدی (عج) ولی الله
- ۱۰۸ ..... حکومت جهانی مهدی (عج)
- ۱۱۱ ..... وقایع ظهور حضرت مهدی (عج)
- ۱۱۱ ..... محل ظهور
- ۱۱۱ ..... مهدی (عج) و ملائکه
- ۱۱۲ ..... یار و یاران جوان



۱۱۲	زنان و مردان
۱۱۲	سن مهدی (عج)
۱۱۳	مدّت سلطنت
۱۱۳	مهدی (عج) و هفت معجزه
۱۱۴	نزول عیسی <small>علیه السلام</small>
۱۱۵	قتل دجال
۱۱۵	عاقبت ابلیس
۱۱۷	تکامل در ظهور حضرت مهدی (عج)
۱۱۸	عدالت و امنیّت
۱۱۸	تکمیل علوم
۱۱۹	خشونت و مهربانی

#### فصل سیزدهم

۱۲۰	حضرت مهدی (عج) و ایرانیان
۱۲۰	چراغ تشیع
۱۲۱	مردان فارس
۱۲۲	آغاز حکومت بقیة الله (عج)
۱۲۲	حفظ ایران توسط امام عصر (عج)
۱۲۳	حضرت مهدی (عج) و اهل قم
۱۲۳	قم حرم اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۱۲۴	انتقام خون حسین <small>علیه السلام</small>
۱۲۵	قم در بهشت
۱۲۵	قم قائم مقام حضرت حجّت (عج)
۱۲۶	پرچمهای خراسان تا قدس

روایت طالقان ..... ۱۲۶

#### فصل چهاردهم

جهان پس از حضرت مهدی (عج) ..... ۱۲۸

ظهور دولت حق آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ..... ۱۲۹

حدیث مفضل بن عمر ..... ۱۲۹

#### فصل پانزدهم

امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و حضرت مهدی (عج) ..... ۱۳۲

قائم و عاشورا ..... ۱۳۲

یاد حسین عَلَيْهِ السَّلَام نخستین کلام مهدی (عج) ..... ۱۳۲

یاران امام مهدی (عج)، اصحاب امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام ..... ۱۳۲

لنارات الحسین ..... ۱۳۵

دعای ندبه و یاد امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام ..... ۱۳۵

یاد مهدی (عج) در زیارت عاشورا ..... ۱۳۵

گریه امام مهدی (عج) در تشرفات ..... ۱۳۶

#### فصل شانزدهم

شرایط زیارت معشوق ..... ۱۳۷

ای عاشقان جمال و مشتاقان کعبه وصال دوست ..... ۱۳۷

اعمال و آداب مخصوصه ..... ۱۳۹

دستور عارف میرزا جواد آقا ملکی تبریزی عَلَيْهِ السَّلَام ..... ۱۴۰

نسخه عریضه به امام زمان (عج) ..... ۱۴۱

#### فصل هفدهم

ملاقات با طاووس بهشت ..... ۱۴۲

(حکایت اول) تشرّف علی بن مهزیار اهوازی ..... ۱۴۲

- ۱۴۶ ..... (حکایت دوم) تشرّف مقدس اردبیلی
- ۱۴۷ ..... (حکایت سوم) تشرّف محمّد بن عیسیٰ بحرینی
- ۱۵۱ ..... فضائل امام عارفان از زبان ابن ابی الحدید معتزلی
- ۱۵۴ ..... (حکایت چهارم) تشرّف حسن بن مثله جمکرانی
- ۱۵۸ ..... (حکایت پنجم) تشرّف علامه بحر العلوم
- ۱۶۰ ..... (حکایت ششم) تشرّف شیخ حسین آل رحیم نجفی
- ۱۶۲ ..... (حکایت هفتم) تشرّف سیّد بحر العلوم و گریه بر امام حسین علیه السلام
- ۱۶۶ ..... (حکایت هشتم) تشرّف ابوالقاسم حاسمی و رفیع الدین حسین
- ۱۶۸ ..... حبّ علی علیه السلام
- ۱۷۶ ..... (حکایت نهم) تشرّف ملا سلطان علی روضه خوان در عالم رؤیا
- ۱۷۶ ..... سوگنامه ورود اهل بیت علیهم السلام به مدینه
- ۱۷۸ ..... (حکایت دهم) تشرّف حضرت آیه... العظمیٰ مرعشی نجفی رحمته الله
- ۱۸۲ ..... (حکایت یازدهم) تشرّف محمّد علی فشندی
- ۱۸۶ ..... سوگنامه حضرت ابوالفضل علیه السلام
- ۱۸۷ ..... (حکایت دوازدهم) امام زمان (عج) و عمّه مکرمه اش حضرت زینب علیها السلام
- ۱۸۸ ..... ناله های حضرت زینب علیها السلام
- ۱۹۰ ..... (حکایت سیزدهم) تشرّف در مسجد الحرام و دعای ندبه
- ۱۹۱ ..... (حکایت چهاردهم) تشرّف و سفارش نماز
- ۱۹۲ ..... (حکایت پانزدهم) تشرّف حاجی علی بغدادی
- ۱۹۹ ..... (حکایت شانزدهم) لطف حضرت مهدی (عج) به زائر امام حسین علیه السلام
- ۲۰۲ ..... (حکایت هفدهم) دعای فرج از گوهر تابان حضرت مهدی (عج)
- ۲۰۵ ..... (حکایت هیجدهم) تشرّف سعد بن عبدالله بن خلف قمی
- ۲۱۵ ..... (حکایت نوزدهم) مردم طاقت اطاعت امام عصر (عج) را ندارند

- (حکایت بیستم) تشرّف حضرت آیه الله العظمی نجفی مرعشی؛ و فرمان به اعمال مخصوصه ۲۷۸
- (حکایت بیست و یکم) این طور شوید تا ما به سراغ شما بیاییم ..... ۲۲۰
- (حکایت بیست و دوم) انتخاب مخلص واقعی در تشرّف شیخ حلاوی ..... ۲۲۲
- (حکایت بیست و سوم) تشرّف سید بن طاووس رحمته الله و دعای امام عصر (عج) برای شیعیان ۲۲۵
- (حکایت بیست و چهارم) امام زمان (عج) در کنار جنازه بانوی محجّبه ..... ۲۲۶
- پیام زهرا علیها السلام به زنان ..... ۲۲۷
- (حکایت بیست و پنجم) گریه حضرت بقیة الله (عج) در حرم امام حسین علیه السلام ..... ۲۲۸
- سوز دل حضرت زینب علیها السلام ..... ۲۲۸
- (حکایت بیست و ششم) به حقّ عمه ام حضرت زینب علیها السلام ..... ۲۳۰
- مقام زینب علیها السلام ..... ۲۳۰
- (حکایت بیست و هفتم) مصائب عمه بزرگوارم حضرت زینب علیها السلام ..... ۲۳۲
- سوگنامه هلال زینب علیها السلام ..... ۲۳۲
- (حکایت بیست و هشتم) ..... ۲۳۵
- سینه زنی حضرت مهدی (عج) در عزای امام حسین علیه السلام ..... ۲۳۵
- ناله های امام سجاد علیه السلام ..... ۲۳۶
- دعا و ختام ..... ۲۳۸
- فهرست منابع و مأخذ ..... ۲۳۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَزِدْ وَبَارِكْ عَلَىٰ صَاحِبِ الدَّعْوَةِ النَّبَوِيَّةِ، وَالصَّوْلَةِ  
الْحَيْدَرِيَّةِ، وَالْعِزَّةِ الْفَاطِمِيَّةِ، وَالْحِلْمِ الْحَسَنِيَّةِ، وَالشَّجَاعَةِ الْحُسَيْنِيَّةِ،  
وَالْعِبَادَةِ السَّجَّادِيَّةِ، وَالْمَآثِرِ الْبَاقِرِيَّةِ، وَالْآثَارِ الْجَعْفَرِيَّةِ، وَالْعُلُومِ الْكَاظِمِيَّةِ،  
وَالْحُجَجِ الرَّضَوِيَّةِ، وَالْجُودِ التَّقْوِيَّةِ، وَالنَّقَاوَةَ النَّقْوِيَّةِ، وَالْهَيْبَةَ الْعَسْكَرِيَّةِ،  
وَالْغَيْبَةَ الْإِلَهِيَّةِ، الْقَائِمِ بِالْحَقِّ، وَالذَّاعِيَ إِلَى الصِّدْقِ الْمُطْلَقِ، كَلِمَةِ اللَّهِ، وَ  
أَمَانِ اللَّهِ، وَحُجَّةِ اللَّهِ، الْقَائِمِ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَالْمُقْسِطِ لِدِينِ اللَّهِ، الْغَائِبِ  
بِأَمْرِ اللَّهِ، وَالذَّابِّ عَنِ حَرَمِ اللَّهِ، إِمَامِ السِّرِّ وَالْعَلَنِ، دَافِعِ الْكُرْبِ وَالْمِحَنِ،  
صَاحِبِ الْجُودِ وَالْمِنَّةِ، الْأَمَامِ بِالْحَقِّ، أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ،  
صَاحِبِ الْعَصْرِ وَالزَّمَانِ، وَخَلِيفَةِ الرَّحْمَنِ، وَ مُظْهِرِ الْإِيمَانِ، وَقَاطِعِ  
الْبُرْهَانِ، وَ شَرِيكِ الْقُرْآنِ، وَ إِمَامِ الْإِنْسِ وَالْجَانِ، صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ  
عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

سپاس و ستایش خدا که آن را بهای نعمتهایش کرده است و  
پناهگاه از بلاهایش، و دستاویر بهشت جاودان او و موجب افزون  
احسان او، و درود بر فرستاده اش پیامبر رحمت و چراغ فروزان امت و

درود و تحیت سمواتیان و ساکنین زمین بر خاندان او که در تاریکی‌ها چراغهای فروزانند، و بر حقیقت اسرار و باطن ارواح قدسیه که درک معرفت ربوبی او معراج عقول و نردبان ارتقاء تکامل بشریت است، قطب آسیای وجود و مرکز دایره شهود، آخرین مراحل تکامل نشئه حیات طبیعی و منشأ کمال مطلوب علم وجود، نهایت جمال و زیبایی جمیع عوالم، و مجمع انواع صفات جمال و جلال، و نهایت امکان بشریت، صاحب اختیار روزگار و مایه آسایش مردم دوران، حضرت مهدی علیه و علی آباءه الصلوة والسلام.

وجود مقدس حضرت حجّت - ارواحناه فداه - در میان انسان‌های روی زمین، منبع برکت، منبع علم، منبع درخشندگی، زیبایی و همه خیرات است.

برای انسانی که دارای معرفت باشد، موهبتی از این برتر نیست که احساس کند، ولیّ خدا، امام برحق، عبد صالح، بنده برگزیده در میان همه بندگان عالم و مخاطب به خطاب خلافت الهی در زمین، با او و در کنار او است، او را می‌بیند و با او مرتبط است، مهدی موعود (عج)، مظهر رحمت و قدرت حق و مظهر عدل الهی است و کسانی که بتوانند با این کانون شعاع رحمت و تفضلات الهی، ارتباط روحی و معنوی برقرار کنند، در تقرب به خداوند، توفیق بیشتری می‌یابند، زیرا نفس توّسل و توجّه و ارتباط قلبی با آن حضرت، موجب عروج و رشد روحی و معنوی انسان می‌شود.

یکی از خورشیدهای فروزان، به فضل و کمک پروردگار و به اراده

الهی، امروز در زمان ما به عنوان «بقیة اللّٰه فی ارضه»، به عنوان «حجّة اللّٰه علی عباده»، به عنوان «صاحب زمان» و «ولیّ مطلق الهی در روی زمین» وجود دارد، برکات وجود او، و انوار ساطعه از وجود او، امروز هم به بشر می‌رسد... که این خورشید معنوی والهی بازمانده اهل بیت علیهم‌السلام است.

و ولی عصر - صلوات اللّٰه علیه - میراث بر همه پیامبران الهی است، امام بزرگوار و عزیز و معصوم و قلب عالم امکان و ملجأ همه خلائق، اگرچه غایب است و ظهور نکرده، اما حضور دارد، امام زمان (عج) امانت و گوهر درخشنده عظیم آفرینش در میان ما، امروز بی‌گمان بیش از هر زمان، متوجّه و مراقب این ملت است.<sup>(۱)</sup>

خداوند را شاکرم که مشمول الطاف الهی قرار گرفتم که در این بحوث بقدر وسع کوشا باشم، امید است مورد عنایت معشوق حقیقی و آفتابهای درخشان و ماههای تابان خاتم الانبیاء حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله و آل و اهل بیت اطهارش علیهم‌السلام، و مورد پسند ارباب بینش و اصحاب دانش قرار گیرد و نویسنده را اثری خواندنی و ماندنی به یادگار بماند.

فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الشُّكْرُ وَ آخِرُ دَعْوَانَا اَنْ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

«رحمت اللّٰه ابراهیمی»

## فصل اوّل

ولادت آئینه تمام نمای جمال الهی حضرت مهدی (عج)



السَّلَامُ عَلَى شَمْسِ الظَّلَامِ وَبَدْرِ التَّمَامِ السَّلَامُ عَلَى رَبِيعِ الْأَنَامِ وَنَضْرَةِ

الْأَيَّامِ.

«درود بر خورشید تاریکی جهان و ماه شب چهاردهم، درود بر بهار

مردم و خرّمی زمان».



شیخ صدوق رحمته الله در «کمال الدین» نقل نمود از استادش ابن ولید



قمی و او از محمد بن عطار، از حسین بن رزق الله از موسی بن محمد بن القاسم بن حمزة بن الامام موسی بن جعفر علیه السلام و او از حکیمه خاتون دختر امام محمد تقی علیه السلام، که گفت: «امام حسن عسکری علیه السلام مرا خواست و فرمود: عمه، امشب نیمه شعبان است نزد ما افطار کن که خداوند در این شب فرخنده کسی را بوجود می آورد که حجّت او در روی زمین می باشد، عرض کردم: مادر این نوزاد مبارک کیست؟ فرمود: نرجس، گفتم: فدایت کردم اثری از حاملگی در نرجس خاتون نیست. فرمود: همین است!

یا فرمود: «لِأَنَّ مَثَلَهَا مَثَلُ أُمِّ مُوسَى لَمْ يَطْهَرْ بِهَا الْحَبْلُ وَ لَمْ يَعْلَمْ بِهَا أَحَدٌ إِلَى وَقْتِ وِلَادَتِهَا»

او مانند مادر موسی است که اثر آبستنی در وی مشهود نبود تا موقع تولد موسی.

نرجس خاتون آمد کفش از پای من در آورد و گفت: ای بانوی من شب بخیر! گفتم: بانوی من و خاندان ما توئی! گفت: نه! من کجا و این مقام بزرگ!

گفتم: دختر جان! امشب خداوند پسری بتو موهبت می کند که سرور دو جهان خواهد بود، چون این سخن شنید با کمال حیا نشست، نماز شام را گذاردم و افطار کردم و خوابیدم، سحرگاه برای اداء نماز شب برخاستم، بعد از نماز دیدم نرجس خوابیده و از وضع حمل او خبری نیست، پس از تعقیب نماز دوباره خوابیدم و بعد از لحظه ای با اضطراب بیدار شدم، دیدم نرجس بیدار شد در آن حال

درباره وعده امام تردید می‌کردم که ناگهان از جائیکه تشریف داشتند با صدای بلند مرا صدا زده فرمودند: عمّه! تعجب مکن که وقت نزدیک است!

شروع به خواندن سوره «الم سجده» و «یس» نمودم، پرسیدم: آیا احساس چیزی می‌کنی؟ گفتم: آری، گفتم: ناراحت مباش و دل قوی بدار، این همان مژده است که بتو دادم. اندکی بعد بچه متولد شد و روی زمین خدا را سجده کرد!

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: عمه جان! فرزندم را نزد من بیاور، امام علیه السلام دست بر او کشید و فرمود: فرزندم! با من حرف بزن! آن مولود مسعود گفت:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ».

آنگاه بر امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه طاهرين علیهم السلام درود فرستاد و چون بنام پدرش رسید دیدگان گشود و سلام کرد، امام علیه السلام فرمود: عمه جان! او را نزد مادرش ببر تا به او نیز سلام کند و باز نزد من برگردان، چون او را نزد مادرش بردم سلام کرد، مادر جواب او داد، سپس او را نزد امام علیه السلام برگردانیدم.

حضرت فرمود: عمه! روز هفتم ولادتش نیز نزد من بیاور.

صبح نیمه شعبان که بخدمت امام علیه السلام رسیدم بچه را ندیدم، عرض کردم: فدایت گردم بچه چه شد؟ فرمود: او را بکسی سپردم که مادر موسی فرزند خود را به او سپرد! چون روز هفتم بچه را نزد حضرت

بردم بعد از شهادت به خداوند و پیغمبر خاتم صلوات الله و آله و ائمه اطهار علیهم السلام،  
این آیه شریفه را تلاوت نمود:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ  
نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ...» (۱)

مژده‌ای دل که مسیحا نفسی می‌آید	که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد که من	زدهام فالی و فریادرسی می‌آید
کس ندانسته که منزلگه عشاق کجاست	این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید

#### \* حالات ملکه دنیا و آخرت والده امام عصر (عج)

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَنْعُوتَةُ فِي الْأَنْجِيلِ الْمَخْطُوبَةُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ  
الْأَمِينِ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آبَائِكَ الْحَوَارِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى  
بَعْلِكَ وَ وُلْدِكَ».

«سلام بر تو ای آنکه در انجیل ستوده شدی و از جانب روح امین  
خدا به نکاح درآمدی، سلام بر تو و بر پدرانت که مخصوص انبیاء  
بوده‌اند، سلام بر تو و بر شوهرت و فرزندت».

شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمتهما الله در کتاب غیبت  
روایت کرده‌اند:

از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بوده،  
و از شیعیان خاص امام علی النقی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام بوده، گفت  
که: «روزی کافور خادم امام علی النقی علیه السلام نزد من آمد و مرا طلب کرد،

به خدمت امام علیه السلام رفتم، فرمود: تو از فرزندان انصاری، و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است، و من تو را مشرف میگردانم به شرف فضیلتی که به سبب آن، بر شیعیان سبقت‌گیری در ولایت ما، و تو را به خریدن کنیزی می‌فرستم، پس امام علیه السلام نامه پاکیزه نوشتند به خط و لغت فرنگی، و مهر شریف خود را بر آن زدند، و کیسه زر را بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود، فرمودند که: بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو، و در چاشت فلان روز بر جسر حاضر شو، پس کشتی اسیران به ساحل رسد، پس از دور نظر کن، برده‌فروشی که عمرو بن یزید نام دارد کنیزان را برای مشتریان ظاهر سازد، کنیزی را که فلان صفت دارد و دو جامه حریر کنده پوشیده است امتناع خواهد نمود از ظاهر شدن، و خواهی شنید که از پس پرده به زبان رومی می‌گوید: وای که پرده عفتم دریده شد، پس یکی از مشتریان خواهد گفت: من سیصد اشرفی میدهم به قیمت این کنیز، و عفت او مرا در خریدن راغب گردانید!

آن کنیز به لغت عربی می‌گوید: اگر به زنی حضرت سلیمان ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی، من بتو رغبت نخواهم کرد، پس برده‌فروش گوید: برای تو چه چاره کنم که به هیچ مشتری راضی نمی‌شوی؟! آن کنیزک گوید: باید که مشتری بهم رسد که دل من به او میل کند و اعتماد بر وفاء و دیانت او داشته باشم! پس در این وقت تو برو و به صاحب کنیز بگو که: نامه‌ای با من هست که یکی از بزرگان، از روی ملاطفت به لغت فرنگی نوشته و در آن نامه کرم و سخاء و فاداری

و بزرگی خود را وصف کرده است، این نامه را به آن کنیزک بخوانید اگر به صاحب نامه راضی شود من وکیلیم که او را خریداری نمایم.

بشر بن سلیمان گوید: آنچه حضرت فرموده بود واقع شد، پس چون کنیزک در نامه نظر کرد بسیار گریست و به عمرو بن یزید گفت که: مرا به صاحب این نامه بفروش!

پس به همان قیمت که حضرت فرستاده بود راضی شد، و کنیز خندان شد، پس تا به حجره‌ای که در بغداد گرفته بودم می‌رفتیم، نامه امام علیه السلام را می‌بوسید و بر دیده‌ها می‌مالید و بر بدن می‌چسبانید، من از روی تعجب گفتم که: می‌بوسی نامه‌ای را که صاحبش را نمی‌شناسی؟! گفت: ای کم‌معرفت، گوش خود زمانی بمن بسپار تا احوال خود را بر تو شرح کنم:

من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر روم هستم، و مادرم از فرزندان شمعون بن حمران الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلام است، جدّم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند برادرش درآورد در هنگامی که سیزده ساله بودم، پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریون عیسی علیه السلام، از علمای نصاری و عبّاد ایشان، سیصد نفر، و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد نفر و از سرداران لشگر و قبایل چهار هزار نفر، و تختی ساختند به انواع جواهر مرصع کرده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بت‌های خود را بر بلندیها قرار دادند، و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد، پس چون قسیّسان و کشیشان، انجیل را گرفتند که بخوانند، بتها سرنگون بر زمین افتادند و پایه‌های تخت خراب شد پس برادرزاده ملک بیهوش شد، در آن حال رنگ‌های

قسیسان متغیر و اعضایشان بلرزید، پس بزرگ ایشان به جدم گفت: ای پادشاه ما را معاف دار! چنین امری دلالت دارد بر اینکه: دین مسیحی به زودی زایل گردد، پس جدم دستور داد تا دوباره تخت را برپا کردند، تا شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اولی روی داد، پس مردم متفرق و جدم غمناک به حرم سرا بازگشت، چون شب شد و به خواب رفتم دیدم که: حضرت عیسی علیه السلام و شمعون و جمعی از حواریون، در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند، پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله و وصی او علی بن ابیطالب علیه السلام و جمعی از امامان، آن قصر را به نور قدوم خویش منور ساختند.

پس حضرت عیسی علیه السلام به قدم ادب به استقبال حضرت رسول صلی الله علیه و آله شتافت و دست در گردن مبارک او کرد، پس حضرت فرمود: یا روح الله! آمده‌ام که ملیکه دختر فرزند وصی تو شمعون را برای فرزند سعادت‌مند خود خواستگاری نمایم و اشارت نمود به امام حسن عسکری علیه السلام، پس حضرت عیسی علیه السلام به شمعون گفت: شرف دو جهان بتو روی آورده، پیوند کن رحم خود را به رحم آل محمد صلی الله علیه و آله، شمعون گفت: کردم، پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه‌ای انشاء نمود و با حضرت عیسی علیه السلام مرا به امام حسن عسکری علیه السلام عقد بستند و فرزندان آن حضرت گواه شدند.

پس چون بیدار شدم این گنج را در سینه نگاه داشته و آتش محبت آن خورشید فلک امامت، روز بروز در کانون سینه‌ام مشتعل می‌شد و سرمایه صبر و قرارم را به باد فناء میداد به حدی که آثار عشق پنهان در برون ظاهر می‌گردید پس طبیعی نما‌ند مگر آنکه جدم برای معالجه من آورد ولی هیچ سود نمی‌داد! جدم به من گفت: نور چشم من آیا

آرزویی داری که بعمل آورم؟ گفتم: درهای فَرَج را به روی خود بسته می بینم اگر شکنجه را از اسیران مسلمان که در زندان تو آند رفع نمائی و آزادشان کنی، امیدوارم حضرت عیسیٰ علیه السلام و مادرش بمن عافیتی بخشند، پس چون چنین کرد اندک طعامی تناول کردم خوشحال شد، بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالم فاطمه زهرا علیها السلام به دیدن من آمدند و حضرت مریم علیها السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آن حضرت بودند، پس مریم علیها السلام بمن گفت: این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر توست پس به دامن مبارکش افتادم و گریستم و شکایت کردم که امام عسکری علیه السلام از دیدن من إِبَاء می نماید، پس حضرت فرمود که: فرزند من چگونه به دیدن تو آید و حال آنکه تو به خدا شرک می آوری و بر مذهب ترسایانی؟! اگر میل داری حضرت امام عسکری علیه السلام به دیدن تو آید بگو: «أشهد ان لا اله الا الله و انّ محمداً رسول الله» چون گفتم: حضرت سیّدۃ النساء مرا به سینه خود چسبانید و فرمود: اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم، پس بیدار شدم و آن کلمه طیبه را به زبان میراندم، چون شب آینده در آمد و به خواب رفتم، خورشید جمال آن حضرت طالع گردید، پس از آن یک شب نگذشته است که درد هجران مرا به شربت وصال دوا نفرماید، بُشر گفتم او را به «سُرْمَن رَأَى» بردم خدمت امام علی النقی علیه السلام و حضرت به خواهرش حکیمه خاتون فرمود تا او را به خانه خود ببرد و واجبات و سنّت ها بیاموزد که او والده صاحب الزمان خواهد بود. (۱)

## فصل دوّم

در بیان اسامی و القاب و کنیه حضرت بقیة الله (عج)



«السَّلَامُ عَلَى خَلْفِ السَّلَفِ وَ ضَاحِبِ الشَّرَفِ السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ  
الْمَعْبُودِ وَ كَلِمَةِ الْمُخْمُودِ السَّلَامُ عَلَى ضَاحِبِ الصَّمْضَامِ».

ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری آملی رضی الله عنه در دلائل الامامه  
در نسب امام مهدی (عج) نقل می کند: نسبه علیه السلام: «هو الخلف  
بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن  
علی بن الحسین بن علی بن عبد مناف بن عبدالمطلب بن هاشم بن  
عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر  
بن مالک بن النضر بن کنانة بن خزیمة بن مدركة بن الیاس بن مضر بن  
نزار بن معد بن عدنان بن اد بن ادد بن الهمیع بن یشخب بن تیمن بن  
نکث بن یدار بن اسماعیل بن ابراهیم».<sup>(۱)</sup>

مرحوم نوری رضی الله عنه در نجم الثاقب یکصد و هشتاد و دو اسم برای



آنحضرت ذکر کرده که ما بذكر چند اسم از آن اسماء مبارکه تبرک میجوئیم:

اول - بقیة الله - دوّم - حجّة (نقش خاتم آنجناب انا حجّة الله است) - سوم - خَلْف و خَلْف صالح (جانشین جمیع انبیاء و اوصیاء) - چهارم - شَرِيد (رانده شده از خلق) - پنجم - غَرِيم (طلبکار) ششم - قائم (برپا شونده در فرمان خداوند چه آنحضرت پیوسته مہیای فرمان الهی است که به محض اشاره ظهور فرماید، لازم است برخاستن از برای تعظیم این اسم مبارک) هفتم - م ح مّ د (نام اصلی و اوّلی الهی آنحضرت است که رسول خدا ﷺ فرمود مهدی همانام من است، لکن بمقتضای اخبار کثیره حرمت بردن این اسم مبارک است) هشتم - مهدی (أشهر اسماء و القاب آنحضرت است) نهم - مُنْتَظَر (انتظار برده شده که همه خلائق منتظرِ مقدم مبارک حضرتند) دهم - ماءٌ مَعِينٌ (آب ظاهر جاری بر روی زمین، که سَبَب حیوة هر چیزیست، اِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الارضَ بَعْدَ مَوْتِهَا).<sup>(۱)</sup>

«السَّلَامُ عَلَى مَهْدِيِّ الْأُمَمِ وَ جَامِعِ الْكَلِمِ»

در آیین زرتشت از حضرت مهدی عليه السلام بنام «سوشیانت یا سوشیانس» یعنی نجات دهنده، و در یهودیان بنام «ماشع» یعنی مهدی بزرگ، و در هندی بنام «آواتارا» و «منصور» و «ناموس آخرالزمان» و «راهنما» و در بودائی بنام «بودای پنجم» و در برهمنیان بنام «ویشنو» و «آخرین وصی ممتاط» و در صحب ابراهیم بنام

«صاحب» و در زبور داود بنام «قائم» و در انجیل به «مهمید آخر» یاد شده است. (۱)

### حضرت قائم (عج)

شیخ صدوق رحمته الله از ابو حمزه ثمالی روایت می کند که: «از امام باقر رحمته الله پرسیدم، مگر شما ائمه همه قائم نیستید؟ فرمود: بلی، عرض کردم، پس چرا فقط امام زمان «قائم» نامیده شد؟ فرمود: چون جدم امام حسین رحمته الله شهید شد، فرشتگان بدرگاه الهی نالیدند که، پروردگارا آیا قاتلین بهترین بندگان را بحال خود وامیگذاری؟! خداوند وحی فرستاد که ای فرشتگان آرام گیرید بعزت و جلالم سوگند از آنها انتقام خواهم گرفت هر چند بعد از گذشت زمانها باشد، آنگاه پروردگار امامان اولاد امام حسین رحمته الله را نشان داد و فرشتگان مسرور گشتند، که یکی از ایشان ایستاده بود و نماز میگذارد، خداوند فرمود: «بِذَلِكَ الْقَائِمُ أَنْتَقِمُ مِنْهُمْ» به این قائم انتقام میگیرم. (۲)

جابر بن جعفر از امام محمد باقر رحمته الله روایت کرد که حضرت فرمود: «او را «مهدی» گویند، زیرا خداوند بر امر پوشیده، هدایتش نموده، او تورات و سایر کتب آسمانی را از غاری در انطاکیه بیرون می آورد آنگاه با پیروان تورات طبق تورات و با اهل انجیل طبق انجیل، و با اهل زبور طبق زبور و با مسلمانان مطابق قرآن حکومت می کند». (۳)

۲- علل الشرایع.

۱- اقوال الائمه، ج ۱، ص ۳۲۹.

۳- علل الشرایع.

## فصل سوّم

ذکر آیاتی در شأن حضرت بقیة الانبیاء (عج)



«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْنَ الْأَنْوَارِ الزَّاهِرَةِ يَا بِنْنَ  
الْأَعْلَامِ الْبَاهِرَةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَعْدِنَ الْعُلُومِ النَّبَوِيَّةِ».  
(آیه اول) «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً  
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ».<sup>(۱)</sup>

در غیبت شیخ طوسی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که در  
تفسیر این آیه فرمود:

«اینان که در زمین ضعیف گشته اند آل پیغمبرند که خداوند مهدی  
آنها را برانگیزد تا آنان را عزیز و دشمنانشان را ذلیل گرداند».  
(آیه دوم) «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا».<sup>(۲)</sup>

در کافی شیخ کلینی روایت نموده که امام باقر علیه السلام فرمود:  
«چون قائم ما ظهور کند دولت باطل از میان برود».

**(آیه سوم)** «وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ» (۱)

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«در موقع قیام قائم اهل ایمان از پیروزی خدا خشنود خواهند

شد».

**(آیه چهارم)** «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ، قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (۲)

شیطان گفت: خدایا بمن مهلت ده تا روزیکه مردم برانگیخته

می شوند، خدا فرمود: بتو مهلت داده شده تا روزی که وقت آن معلوم

است.

وهب بن جمع از امام صادق علیه السلام پرسید، این کدام روز است؟

فرمود: «روزی که پیغمبر شیطان را بقتل میرساند، و این بعد از قیام

قائم ما مهدی است».

**(آیه پنجم)** «وَلَنبُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ

وَالْأَنْفُسِ وَالْثَّمَرَاتِ وَبَشْرِ الصَّابِرِينَ» (۳)

در اکمال الدین از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «بشئ

من الخوف» یعنی از پادشاهان بنی امیه آخرین پادشاه ایشان،

«وَالْجُوعِ» بواسطه گرانی قیمت ها، «و نقص من الاموال» خرابی

تجارت ها و کم شدن فوائد کسب، «نقص من الانفس» مرگ های فوری

و ناگهانی، «و الثمرات» بواسطه کم شدن محصول زراعت و کشت ها،

«و بشر الصابرين» در آن هنگام مژده بده شکیبایان را به تعجیل ظهور قائم (عج).

**(آیه ششم)** «امن يجيب المضطر اذا دعاه و يكشف السوء و يجعلكم خلفاء الارض اله مع الله قليلاً ما تذكرون»<sup>(۱)</sup>.

ابن فضال ثقه از صالح بن عقبه از ابی عبداللہ علیه السلام که فرمود: «در باره قائم آل محمد صلی الله علیه و آله آمده بخدای سوگند آن مضطر زمانیکه در مقام، دو رکعت نماز بخواند و خدای را بخواند، او را اجابت کرده و بدی را از او برمی دارد و شما را در روی زمین خلیفه میگرداند، نخستین کسی که با او بیعت میکند جبرئیل است سپس سیصد و سیزده نفر بیعت کنند.»

**(آیه هفتم)** «بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين و ما انا عليكم بحفيظ»<sup>(۲)</sup>.

سودی که شما در اثر پیروی از دستورات الهی که خلقت جهان بدان آفریده شده می برید، بقیة الهیه است که خدا بسوی شما فرستاده و از هر مال و ثروتی بهتر است.

اینجاست سخن امام صادق علیه السلام به آن مرد فقیری که از تهیدستی شکایت داشت فرمود: «تو چیزی نداری و فقیر هستی؟ گفت: آری، فرمود: «چه بتو بدهند که از محبت ما و شناسائی ما دست برداری؟» عرضه داشت: من هر چه فکر کردم چیزی نتوانستم در جهان پیدا کنم و با معرفت شما مبادله نمایم، آنگاه امام علیه السلام فرمود: «در اینصورت تو

غنی‌ترین افرادی، چون انسان هستی و از روش انسانی پیروی  
میکنی»، آری محبتِ ناشی از احساس عظمت و تقرب‌ی که رهبر الهی  
ببارگاه خداوندی بدست آورده و بوسیله آن نور به منصب عالی  
خلیفه اللّهی نایل گشته و شایستگی جلوه نور خداوندی را در درونش  
پیدا کرده است، بزرگترین و بهترین سرمایه است.

## فصل چهارم

### در ذکر چند حدیث از

اخبار معتبره در بیان سیرت و سلوک حضرت مهدی (عج)



«السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ وَ حِينَ تَقْعُدُ وَ حِينَ تَقْرَأُ وَ تُبَيِّنُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَ تَقْنُتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَ تَسْجُدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَ تُكَبِّرُ».

**(مدیت اول)** شیخ طوسی رحمته الله در کتاب غیبت از ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «اگر از عمر دنیا جز یک روز نماند، خداوند آن روز را چندان طولانی گرداند تا مردی از اهلبیت مرا ظاهر گرداند که جهان را از عدل و داد پُر کند چونانکه از ظلم و ستم پُر شده باشد».

**(مدیت دوم)** شیخ طوسی رحمته الله در غیبت از ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله که به فاطمه علیها السلام فرمود: «دخترم پروردگار جهان هفت فضیلت بما داده است که پیش از ما به هیچکس نداده است:

اول - اینکه پیغمبر اسلام بهترین پیغمبران است و او پدر تو است،

دوم - جانشین من بهترین اوصیاء است و او شوهر تو است،  
 سوم - شهید ما بهترین شهیدان است و او عم پدرت حمزه است،  
 چهارم - پسر عمویت جعفر است که خداوند در بهشت دو بال  
 سرخ فام به او عطا فرماید تا در بهشت پرواز کند،  
 پنجم - دو سبط این امت از ماست که حسن و حسین دو فرزند تو  
 می باشد، و بخدائی که جز او خدائی نیست مهدی این امت که عیسی  
 بن مریم پشت سر او نماز میگذارد نیز از ماست، سپس دست روی  
 شانه حسین علیه السلام نهاد و سه بار فرمود: مهدی از نسل این بوجود  
 می آید.»

**(مدیت سوم)** ابو عبدالله فقیه محمد بن یوسف گنجی شافعی نوشته  
 است: «بدرستی که مهدی فرزند حسن عسکری است، او از زمان  
 غیبت تا کنون زنده و موجود و باقی است، و بقای او امتناعی ندارد  
 بدلیل بقای عیسی و خضر و الیاس علیهم السلام» (۱)

**(مدیت چهارم)** علامه خمراوی بانقل از کتاب الیواقیت والجواهر گفته  
 است:

«مهدی از فرزندان امام حسن عسکری می باشد و تولدش شب  
 نیمه شعبان سال ۲۵۵ بوده و باقی است تا موقعی که با عیسی بن  
 مریم گرد آیند.» (۲)

**(مدیت پنجم)** ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود:

۱- البیان فی اخبار صاحب الزمان / باب ۲۰.

۲- مشارق الانوار.



«المهدی طاووس اهل الجنة». مهدی طاووس اهل بهشت است.<sup>(۱)</sup>

**(مدیت ششم)** قندوزی در ینابیع المودة نوشته است: «مهدی بیرون می آورد کتابهایی را از غار انطاکیه، و بیرون می آورد از دریاچه مازندران زبور را، و در آن دریاچه است آنچه خاندان موسی و هارون بجا گذارده اند، فرشتگان آنها را بر می دارند، و الواح موسی و عصای موسی علیه السلام در آن دریاچه است، و مهدی علیه السلام داناترین و بردبارترین مردم است و برگونه راستش خال سیاهی است و او از فرزندان حسین بن علی علیه السلام است.»

**(مدیت هفتم)** از ابن ابی الحدید مدائنی در منتخب الاثر نقل شده که: «میان همه فرق مسلمین اتفاق قطعی است، که عمر دنیا و احکام و تکالیف پایان نمی پذیرد، مگر پس از ظهور مهدی.»

**(مدیت هشتم)** شیخ محیی الدین عربی در فتوحات می گوید: «حتماً مهدی خروج می کند و لکن خروج نمی کند تا وقتی که زمین پُر از ظلم و جور شود، پس او زمین را پُر از عدل و قسط می کند، و اگر باقی نماند از دنیا الا یک روز، خداوند طول می دهد آن روز را تا آن خلیفه آید و او از عتره رسول الله از فرزند فاطمه است و جد او حسین بن علی و والد او حسن عسکری می باشد.»

## فصل پنجم

بیان اوصاف شمائل و خصایص حضرت مهدی (عج)



«السَّلَامُ عَلَى أُمَّةِ الْهُدَى وَ مَضَابِيحِ الدُّجَى وَ أَعْلَامِ الثُّقَى وَ ذَوَى  
النُّهَى وَ أَوْلِيِ الْحِجَى وَ كَهْفِ الْوَرَى».

در اخبار معتبره است که حضرت، «اسمر یعتوره مع سمرته صفره  
من سهر الیل»

گندم گون که عارض شود آنرا با گندم گونیش زردی از بیداری  
شب، «شاب مربع» جوانی است میانه قد، «اجلی الجبین» فراخ  
پیشانی، «مقرون الحاجبین» ابروان بهم پیوسته، «اقنی الانف» بینی  
باریک و دراز، «وجهه کالدینار» چهره‌اش در صفا و بی عیبی مانند  
اشرفیست، «علی خده الایمن خال کانه کوکب دری» بر روی او  
خالیست که پنداری ستاره‌ایست درخشان، «افلج الثنایا» میان  
دندانهای مبارکش گشاده است.

«حسن الشعر یسیل شعره علی منکبیه» نیکو مو است که موهایش  
بر کتف مبارکش ریخته، «منتح البطن» پهن شکم، «واسع الصدر

مترسل المنکبین عریض ما بینهما» سینه مبارکش فراخست و کتفهایش فرو هشته و میان آن پهن، «بظهره شامتان شامة علی لون جلده و شامة علی شبه شامة لنبی ﷺ» در پشت مبارکش دو نشانه است یکی برنگ بدن شریفش و دیگری شبیه علامتی که در کتف مبارک حضرت رسول ﷺ بود». (۱)

یاران ز چشم دل به رخ یار بنگرید	بلبل شوید و رونق گلزار بنگرید
تا کی ز چشم عقل نظر در اثر کنید	عاشق شوید و رونق گلزار بنگرید
خود را چو ما به عشق سپارید در رهش	بی خود شوید و لذت دیدار بنگرید

«فیض کاشانی»

### خصایص و سیرت صاحب الأمر (عج)

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمِهِ تُعَزِّبُهَا الْأَسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدَّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقُنَا بِهِ كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ».

(اول) شیخ جلیل فضل بن شاذان در کتاب غیبت به دو سند از عبدالله بن عباس از رسول خدا ﷺ روایت می کند که فرمود: «چون مرا عروج بمعارج سماوات فرمودند بسدره المنتهی رسیدم، خطاب از حضرت ربّ الأرباب رسید که یا محمد، گفتم: لبیك لبيك ای پروردگار من، فرمود: ما هیچ پیغمبری بدنیا و اهل آن نفرستادیم که منقضی شود ایام حیات و نبوت او الا آنکه بیای داشت به امر دعوت

و بجای خود و برای هدایت امت پس از خود، وصی خود را بجهت نگاهبانی شریعت، و ما قرار دادیم علی بن ابیطالب را خلیفه تو و امام امت تو، پس حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن الحسن علیه السلام، ای محمد سر بالا کن، چون سر بالا کردم، انوار علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین را دیدم، و حجة را دیدم در میان ایشان می درخشید که گویا ستاره درخشانده است، پس خداوند فرمود: اینها خلیفه‌ها و حجتهای منند در زمین و خلیفه‌ها اوصیای تو اند بعد از تو، خوشا حال کسی که دوست دارد ایشان را و وای بر کسیکه دشمن دارد ایشان را».

(دوم) شرافت نسب که اختصاص دارد به رسیدن نسبش از طرف مادر به قیصر روم و منتهی شود به شمعون صفا وصی عیسی علیه السلام.  
(سوم) بردن آن حضرت را در روز ولادت بسرا پرده عرش، و خطاب خداوند به او که: مرحبا بتو ای بنده من برای نصرت دین من و اظهار امر من و مهدی بندگان من، قسم خوردم بدرستی که من بتو بگیرم و بتو بدهم و بتو بیامرزم و بتو عذاب کنم.

(چهارم) بیت الحمد، مسعودی از امام باقر علیه السلام روایت کردند که فرمود: «برای صاحب این امر علیه السلام خانه ایست که او را بیت الحمد می گویند، در آن چراغیست که روشن است از روز تولد تا روز ظهورش.

(پنجم) جمع شدن میان کنیه رسول خدا ﷺ و اسم مبارک آن حضرت.

(ششم) حرمت بردن نام آن جناب.

(هفتم) ختم وصایت حجّت در روی زمین به آن حضرت.

(هشتم) غیبت از روز ولادت و سپرده شدن به روح القدس و

تربیت شدن در عالم نور و فضای قدس و مؤانست و مجالست باملاً  
أَعْلَى و ارواح قُدسیه.

(نهم) مصاحبت نکردن با هیچ کافر و ظالمی.

(دهم) نبودن بیعتی از برای طاغیه زمان او در گردن آنحضرت.

(یازدهم) داشتن در پشت علامتی مثل علامت پشت مبارک

حضرت رسول ﷺ که آنرا ختم نبوت، و در آنجناب را ختم وصایت  
گویند.

(دوازدهم) اختصاص دادن خداوند آن حضرت را به ذکر او به

القاب.

(سیزدهم) ظهور آیات غریبه و علامات سماویّه و ارضیّه برای

ظهور آن جناب.

(چهاردهم) ندای آسمانی به اسم آن حضرت مقارن ظهور.

(پانزدهم) افتادن افلاک از سرعت سیر، پس طول می کشد روزها و

سالها.

(شانزدهم) ظهور مصحف امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

(هفدهم) سایه انداختن ابری سفید بر سر آن حضرت و ندا کردن

منادی در آن ابر که اوست مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله پُر می کند زمین را از عدل چنانچه پُر شده از جور.

(هیجدهم) بودن ملائکه و جن در لشکر او.

(نوزدهم) تصرّف نکردن طول روزگار و گردش روز و شب و سیر فلک دوار در بنیه و مزاج و اعضاء و قوی و صورت و هیئت آن حضرت، که با این طول عمر در صورت مرد سی یا چهل ساله ظاهر شود.

(بیستم) رفتن وحشت و نفرت از میان حیوانات و انسان.

(یست و یکم) بودن جمعی از مردگان در رکاب آن حضرت، امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بخواند خدا را چهل صبح به این دعا (عهد) از انصار قائم ما خواهد بود». (۱)

(بیست و دوم) بیرون کردن زمین گنجها و ذخیرها (هم مسأله زراعت به اوج ترقی خود می رسد و هم تمام منابع زیرزمین کشف می شود).

(بیست و سوم) زیاد شدن باران و گیاه و میوه ها و سایر نعم ارضیه.

(بیست و چهارم) تکمیل عقول و کثرت علوم و حکمت، امام

صادق علیه السلام فرمود: «مؤمن در زمان قائم در حالیکه در مشرق است برادر خود را در مغرب می بیند، همچنین کسی که در غرب است برادرش را در شرق می بیند». (۲)

مؤلف: حدیث، حاکی از پیشرفت و تحوّل علم و صنعت است.

(بیست و پنجم) قوّت خارج از عادت در دیدگان و گوشهای اصحاب آن حضرت.

(بیست و ششم) طول عمر اصحاب و انصار آنجناب.

(بیست و هفتم) رفتن عاهات و بلاها از بدنهای انصار آن حضرت.

(بیست و هشتم) دادن قوّت چهل مرد به انصار آنجناب.

(بیست و نهم) بی نیازی خلق بنور آنحضرت از نور آفتاب و ماه، «و

اشرفت الارض بنور ربّها».

مؤلف: مسأله نور و انرژی آنچنان حل می شود که می تواند

جانشین نور آفتاب گردد.

(سی ام) بودن رأیت رسول خدا ﷺ با آنجناب.

(سی و یکم) راست نیامدن زره رسول خدا ﷺ مگر بر قد شریف

حضرت مهدی علیّه السلام.

(سی و دوم) ابری مخصوص که حضرت سوار بر آن می شود بالا

می برد او را در راههای هفت آسمان و هفت زمین.

مؤلف: حاکی از ساخت فضاپیمای پیشرفته، مانند بشقاب پرنده یا

فوق آن است.

(سی و سوم) برداشته شدن تقیّه و خوف از کفار و مشرکین و

منافقین.

(سی و چهارم) فرو گرفتن سلطنت آن حضرت تمام زمین را.

(سی و پنجم) پُر شدن عدل و داد، «سیروا فیها لیالی و ایاماً آمین».

(سی و هشتم) حکم فرمودن به علم امامت، و نخواستن بیینه و شاهد از احدی.

(سی و هفتم) آوردن احکام مخصوصه که تا عهد آن حضرت ظاهر و مجری نشده بود، یعنی احیای همان قوانین پیامبر اسلام ﷺ و نابود می کند بدعت ها و تحریفهایی که واقع شده است.

(سی و هشتم) بیرون آمدن تمام مراتب علوم، قطب راوندی در خرایج از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «علم بیست و هفت حرفست، پس جمیع آنچه پیغمبران آوردند دو حرف بود و شناختند مردم غیر از این دو حرف را، پس هرگاه حضرت قائم علیه السلام خروج کند بیرون آورد بیست و پنج حرف را، پس پراکنده می کند آنها را میان مردم تا آنکه منتشر می نماید بیست و هفت حرف را.

هر چه علم و عقل بشری تکامل پیدا کند، نیاز بشر به دین، از یک طرف، و نیز پذیرش و تسلیم او نسبت به قوانین و احکام دین، از طرف دیگر، بیشتر می شود.

(سی و نهم) آوردن شمشیرهای آسمانی برای انصار و اصحاب آن حضرت.

(چهلیم) اطاعت حیوانات از انصار آن جناب.

(چهل و یکم) بیرون آمدن دو نهر آب و شیر در ظُهر کوفه از سنگ موسی که با آن حضرت است.

(چهل و دوم) امتیاز دادن خداوند آن حضرت را در شب معراج



بعد از نماندن اشباح نورانیه ائمه علیهم السلام.

(چهل و سوم) نزول عیسی علیه السلام از آسمان برای یاری او و نماز کردن در خلف آن جناب.

(چهل و چهارم) جایز نبودن هفت تکبیر بر جنازه احدی بعد از علی علیه السلام جز بر حضرت مهدی علیه السلام.

(چهل و پنجم) قتل دجال.

(چهل و ششم) انقطاع سلطنت ظالمین بوجود حضرت مهدی علیه السلام.

زیرا دولت آن حضرت متصل شود بقیامت. (۱)

بحر با موسی سخن دانی شود	باد حمال سلیمانی شود
نار ابراهیم را نسیرین شود	ماه با احمد اشارت بین شود
کوه یحیی را پیامی می کند	سنگ بر احمد سلامی می کند
با شما نامحرمان ما خامشیم	ما سمیعیم و بصیریم و هشیم

«مثنوی معنوی»

## فصل ششم

غیبت حضرت بقیة الله (عج)



«أَيْنَ الْخَيْرَةِ بَعْدَ الْخَيْرَةِ أَيْنَ الشُّمُوسِ الطَّالِعَةِ أَيْنَ الْأَقْمَارِ الْمُنِيرَةِ أَيْنَ  
الْأَنْجُمِ الزَّاهِرَةِ أَيْنَ أَعْلَامِ الدِّينِ وَ قَوَاعِدِ الْعِلْمِ أَيْنَ بَقِيَّةِ اللَّهِ أَيْنَ الْمُؤَمَّلِ  
لِأَحْيَاءِ الْكِتَابِ وَ حُدُودِهِ أَيْنَ هَادِمِ أَيْدِيهِ الشِّرْكِ وَ النِّفَاقِ أَيْنَ مُعِزِّ الْأَوْلِيَاءِ وَ  
مُذِلِّ الْأَعْدَاءِ أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكربلاء».

«کجایند خوبان پس از خوبان، کجایند آفتابهای درخشان، کجایند  
ماههای تابان، کجایند ستاره‌های فروزان، کجایند پرچم‌های دین و  
پایه‌های علم، کجاست بقیة الله، کجاست آرزو شده برای زنده کردن  
کتاب و حدود آن، کجاست ویران کن بناهای شرک و دورویی،  
کجاست عزت بخش اولیاء و ذلیل کننده اعداء، کجاست طالب خون  
مقتول به کربلا.»<sup>(۱)</sup>

## نجم ثاقب

امام غائب علیه السلام در زمان غیبت واسطه در فیض است و تمام فیوضات و خیرات و برکات بواسطه وجود حضرت مهدی علیه السلام می باشد، لامپهای برق نمی توانند مستقیماً از کارخانه برق نور بگیرند زیرا آن توانایی را ندارند و می سوزند، در این حال ترانسفور موتور واسطه بین کارخانه و لامپها می شود تا نور را از مبدأ گرفته به لامپها برساند، و امام (عج) مسیح مسیحها و نجم ثاقب و ستاره طالع و امام ارض و ربّ ارض می باشد، و امام عصر (عج) مرکز «نور الله فی الارض» است، هر هدایت، لطف و نعمتی باید از راه و کانال آن به خلق برسد، آن حضرت باید اعمال مؤمنان را ببیند، این از مهم ترین موجبات وجود ایشان است.

حضرت مهدی (عج) از روز تولد (نیمه شعبان ۲۵۵) تا زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام (اول ربیع الاوّل سال ۲۶۰) در میان مردم بودند هر چند از حکومت وقت و دشمنان، مخفی بودند، پس از وفات پدرش و نماز بر بدن مقدّس او در سن ۵ سالگی در سرداب سامراء به غیبت صغری (کوتاه) بسر بردند، و در این مدّت که ۶۹ سال بطول انجامید بوسیله نواب خاص خود با مردم در ارتباط بوده، تا آنکه در نیمه شعبان سال ۳۲۹ بعد از رحلت چهارمین نائب خاص، غیبت کبری (طولانی) شروع شده است، پس همانگونه که مردم از نور و گرمای خورشید، هنگامی که پشت ابر است، به کلی محروم نیستند، از نور وجود و معنویت خورشید ولایت نیز به کلی محروم

نیستند، و پنهان شدن خورشید به خاطر نقصی در خورشید نیست بلکه به دلیل وجود ابرهاست که خورشید را مخفی نگه داشته است، غیبت امام عصر (عج) نیز از ناحیه‌ی او نیست بلکه مواعی است که وجود قدرت‌های ستمگر و عدم آمادگی روحی و فکری مردم از جمله آنها است، و خورشید برای همیشه پشت ابر باقی نخواهد ماند و پنهان شدنش نباید مایه‌ی ناامیدی گردد.

بلکه باید با امید به ظهور او، خود را برای بهره‌مندی از نور وجودش به طور کامل آماده ساخت، و نکته مهم آنست که، چنانچه نور آفتاب داخل می‌شود در خانه‌ها بقدر خلل و فرجی که در آنهاست و صاحب خانه منتفع می‌شود از آن نور بقدر راهیکه برای تابیدن آن مهیا کرده، همچنین خلق منتفع می‌شوند از انوار هدایت و علم و جمال و کمال حضرت بقدر رفع حجاب از خودشان، و نور حضرت حجّت (عج) عام المنفعه است و هر کس بدو توجه کند نورانی می‌شود و مشمول دعا، شریف حضرت (عج) خواهد شد.

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ وَ بُعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَ صِدْقَ النَّيِّةِ وَ عِرْفَانَ الْحُرْمَةِ وَ أَكْرَمَنَا بِالْهُدَى وَ الْإِسْتِقَامَةَ وَ سَدِّدْ أَسِنَّتَنَا بِالصَّوَابِ وَ الْحِكْمَةِ وَ أَمَلًا قُلُوبَنَا بِالْعِلْمِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ طَهِّرْ بَطُونَنَا مِنَ الْحَرَامِ وَ الشُّبْهِةِ وَ اكْفُفْ أَيْدِينَا عَنِ الظُّلْمِ وَ السَّرْقَةِ وَ اغْضُضْ أَبْصَارَنَا عَنِ الْفُجُورِ وَ الْخِيَانَةِ وَ اسْدُدْ أَسْمَاعَنَا عَنِ اللَّغْوِ وَ الْغَيْبَةِ وَ تَفَضَّلْ عَلَيَّ عَلَمَائِنَا بِالزُّهْدِ وَ النَّصِيحَةِ وَ عَلَيَّ الْمُتَعَلِّمِينَ بِالْجَهْدِ وَ الرَّغْبَةِ وَ عَلَيَّ الْمُسْتَمْعِينَ بِالْإِتْبَاعِ وَ الْمَوْعِظَةَ وَ عَلَيَّ مَرْضَى الْمُسْلِمِينَ بِالشِّفَاءِ وَ الرَّاحَةِ وَ عَلَيَّ مَوْتَاهُمْ بِالرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ عَلَيَّ

مَشَايخُنَا بِالْوِقَارِ وَالسَّكِينَةِ وَعَلَى الشَّبَابِ بِالْأُنَابَةِ وَالتَّوْبَةِ وَعَلَى النِّسَاءِ  
بِالْحَيَاءِ وَالْعِفَّةِ وَعَلَى الْأَغْنِيَاءِ بِالتَّوَّاضِعِ وَالسَّعَةِ وَعَلَى الْفُقَرَاءِ بِالصَّبْرِ  
وَالْقَنَاعَةِ وَعَلَى الْغُزَاةِ بِالنَّصْرِ وَالْغَلْبَةِ وَعَلَى الْأَسْرَاءِ بِالْخُلَاصِ وَالتَّرَاحَةِ وَ  
عَلَى الْأَمْرَاءِ بِالْعَدْلِ وَالشَّفَقَةِ وَعَلَى الرَّعِيَةِ بِالْإِنصَافِ وَحُسْنِ السَّيْرَةِ وَ  
بَارِكْ لِلْحُجَّاجِ وَالزُّوَّارِ فِي الزَّادِ وَالتَّنْفِقَةِ وَأَقْضِ مَا أَوْحَيْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْحَجِّ  
وَالْعُمْرَةِ بِفَضْلِكَ وَرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

### نورافشانی امام (عج)

مهم ترین کارهای آن حضرت در عصر غیبت، نورافشانی به  
قلب های آماده، حمایت از اسلام و شیعیان خالص و امید بخشی به  
آنها است.

### فلسفه غیبت حضرت حجة (عج)

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ وَفَازَ الْفَائِزُونَ بِوِلَايَتِكُمْ بِكُمْ يُسَلِّكُ إِلَى  
الرِّضْوَانِ وَعَلَى مَنْ جَحَدَ وَلَايَتِكُمْ غَضَبُ الرَّحْمَنِ».

شیخ صدوق رحمته الله در علل الشرایع از عبدالله بن فضل هاشمی  
روایت کرده که از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله فلسفه غیبت آن حضرت را  
پرسیدم؟ فرمود: «علت غیبت آنحضرت مثل علت غیبت هائی است که  
حجتهای قبل داشتند، (غیبت ادریس و صالح و ابراهیم و یوسف و  
موسی...)»

فلسفه غیبت مهدی کشف نمی شود مگر بعد از ظهور آن حضرت،

همچنانکه علت آن حکمتی که خدا - از قبیل: سوراخ کردن آن کشتی و کشتن آن پسر و تعمیر آن دیوار - به حضرت خضر علیه السلام عطا کرده بود، برای حضرت موسی علیه السلام کشف نشد مگر در موقع جدائی آنان. ای پسر فضل! این امر، امر خدا، و این سرّ، سرّ خدا، و این غیبت، غیبت خدائی است، وقتی ما بدانیم که خدا حکیم است تصدیق می‌کنیم که کلیه کارهای او حکمت است اگرچه علت کارهای خدا برای ما نامعلوم باشد.»

#### اما چند وجه درباره فلسفه غیبت

(اول) آزاد بودن در دعوت، و آزادی از بیعت با طاغوت‌های زمان.  
(دوم) آزمایش مردم، جابر جعفی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که عرض کردم: فرَج شما چه موقع خواهد بود؟ فرمود: «هیئات، هیئات، فرَجی نخواهد بود تا شما غربال شوید - این جمله را سه بار فرمود - تا اینکه مؤمن ناخالص از بین برود و مؤمن خالص باقی بماند.»<sup>(۱)</sup>

\* شیخ صدوق در کمال الدین روایت نمود که امام صادق علیه السلام فرمود: «صاحب این امر را غیبتی هست کسیکه در زمان غیبت به دین خود چنگ بزند مانند کسی است که بدست خود از سر درخت قتاد، و آن درخت بزرگی است که خارها دارد مانند سوزن، بگیرد و دستش را بقصد شکستن و ریختن خارهای آن بسمت پائین بکشد آنگاه همه

خارها بدست وی فرو میروند اینست معنی خرط القتاد».

گفتم: مگر ز رویت زاهد خبر ندارد	گفتا که: تاب خورشید هر بی بصر ندارد
گفتم: بکوی عشقت پایم بگل فروشد	گفتا که: کوچه عشق راهی بدر ندارد
گفتم: سرای دل را ره کوی و در کدام است	گفتا که: بدل رهی نیست این خانه دزد ندارد
گفتم: تو گوی خوبی از دلبران ربودی	گفتا که: مادر دهر چون من پسر ندارد
گفتم که: بر فلک هست خورشید و ماه تابان	گفتا که: همچو روئی شمس و قمر ندارد
گفتم: رهی بکویت بنمای اهل دل را	گفتا که: راه عشقت راهی دگر ندارد

«فیض کاشانی»

(سوم) حفظ جان امام (عج)

از امام صادق علیه السلام علت غیبت امام عصر (عج) سؤال شد، فرمودند: «یخاف علی نفسه الذبح»<sup>(۱)</sup>.

(چهارم) خشم خداوند

محمد بن فرج گوید: امام باقر علیه السلام بمن نوشت: «زمانیکه خدای تبارک و تعالی بر خلقش خشم کند ما را از مجاورت آنها دور کند»<sup>(۲)</sup> (پنجم) امام زمان (عج) آخرین حجّت معصوم خداوند است که مأمور تشکیل حکومت عدل جهانی است.

(ششم) امام عصر (عج) ظاهر نخواهد شد تا آنکه امانت های خدا از صلب کفار بعرضه وجود آیند آنگاه ظهور فرماید و زمین را از شرک و کفر پاک نماید.

چنانچه از صلب حجّاج، حسین بن احمد بن حجّاج شاعر و شیعه و دوستدار خاندان رسالت علیهم السلام بوجود آمده است.

(هفتم) آمادگی پذیرش

«مردم جهان باید بقدر کافی، تلخی بی عدالتیها را درک کنند و تشنه شوند، تا بسراغ چشمه‌های آب روند، و آمادگی پذیرش فیوضات و خیرات را پیدا کنند».

### تکلیف در عصر غیبت چیست؟

در عصر غیبت، تکلیف باقی است به دلیل عقل و نقل و اعتبار، و معلّم تربیت و سیاست در عصر غیبت، نایب امام است، و طبق قاعده لطف کلامی، نایب امام، بجای امام علیهم السلام قرار دارد و احیاء و اجرای احکام قرآن و تشکیل جامعه قرآنی، به عهده او است، و نایب امام علیهم السلام در هر عصر عالم نمونه و جامع همه شرایط لازم است که یک مقام تشکیلاتی است نه تشریفاتی، پس نایب امام علیهم السلام هر فقیه و مجتهد نمی تواند باشد بلکه نایب امام علیهم السلام باید متوجه مصالح فرد باشد از راه اشاعه تربیت اسلامی، و هم متوجه مصالح جمع، از راه اقامه سیاست اسلامی، که این دو جدایی ندارند، و اطاعت از نایب امام، که در بعد علم و آگاهی و تقوی و تعهد، نمونه و کامل باشد، به جعل و نص و تعیین و تأکید امام علیهم السلام صاحب «ولایت شرعی» است، لازم و واجب است.



## فصل هفتم

انتظار و منتظران حضرت مهدی (عج)



«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَاعْوَانِهِ اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالغُرَّةَ  
الْحَمِيدَةَ وَاكْحُلْ نَاطِرِي بِنَظْرَةِ مِنِّي إِلَيْهِ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ».  
«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ انْتِظَارُ الْفَرَجِ».

امام صادق علیه السلام فرمودند: «کسانی که در انتظار دولت قائم (عج) درگذرند، چون آنانند که در خدمت قائم (عج) در خیمه گاه او هستند، امام علیه السلام سپس فرمود: بلکه چون آنانند که در رکاب مهدی علیه السلام شمشیر زده باشند، سپس فرمود: اینان چون آن کسانی که در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بشهادت رسیده باشند»<sup>(۱)</sup>.

\* مارین، مستشرق آلمانی در کتاب «انقلاب بزرگ» می گوید: «از جمله مسائل اجتماعی بسیار مهم که همیشه موجب امیدواری و رستگاری شیعه شده است، همانا اعتقاد به وجود حجّت عصر (عج) و انتظار ظهور او است، حتی اگر آثار معتقدات مذهبی از بین برود،

شیعه دارای آن سرمایه‌ای خواهد بود که ماورای قوای طبیعی و عارضی مذهب بوده و شوکت و اقتدار قوت حکومت خود را در عالم نگاه خواهد داشت».

\*\*\*\*

خستگانِ عشق را، ایام درمان خواهد آمد  
غم مخور، آخر طبیب دردمندان خواهد آمد  
آن قدر از کردگار خویشتن امیدوارم  
که شفابخشِ دلِ امیدواران خواهد آمد  
باغبانان، سختی دی ماه، سی روز است و آخر  
نوبهار و نغمهٔ مرغِ خوش الحان خواهد آمد  
دردمندان، بی‌پناهان، مستمندان را بگوئید  
مُصلحِ عالم، پناهِ بی‌پناهان خواهد آمد  
کاخهای ظلم ویران می‌شود بر فرقِ ظلم  
مهدی موعود غمخوار ضعیفان خواهد آمد  
صبر کن ای فاطمه، ای بانوی پهلو شکسته  
قائم، با شیشه دارو و درمان خواهد آمد  
اصغر از سوزشِ زخمِ گلو خود را مسوزان  
غم مخور مرحم گذار از زخم پیکان خواهد آمد

\*\*\*\*

## منتظران واقعی چه کسانی هستند؟

«أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (۱)

معیار انتظار، ارادت ظاهری به امام زمان علیه السلام نیست، بلکه تسلیم کامل بودن، شرط اساسی انتظار و نشانه منتظران است، و باید زهد منتظر، آمیخته با حماسه باشد، منتظر واقعی هم چهره حماسه دارد هم روح عرفان، هم می تواند مظهر انعطاف باشد هم می تواند مظهر خشم مقدس باشد، کسانی که عابد و زاهد محض اند، به این دلیل که امام زمان علیه السلام غایب است به او ارادت می ورزند، و اگر حضرت (عج) ظهور کند، آنها اولین کسانی هستند که از حضرت برمی گردند، اما آن که زهدش و بندگی اش را با حماسه آمیخته، یار باوفای حضرت ولی عصر علیه السلام است.

\* منتظر آگاهی دارد که چه چیز رخ خواهد داد و به آینده می اندیشد، پس خود را مهیا می کند برای کارگزار بودن حکومت جهانی، منتظر نگرش امیدواری به آینده دارد نه افسردگی که خیلی را فراگرفت، و منتظر از خودش بیرون می آید و جهانی می شود، و برای خود و محدوده خودش زندگی نمی کند بلکه برای جهانی حرکت می کند، نسل منتظر، منتظر لحظه دیدار است، و برای پذیرائی از آن میهمان عزیز خودش را آماده می کند و الاً مجنون است نه منتظر، و منتظر عشق به آگاهی و زیبایی و نیکی دارد، و منتظر در فساد محیط حل نمی شود، منتظر اشتیاق دارد برای دسترسی به وضعی برتر و

بالا تر، و منتظر امیدگشایش ابواب رحمت و معرفت را دارد، منتظر از یک سونفی فساد و ظلم و بی عدالتی و تباهی می کند، از سوی دیگر خودسازی و آمادگی جسمی و روحی و مادی و معنوی برای حکومت واحد جهانی دارد، و منتظر فریاد «این الطالب بدم المقتول بکربلاء» می دهد، و منتظر آرزوی خون خواهی «ثارالله» دارد (وجعلنا و ایاکم من الطالبین بئاره مع ولیه الامام المهدی من آل محمد صلی الله علیه و آله)، و منتظر اهل معنا و باطن است و می داند که پیوند قلبی و تذکر روحی به آن مظهر رحمت و قدرت و عدل حق تعالی، انسان را عروج و رشد می دهد روحاً و معنأً، منتظر از ستم و ناپاکی دوری می کند، چون می داند طعمه شمشیرش خون ستمگران است و شعله اولش دامان آلودگان را می گیرد، و منتظر می داند جهانی که آفریننده ای عالم و قادر و حکیم دارد رهبری معصوم خواهد داشت، منتظر آگاه است که امامت و ریاست بر جامعه چون منصبی است الهی بایستی بفرمان خدا نصب گردد و با شناخت پیشوای الهی به خدای خویش میرسند و به او معرفت پیدا می کنند، و منتظر مصداق «ان هذا و شیعتہ هم الفائزون» می باشد.

و منتظر از دنیا رخت بردارد و توشه گیرد، منتظر امروز را ریاضت کند و فردا را مسابقت و خط پایان او دروازه بهشت برین است، و منتظر یاد قیامت دیده شان را فرو خوابانیده و بیم رستاخیز سیرشکشان را روان گردانیده، دهانهاشان بسته و دلهاشان خسته است، منتظر آغاز دنیا را رنج بردن و پایان آن را مردن و حلال آن را

حساب و حرام آن را عقاب می‌بیند، و منتظر می‌ترسد از روزی که کرده‌ها را روز واری و حساب است روزی که پر از تشویش و اضطراب است، کودکان در آن پیرگردند، منتظر دلش را به اندرز زنده می‌دارد و به پارسایی می‌میراند و به یقین نیرو می‌بخشد و به حکمت روشن می‌گرداند و با یادِ مرگ خوارش می‌سازد و به سختیهای دنیا بینایش می‌گرداند.

و منتظر فراوان یادِ مردن و آنچه پس از مردن روی بدان می‌نماید می‌کند و فریفته دنیا داران که دل به دنیا می‌نهند نمی‌شود چه خدا او را از دنیا خبر داده که همانا دنیا پرستان سگانند عو عوکنان و درندگانند در پی صید دوان و دنیا را پروردگار خود گرفته‌اند و دنیا با آنان به بازی پرداخته است و همچون سوارانند که در خوابند و آنان را می‌رانند.

منتظر آرزو را سرکوب کرد و با هوس خویش جنگید و شکیبایی را مرکب نجات ساخت و پرهیزکاری را برگ روز وفات، و فرصت زندگی را غنیمت شمرد و بر اجل پیشی گرفت و کار نیک ذخیرت کرد، و منتظر دیده‌هاشان را از آنچه خدا بر آنان حرام کرده پوشیده‌اند، و گوشه‌هاشان را به دانشی که آنان را سودمند است بداشته، بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده‌اند و دوزخ چنان که آن را دیده‌اند و در عذابش اندرند، دلهاشان اندوهگین است و مردم از گزندشان ایمن، نیازهاشان اندک و پارسا به جان و تن، اگر در جمع بیخبران است به زبان خاموش و در دل ذکرگویان، و از بیم روز بازگشت دیده‌هاشان به شب بیدار و پهلوهاشان از خوابگاه برکنار و لبهاشان به

یاد پروردگار و گناهانشان زدوده است از آمرزش خواستن بسیار، منتظر برای خود می‌کوشد تا تواند از آن پیش که چراغ عمل خاموش شود و فرصت از دست رود.

و در توبه را ببندند و فرشتگان به آسمان بالا روند، و از زنده برای مرده و مرگ سود ستانند، و منتظر با قرآن و نماز لذت می‌برد، قرآنی که چراغ‌های آن فرو نمیرد و دریایی که ژرفای آن کس نداند و بهبودیی که در آن بیم بیماری نباشد، خدایش مایه سیرابی دانشمندان کرده است و بهار دلهای فقیهان و مقصد راههای پارسایان، و نمازی که شفیع نزد ملک الموت و جواب دوزخیان که چون از آنان پرسیدند «چه چیز شما را درآورد در آتش سوزان؟ گفتند: نبودیم از نمازگزاران»<sup>(۱)</sup>.

منتظر به دل می‌شناسد و به زبان اقرار می‌کند و با اندامها خداوند را فرمان می‌برد، و منتظر دنیا را همچون مار داند که سودن آن نرم و هموار، و درون آن زهر مرگبار، پس از آن دوری گیرد، منتظر شکمهای خویش را با اندک خوردن به لاغری درآرد، قدمهای خود را به کار افکند، و مالهای خویش را در راه خدا هزینه کند، از تن‌هایشان بگیرند و به جانهایشان ببخشند، و منتظر رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام را خلیل و دوست می‌گیرد قبل از آن روزی که دو دستش را بگذرد و گوید: ای کاش فرا گرفته بودیم با رسول راه را، ای وای کاش نگرفته بودم فلان را دوست.<sup>(۲)</sup>

منتظر میروند بر زمین به آرام و آهستگی و چون خطاب کند ایشان

را نادان به بدی، در جواب سلام و خوبی کند. (۱)  
 و منتظر آتش اشتیاق در دل او شعله‌ور می‌باشد، نه باگرد هم آئینها  
 انس دارد و نه قرار و آرامی دارد، به عبادت مشغول و نفعش به خلق  
 برسد به امید آنکه به وصال محبوبش رسد، منتظر متوجه احوال  
 خویش است تا از آنچه بدان عهد کرده با مولی، تخلف نکند، و از  
 هول و هراس و شرم و حیاء و عذاب قیامت، خویش را به حساب  
 کشد، و در تقصیر ادای الهی خویش را تنبیه می‌نماید، که همان مراتبه  
 و محاسبه و مؤاخذه می‌باشد.

پس خواهی دید آنچه را که هیچ چشمی ندید و هیچ گوشی  
 نشنیده و به دلی‌خطور نکرده است.

و منتظر در نماز دل را نگه می‌دارد و بر سر سفره شکم و در خانه  
 مردم چشمش و در میان مردم زبانش را حفظ می‌کند که طریقه سلوک  
 الی الله می‌باشد، منتظر دانائی را به دارایی مبدل می‌کند و حقایق  
 عالم را می‌چشد و هرگز حاضر نیست خدا را با هیچ چیز دیگری  
 عوض کند «الهی من ذالذی ذاق حلاوة محبتک فرامینک بدلاً». (۲)

و منتظر حیات طیبه را با عمل صالح که دارای نیت پاک باشد  
 بدست می‌آورد. (۳)

و منتظر مال دنیا را اسیر خویش می‌کند نه اینکه خود اسیر آن  
 گردد، منتظر عذرتراشی نمی‌کند در معاصی خدا، که ما شیعه هستیم

و انتساب به اهل بیت علیهم السلام. اسباب نجات ماست. زیرا می داند خداوند بهشت را خلق فرموده از برای کسی که عبادت و اطاعت او کند، اگرچه غلام حبشی باشد، و آتش را خلق فرموده برای کسی که معصیت او کند، گرچه اولاد قریش باشد. (۱)

جعفر را در حبّ ریاست اجداد طاهرینش کذاب خوانند و اباذر را در قطع علاقه آبای مشرکینش راستگو گویند «یوم ینفخ فی الصّور فلا أنساب بینهم». (۲)

و منتظر واقعی هرگز نمی تواند نقش تماشاچی را داشته باشد باید از هم اکنون حتماً در صف انقلابیون قرار گیرد، منتظر با کسانی دیدار می کند که، آنان را به یاد خدا می اندازد، و سخنان آنان بر دانش او می افزاید، و رفتار آنان درس رعایت حدود اسلامی و عدالت و آزادگی می دهد.

و منتظر از خود و در درون خود چیزی نمی بیند بلکه فقط خود را آئینه ای می بیند که فیض خدا را نشان می دهد، لذا هیچ گونه مباحثات کردن ندارد، منتظر سعی می کند از مقام ایمان به احسان و از احسان به مقام ایقان برسد بنابراین طوری خدا را عبادت می کند و از او می ترسد و از گناه پرهیز دارد که، گویا او را می بیند، زیرا همان کسی که امروز می بیند، فردا قاضی و داور است. (۳)

و منتظر جهنم را مظهري از رحمت رحمانیه پروردگار می داند که

۲- مؤمنون / ۱۰۱.

۱- بحار، ج ۴۶، ص ۸۱.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۳۲۴.



بدون آن، عده‌ای با هیچ صراطی مستقیم نمی‌شوند، و شیطان را سگ در خانه خدا می‌داند که نسبت به آشنایان (مخلصین) پارس نمی‌کند. پس سعی می‌کند آشنای در خانه خدا شود تا از پارس و اغوا کردن او خلاصی یابد که یک پای او جلو، و پای دیگر او پشت سر آماده فرار است، منتظر برای ارتباط خود با خداوند از مسیر قطع و انقطاع بسوی کمال الإنقطاع حرکت می‌کند که فراموش کردن همه چیز برای یاد خدا، یاد همه و نیشان مقدس است «یا نعیمی و جنتی و یا دنیایی و آخرتی و یا ارحم الراحمین».<sup>(۱)</sup>

و منتظر هم روح عرفانی دارد هم چهره حماسی و در مسیر امام عارفان علی علیه السلام گام برمی‌دارد، منتظر در تنگنای نظر به سر نمی‌برد که فقط تلاش برای بدست آوردن مفقود و کوشش برای حفظ کردن موجود داشته باشد، بلکه از شرح صدر و بلند نظری برخوردار است و خود را در حصار دنیا طلبی محصور نمی‌کند، که ثمره آن است: «توفیهم الملائكة طیبین».<sup>(۲)</sup>

هنگام رحلت ملائکه به استقبالشان می‌آیند، و «مفتحة لهم الابواب».<sup>(۳)</sup>

درهای بهشت در اختیار آنان قرار می‌گیرد. و منتظر واقعی، شیعه واقعی است، شیعه‌ای که، زرد چهره‌اند از بیداری شبها برای عبادت، پشت هایشان خمیده از زیاده قیام و

نماز، شکم هایشان به پشت چسبیده از بسیاری روزه، لبهایشان خشکیده از کثرت دعا، و در دل غم دارند وقتی که مردم خوشحالند، و مراقبت و محافظت می‌کنند در اوّل وقت‌های نماز، و با افعال شایسته زینت ائمه علیهم‌السلام می‌باشند، که آنان عزّت و اوج و شرفِ اسلامند، منتظر کلام مولایش که فرمود: «دل‌های خود را از دنیا خارج کنید قبل از آنکه بدنهایتان از دنیا خارج گردد» در دلشان نشسته است، و منتظر وجود مقدّس بقیّة‌الله (عج) را، آئینه تمام‌نمای حق می‌بیند که در آن آئینه، حقّ را مشاهده می‌کند و از این صراط بسوی مقصد و محبوب می‌رود، که راه حُب نزدیک‌ترین راه به محبوب است و مرکب عشق تیز تک‌ترین مرکب به سوی مقصود.

منتظر مصداق «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَاءِ وَالضَّرَاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ...، وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً...» می‌باشند، که در وسع و ضیق انفاق دارند و بر خشم خویش مسلّطند و از خطای مردم می‌گذرند و نیکو کارند و اصرار بر گناه نمی‌کنند، و منتظر آنهایی هستند که در راحتی و بلا، در فراوانی و قحطی، در زندان و بر تختِ قدرت به یاد خداوند عزیز هستند و اصولاً انسانهای پُر ظرفیتی هستند که این تغییرات آنها را دگرگون نمی‌سازد، یا آنکه از استغراق مشاهده جمال و اشتیاق وصال محبوب ملتفت ناملايمات نشود یا رضا بر رضای محبوب است، پس چون به میدان شوق لقای الهی و مشاهده انوار الهی و انس با محبوب قدم گذاردی، نفس خود را چهار تکبیر گوی و مرادات را وداع کن و رسومات را بگذار و از غیر خدا! احرام ببرند و

همه چیز را بر خود حرام کن و در میان حیات و ممات زیان تسلیم  
برگشا و بگو: **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ.**

منتظر در خوف و محبت است که محبت بی خوف بسطی است  
که موجب بیباکی و هلاک محب شود و خوف بی محبت قبضی است  
که مایه حرمان و هجران گردد، و منتظر با انوار ولی الله بدنبال گنجی  
پنهان است که دوست دارد شناخته شود «**كنت كنزاً مخفياً فاجبت ان  
اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف**» و در این راه از تولد دوم خود  
(خودسازی) به ملکوت (عظمت و جلال) پروردگار اعلا وارد  
می گردد.

منتظر هرگز به همین حیات طبیعی محض راضی نمی شود بلکه  
بدنبال حیات معقول و آگاهانه ای است که نیروها و فعالیت های جبری و  
شبه جبرنمای زندگی طبیعی و مقدار و چگونگی آزادی خود را درک  
می نماید و در مسیر هدف های تکاملی تنظیم می کند «**أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ  
الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ**».<sup>(۱)</sup>

و منتظر در رفع حجب می کوشد نه در جمع کتب، که علم بدون  
حق جویی و عشق به او، حجاب اکبر است و مصداق «**مَثَلُ الَّذِينَ  
حُمِلُوا الثَّورَاتِ**»<sup>(۲)</sup> می باشد و فطرتش محبوب می شود، منتظر خود را  
در حصن و قلعه ولایت اهل بیت **عليه السلام** داخل می کند با محبت و  
اطاعت، چه دوست صادق هوای خود را فدای هوای محبوب کند و  
چهره خندان و دل از فراق محبوب اندوهناک نماید و سحر آه سوزناک

و از عمل خویش اشک خونین از دیده روان سازد.

\*\*\*

در حلقه درویش ندیدیم صفائی

در صومعه از او نشنیدیم ندایی

در مدرسه از دوست نخواندیم کتابی      در مآذنه از یار ندیدیم صدائی  
در جمع کتب هیچ حجابی ندریدیم      در درس صُحف راه نبردیم بجائی  
در بُتکده عُمری ببطالت گذراندیم      در جمع حریفان نه دوائی و نه دائی  
در جرگه عُشاق روم بلکه بیابم      از گُلشن دلدار نسیمی رد پائی

این ماومنی جمله ز عقل است و عقال است

در خلوت مستان نه منی هست و نه مائی

«غزل‌های عارفانه امام خمینی علیه السلام»

### وظایف منتظران حضرت خلیفه‌الافتقیا (عج)

(اول) محزون بودن به علت محروم بودن از زیارت آن وجود

مبارک.

«عَزِيزٌ عَلَيَّ اَنْ اَرَى الْخَلْقَ وَ لَا تَرَى».

ای پادشه خوبان، داد از غم تنهایی      دل بی تو به جان آمد وقتست که باز آیی  
در آرزوی رویت، بنشسته بهر راهی      صد زاهد و صد عابد، سرگشته سودایی  
مشتاقی و مهجوری، دور از تو چنانم کرد      کز دست، نخواهد شد پایان شکیبایی  
ای درد توام درمان، در بستر ناکامی      وی یاس توام مونس، در گوشه تنهایی

«ملا محسن فیض کاشانی»

(دوم) انتظار فرج، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در انتظار فرج باشید و از رحمت خدا مأیوس نگردید، زیرا بهترین اعمال نزد خدا انتظار فرج است.» (۱)

### انتظار فرج چیست؟

فرج یعنی پیروزی، پیروزی حکومت عدل علوی بر حکومت‌های کفر و شرک و بیداد است، پیروزی حکومت عدل گستری که به رهبری امام عصر علیه السلام می‌باشد، و شخص منتظر عامل به عدل و گریزان از ستم و تباهی و فساد و گناه است، بدین جهت، انتظار فرج، خود فرج است.

(سوم) دعا برای وجود مبارک امام زمان (عج) و فرج ظهورش. از جمله دعاهای شریف دعای «اللّٰهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحِجَّةَ بِنِ الْحَسَنِ...».

(چهارم) صدقه دادن برای وجود مبارک امام عصر علیه السلام. «گرچه حفظ وجود مقدّس آنحضرت به اراده و مشیّت الهی است، ولی اسباب یاد شده نیز به اذن و مشیّت الهی می‌باشد و به اصطلاح در طول آن است نه در عرض آن، و ثانیاً نتیجه عمده این اعمال به خود انسان باز می‌گردند، پس دعا کردن و صدقه دادن برای آن حضرت، ضمن این که پیوند معنوی انسان را با حجّت خدا برقرار و

مستحکم می‌سازد، مایه‌ی سلامتی خود و دفع ناگواری‌ها و شداید خواهد بود.»

(پنجم) استمداد و استغاثه به حضرت در ناملايمات و فتنه‌ها و شبهه‌ها. زیرا ائمه علیهم‌السلام نسبت به شیعیان خود عنایت خاص دارند، چنانکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «هرگاه مرد یا زن مؤمنی بیمار و اندوهگین شود، ما نیز اندوهگین می‌شویم، و هرگاه برای رفع گرفتاری خود دعا کند، ما آمین می‌گوئیم و هرگاه ساکت باشد ما برایش دعا می‌کنیم.»<sup>(۱)</sup>

(ششم) برخاستن از برای تعظیم شنیدن اسم مبارک آنحضرت خصوص با اسم مبارک قائم (عج).

(هفتم) نیابت از آن حضرت در زیارت مشاهد ائمه علیهم‌السلام.

(هشتم) هدیه نماز و قرائت قرآن به آن حضرت علیه‌السلام.

(نهم) بهترین وظیفه منتظران مهدی (عج) انجام واجبات و ترک محرمات و آمادگی برای یاری آن حضرت، و تقویت ایمان خود که منبع فیض و نور و گشایش ابواب رحمت و معرفت و سرازیر شدن سرچشمه‌های معرفت می‌باشد.

## فصل هشتم

نواب خاص و عام خاتم لأوصیاء حضرت مهدی (عج)



شیخ طوسی رحمته اللہ علیہ در کتاب غیبت نواب خاص را چنین معرفی می نماید:

(اول) ابو عمرو عثمان بن سعید عمری، او از تیره عرب بنی اسد و شغلش روغن فروشی بوده است، او نخستین مرد جلیل القدری است که امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام او را توثیق فرمودند که از سال ۲۶۰ تا ۲۸۰ بوده است.

(دوم) ابو جعفر محمد بن عثمان عمری، او طبق دستور امام عسکری علیه السلام و نص پدرش عثمان بن سعید از جانب امام قائم (عج) بجای پدر نشست که از سال ۲۸۰ تا ۳۰۵ بوده است.

(سوم) ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی، که از سال ۳۰۵ تا ۳۲۶ بوده است.

(چهارم) ابوالحسن علی بن محمد سیمری که از سال ۳۲۶ تا ۳۲۹ بوده است و آرامگاه آنان در بغداد مشهور است.

### نواب عام حضرت مهدی (عج)

امام عصر علیه السلام فرمودند: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ شِيعَتِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ».

و اما حادثه‌ها و اموری که بر شما رخ می‌دهد در آنها مراجعه کنید به راویان احادیث ما زیرا که ایشان حجّت منند بر شما و من حجّت خدایم.

پس هر کس از فقهاء که نفس خود را از معاصی نگهدارد و مطیع مولای خود باشد و مخالف هوای خود باشد و دین خدا را حفظ نماید، نائب عام امام است. (۱)



## فصل نهم

طول عمر قیّم الزمان حضرت مهدی (عج)



«اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَ طَاغٍ وَ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَ احْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ».

حضرت واهب العطايا، آنحضرت را مانند یحییٰ علیه السلام در حالت طفولیت حکمت عطا فرمود، و در صغر سن امام اناج گردانید، و بسان عیسی بن مریم علیه السلام در وقت صباوت به مرتبه ارجمند رسانید، عجب است از اشخاصی که قائل اند بر اینکه خواجه خضر و ایلیاس از انبیاء و شیطان و دجال از اعداء در قید حیاتند و انکار دارند وجود ذیجود صاحب الزمان را و حال آنکه آن حضرت افضل است از انبیاء سلف، و اوست ولد صاحب نبوت مطلقه و ولایت کلیه.

عجب تر آنکه بعضی از متصوّفه که خود را اهل دانش شمارند و از ارباب بینش پندارند، قائلند بر اینکه در ملک هندوستان در میان برهمنان و جوکیان مرتاضان و ریاضت‌کشان می‌باشند که به سبب حبس نفس و قلت اکل چند هزار سال عمر کرده و می‌کنند، با وجود

این منکر وجود آن حضرت اند!

در حالی که عالم کارخانه عظیم انسان سازی است که اگر این چنین انسان کامل تولید نکند، عبث در خلقت لازم آید اما خلقت سایر مکونات به طفیل او است.

تواصل وجود آمدی از نخست دگر هرچه باشد همه فرع تست



### شباهت حضرت با سه تن از پیغمبران

در کمال الدین از سدید صیرفی نقل شد که: من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب بحضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شدیم که فرمود: «خداوند متعال سه چیز را که در مورد پیامبران عملی ساخت در خصوص قائم ما نیز عملی می سازد، ولادت او را مانند ولادت موسی و غیبتش را چون غیبت عیسی و طول عمرش را بسان طول عمر نوح مقدر فرموده است، و سپس طول عمر بنده صالح خدا، خضر را دلیل طول عمر آن حضرت قرار داده است، بعد فرمود: چون فرعون دانست زوال ملکش بدست او انجام می پذیرد کاهنان را احضار کرد و آنها بوی گفتند این مرد از تیره بنی اسرائیل است، او هم به مأمورین خود دستور داد که شکم زنان آبستن را شکافته و اطفال آنها را سر ببرند که بیش از بیست هزار طفل را بقتل رساندند، و مع الوصف خداوند موسی را حفظ کرد.

بنی امیه و بنی عباس هم چون دانستند که دولت و ستمگرانشان

بدست قائم ما نابود می شود دشمنی ما را بدل گرفتند و با شمشیر کشیده به قطع نسل خاندان پیغمبر پرداختند با این امید که «قائم آل محمد» را به قتل رسانند ولی خداوند نور خود را کامل کرد هر چند مشرکین ناخوش بدارند.

غیبت عیسی علیه السلام نیز بدینگونه بود که: یهود و نصاریٰ اتفاق دارند که وی کشته شده ولی خداوند آنها را تکذیب فرمود: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» (۱).

یعنی او را نکشتند و دار نزدند بلکه مطلب بر آنان مشتبه گشت، غیبت ما نیز چنین است.

طول عمر نوح علیه السلام همچنین بود که چون از خداوند خواست تا بر قومش عذاب فرو فرستد جبرئیل هفت دانه هسته نزد وی آورد و گفت: ای پیغمبر، خداوند می فرماید:

اینها مخلوق من هستند آنها را با صاعقه هلاک نمی گردانم مگر بعد از تأکید دعوت و الزام حجت بر آنها.

پس دوباره قوم را به خداپرستی دعوت کن که بتو ثواب خواهیم داد، این هسته ها را کشت کن موقعی که بحد کمال رسیدند و بارور شدند هنگام نزول رحمت الهی فرا رسد و از شرق قوم آسوده خواهی شد، وقتی درختها روئید نوح از خداوند خواست تا به وعده اش عمل نماید ولی خداوند تا هفت بار پی در پی او را مأمور کشت تخم آن درخت نمود و هر بار گروهی از مؤمنین مردد شدند و به هفتاد و چند

مرد تقلیل یافتند، آنگاه وحی رسید که: نقاب شب ظلمانی از چهره صبح نورانی در پیش رویت برداشته شد زیرا حق آشکار گشت. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: قائم ما هم غیبتش طولانی می‌گردد تا آنکه حق آشکار و نور ایمان از زنگار ارتداد شیعیانی که سرشت پلید دارند پاک شود.

و اما طول عمر خضر، برای آن نبود که منصب نبوت بوی اعطا شود یا کتابی بر او نازل گردد... بلکه چون در علم ازلی خداوند مقدار عمر قائم ما و طول غیبت او تقدیر شده بود و می‌دانست که بندگان طول عمر او را انکار می‌کنند، از این رو عمر خضر را طولانی گردانید تا ایراد دشمنان از میان برود».

### انسان چقدر عمر می‌کند؟

دانشمندان معتقدند که موجبات طول عمر انسان چند اصل می‌باشد:

(اول) پاکی نطفه که خالی از امراض مسریه و مزمنه و میکروب باشد و مراعات حال خود را در حال حمل و ولادت و ساعات شیر و رضاع آن، روحاً و جسماً داشته باشد.

(دوم) صحت هوا که مادران آبستن و اطفال و جوانان استنشاق می‌کنند، همچنین غذا و لباس و مکان.

(سوم) حوادث خارجی از قبیل، سرما، گرما، و غلبه اختلاط اربعه.

(چهارم) امور معنوی، مانند صله رحم و احسان براقارب و دادن

صدقه و رساندن نفع به بندگان خدا، زیرا که هر چه جنبه جبرئیلی و جنبه ملکوتی بر جنبه ناسوتی و مادی غالب شود عمر آدمی نیز طولانی خواهد شد.

### اعتقاد دانشمندان درباره طول عمر

پروفسور «پشس» فرانسوی در کتاب «امید پیک زندگی طولانی» می نویسد:

«بشر می تواند با استفاده از مواهب طبیعی و قدرت تمدن خویش زندگی طولانی تر و فعالتری داشته باشد و بعبارت دیگر پیری را چندین سال عقب بیاورد».

دکتر ژرژ کلیبز استاد دانشگاه هال در آلمان، «یک گیاه که آنرا در زبان لاتین (ساپرو لینا مسکتا) می نامند و این گیاه بر پشت مگس های آبی می روید و بیش از دو هفته عمر نمی کند، را مورد آزمایش قرار داده و آنرا در شرایط خاصی تربیت کرده تا بالاخره عمر این گیاه را به شش سال رسانیده، و این مانند آنست که ما عمر انسان را از وضع کنونی به ده هزار و نهصد و بیست سال برسانیم».<sup>(۱)</sup>

همچنین دانشمند بزرگ ابوریحان بیرونی می نویسد: «دانشمندان نجوم طول عمر را ممتنع نمی دانند، بلکه امری ثابت شده می شناسند، اگر کار انکار به این سخافت باشد که اشخاص هر چه در غیر زمان آنان یا در غیر شهر آنان اتفاق بیفتد را منکر شوند، باید

حوادث بزرگ تاریخ را باور نکنند، زیرا حوادث بزرگ هر دم و هر ساعت اتفاق نمی افتد و در صورتی که در قرنی اتفاق افتاد به آیندگان جز از راه خبر متواتر و نقل تاریخ نخواهد رسید، پس نمی توانیم همه آنچه را که ما ندیدیم و از راه گوش به آن رسیدیم منکر شویم که این سوفسطائی گری محض است و انکار حقایق است، چنین مردمی لازم است که شهرها و مردمی را که خود ندیده اند نیز باور نکنند»<sup>(۱)</sup>.

### عمر جاودان و جوانی پایدار

در عالم آفرینش در مجرّدات و مادّیات از کرات آسمان و ستارگان گرفته تا ذره و اتم و حیوانات و انسانها و گیاهان و درختان، موجوداتی را می بینیم که واجد یک خصوصیت استثنائی می باشند.

مثلاً «سدیم المرأة السلسله» از جهت حجم، نسبت به آفتاب، مثل حجم یک ذره از ذرات نور آفتاب که از پنجره ای به داخل اطاقی بتابد، نسبت به خود آفتاب است، یعنی آن ذره چقدر از آفتاب کوچکتر است، آفتاب با آن عظمت (که زمین حجمش یک میلیون و سیصد هزار بار کمتر از آفتاب است) به همین قدر از سدیم المرأة السلسله کوچکتر است!

و در جهان اتم مزونهای یافت می شوند که یکی پس از رهایی از مرکز، عمرش یکهزارم ثانیه است، و مزونی دیگر بنام هایرون عمرش ده میلیاردیم ثانیه است یعنی بی نهایت کمتر و کوتاه تر!

و در عالم نبات در کالیفرنیا درخت کاجی است به طول سیصد قدم که محیط آن سی قدم می باشد و عمرش شش شش هزار سال است! و در عالم حیوانات، ماهیهائی در اقیانوس اطلس شمال اروپا دیده شده که عمر سه میلیون ساله دارند! (۱)

در جهان انسانها نیز این استثناء و تمیّز حاکم است، و در امکان عقلی و علمی عمر جاودان هیچ شبهه و شکی نیست، دانشمندان معتقدند که: مرگ از بیماری پیدا می شود نه از پیری، و بیماری از اسباب بسیاری بعمل می آید، پس اگر انسان بتواند این علل و اسباب را برطرف سازد زندگی جاوید برای او محال نیست.

پس نیروی جوانی می تواند پایدار بماند، زیرا اولاً در دائره قدرت الهی قرار دارد، ثانیاً آزمایشات علمی آن را تأیید نموده است چنانچه دکتر فورد نوف می نویسد: «ششصد آزمایش موفقیت آمیز انجام داده ام و اطمینان دارم که در آینده نزدیک، تجدید قوای پیران، عملی خواهد شد». (۲)

### نمونه‌ای از معمرین دنیا

(اول) حضرت خضر علیه السلام عمر جاودانی یافت.

(دوم) حضرت عیسی بن مریم علیه السلام بعد از ظهور امام عصر علیه السلام نزول نماید.

(سوم) حضرت آدم علیه السلام نهصد و سی سال عمر نمود.

(چهارم) حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال مردم را دعوت نمود.  
(پنجم) حضرت سلیمان علیه السلام هفتصد و دوازده سال عمر نمود.  
(ششم) حضرت الیاس علیه السلام هفت هزار سال عمر نمود یا عمر جاودانی یافت.

(هفتم) حضرت ادریس علیه السلام عمر جاودانی یافت.  
(هشتم) لقمان حکیم، چهار هزار سال عمر نمود.  
(نهم) فرعون، چهار صد و یازده سال عمر کرد.  
(دهم) اصحاب کهف، سیصد و نه سال در خواب بودند.  
(یازدهم) سلمان فارسی، سیصد و پنجاه سال عمر نمود.  
(دوازدهم) زهیر بن عبدالله کنانه، چهار صد و بیست سال عمر کرد.

(سیزدهم) ذی القرنین، هزار و پانصد سال عمر نمود.  
(چهاردهم) دجال، از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام زنده است.

(پانزدهم) سفیانی، تا ظهور امام زمان علیه السلام زنده است.  
(شانزدهم) متوشالاح، نهصد و شصت و نه سال عمر کرد.  
(هفدهم) دلی چینگ از چین، دویست و پنجاه و سه سال عمر کرد.  
(هیجدهم) شیر علی مسلم اف، صد و شصت و هشت سال عمر کرد.

(نوزدهم) تماس پار از لندن، دویست و هفت سال عمر کرد.  
(بیستم) سید علی کوتاهی، صد و هشتاد و پنج سال عمر کرد.  
(بیست و یکم) رستم بن زال، ششصد سال عمر کرد.<sup>(۱)</sup>



## فصل دهم

همسر و فرزندان و اقامتگاه حضرت مهدی (عج)



«السَّلَامُ عَلَىٰ مَخَالٍ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ مَسَاكِينِ بَرَكَاتِ اللَّهِ وَ مَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ».

(سلام بر جایگاه معرفت خدا و مسکنهای برکت خدا و کانون‌های حکمت خدا).

\* در مورد همسر و فرزندان حضرت مهدی (عج)، دلیل قطعی بر وجود یا عدم آن نیست، تنها از شواهد و قرائن می‌توانیم اثبات کنیم. (اول) بوسیله قواعد کلی که احکام کلی شریعت محمدی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ایجاب می‌کند که از سنت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیروی نماید، و سزاوارترین امت در اخذ به سنت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ امام هر عصر است. (۱)

(دوم) بوسیله روایات است که مرحوم کفعی در مصباح نقل کرده که همسر حضرت مهدی (عج)، از نسل عبدالعزّی (پسر عبدالمطلب) می‌باشد. (۲)

و در مورد فرزندان آن حضرت، مقدس اردبیلی در «حديقة الشیعه» و طبرسی در «جنة المأوی»، داستان معروف «انباری» را نقل می‌کند که شخصی در مجلس «عون الدین وزیر» اظهار داشت در سال ۵۲۲ به سرزمین بربر و از آنجا به جزایری رفت که حاکم آنها اولاد حضرت مهدی (عج) بنامهای طاهر و قاسم و ابراهیم و عبدالرحمن و هاشم، بوده‌اند.

(سوم) در ضمن دعائی که به هنگام وداع سرداب مقدس وارد شده است:

«وَصَلِّ عَلَيَّ وَوَلَاةِ عَهْدِهِ وَ عَلَيَّ الْأُمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ...»

صلوات و سلام خود را بر ولی امرت و اولیاء عهدت و پیشوایان از فرزندانش بفرست. (۱)

#### اقامتگاه حضرت مهدی (عج)

«يَابْنَ الْبُدُورِ الْمُنِيرَةِ يَابْنَ السُّرُجِ الْمُضِيئَةِ يَابْنَ الشَّهْبِ الثَّاقِبَةِ يَابْنَ  
يُسَ وَالذَّارِيَاتِ يَابْنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ  
النُّوَى بَلْ أَيْ أَرْضٍ تُقَلُّكَ أَوْ ثَرَى أَبْرَضُوهُ أَوْ غَيْرَهَا أَمْ ذِي طُوًى». (۲)

آنچه مسلم است اینست که همه ساله در موسم حج به خانه خدا تشریف می‌برند ولی حجاج او را نمی‌بینند، و یا می‌بینند و نمی‌شناسند، و چه بسیار عاشقان کوی یار، کعبه مقصود را در کنار

خانه خدا یافته‌اند. (۱)

ولی در غیرموسم حج، دلیل قاطعی بر اقامتگاه آن بزرگوار نیست، فقط در برخی احادیث اشاراتی شده که بیان می‌کنیم.

### **(اول) سرزمینهای دور**

در توقیع شریفی که در سال ۴۱۰ هـ به افتخار «شیخ مفید» صادر شده، و با خط شریف امام عصر (عج) شرف تحریر یافته، چنین آمده است:

«اگرچه ما در سرزمین دور دستی سکنی گزیده‌ایم که از جایگاه ستمگران بدوریم، زیرا که خداوند مصلحت ما و شیعیان مؤمن ما را در این دیده که تا حکومت دنیا در دست تبهاران است در این نقطه دور دست مسکن نمائیم، ولی از اخبار شما آگاهیم و هرگز چیزی از اخبار شما بر ما پوشیده نمی‌ماند...» (۲)

### **(دوم) مدینه طیبه**

امام عسکری علیه السلام در جواب، «اگر حادثه‌ای روی دهد کجا از فرزند بزرگوار شما سراغ بگیرم؟» فرمود: «در مدینه». (۳)

### **(سوم) دشت مجاز**

ابراهیم بن مهزیار از طائف می‌گذرد و به دشت حجاز که «عوالی» نامیده می‌شود، هدایت شده، که آنجا امام عصر (عج) را دیدار می‌کند که می‌فرماید: «پدرم با من پیمان بسته که در مخفی‌ترین و دورترین

۱- کمال الدین صدوق، ص ۳۴۷ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۲.

۲- احتجاج طبرسی، ص ۴۹۷. ۳- غیبت شیخ طوسی، ص ۱۳۹.

سرزمینها مسکن گزینم، تا از تیررس اهل ضلالت درامان باشیم، این پیمان مرا به این ریگزارهای عوالی انداخته است...»<sup>(۱)</sup>

### **(چهارم) کوه رضوی**

امام صادق علیه السلام فرمود: «از هر درخت میوه در آن هست، و چه پناهگاه خوبی است برای شخص خائف، و چه پناهگاه خوبی، صاحب این امر را در آن دو غیبت است، یکی کوتاه و دیگری طولانی.»<sup>(۲)</sup>

### **(پنجم) کرعه**

علامه مجلسی در تذکرة الأئمة نقل می کند که «حضرت مهدی (عج) در غیبت کبری قریه ای بنام «کرعه» اقامت می کند.»<sup>(۳)</sup>

### **(ششم) جابلقا و جابلسا**

میرزای نوری می فرماید: «اخبار بسیاری است که در مشرق و مغرب دو شهر بنامهای «جابلقا و جابلسا» وجود دارد که اهل آنها از انصار حضرت ولی عصر (عج) هستند و در محضر آنحضرت خروج می کنند.»<sup>(۴)</sup>

### **(هفتم) بلد مهدی (عج)**

علامه مجلسی در بحار الأنوار نقل می کند که: «بلد مهدی (عج) شهری است نیکو و محکم، که بنا کرده آنرا مهدی فاطمی و برای آن قلعه ای قرار داده...»<sup>(۵)</sup>

۱- کمال الدین، ص ۴۴۷.

۲- بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۳.

۳- العبقری الحسان، ج ۲، ص ۱۳۴.

۴- نجم الثاقب، ص ۳۰۰.

۵- العبقری الحسان، ج ۱.

### **(هشتم) بیت الممد**

امام صادق علیه السلام فرمود: «برای صاحب این امر، خانه ایست «بیت الحمد» که در آن خانه چراغی است از روز ولادت تا روزیکه قیام کند روشن است.»<sup>(۱)</sup>

### **(نهم) جزایر مبارک**

داستان معروف انباری که شخص محترمی در مجلس عون الدین وزیر، اظهار داشت در سال ۵۲۲ به پنج جزیره بنامهای، مبارکه، زاهره، صافیه، ظلوم، عناطیس، سفر کرده و در آنجا اولاد امام عصر (عج) را دیده است.<sup>(۲)</sup>

### **(دهم) جزیره فخره**

حکایت زین الدین علی بن فاضل مازندرانی در سال ۶۹۰ هـ به اقیانوس اطلس سفر کرده و از سرزمین بربر سه روز با کشتی رفته تا به جزایر شیعیان رسیده است، از آنجا به جزیره خضراء هدایت می شود، وقتی به آبهای سفید دور جزیره خضراء می رسند ناخدا توضیح می دهد که کشتی دشمنان هرگز نمی تواند از این آبهای سفید بگذرد و غرق می شوند. وارد جزیره خضراء می شود، شهری سرسبز و انواع میوه ها و جمعیت انبوهی با بهترین لباس و ساختمانهای مجلل را مشاهده می کند و شخص بزرگواری به نام «سید شمس الدین» که او را نوه پنجم امام عصر علیه السلام معرفی می کنند، متصدی تربیت و اداره

آنجاست، علی بن فاضل ۱۸ روز از محضر او استفاده می‌کند و بعد به وطن باز می‌گردد.

تفصیل این داستان را علی بن فاضل در «الفوائد الشمسیه» و علامه مجلسی در «بحار ج ۵۲ ص ۱۵۹» و میرزای نوری در «جَنَّة المأوی» و علامه بحر العلوم در «الفوائد الرجالیه» نقل نمودند.

## فصل یازدهم

علامات ظهور خلف صالح حضرت مهدی (عج)



«اللَّهُمَّ انصُرْهُ نَصْرًا عَزِيزًا وَاَفْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا اللَّهُمَّ وَاَعِزِّ بِهِ الدِّينَ بَعْدَ الْخُمُولِ وَاَطْلِعْ بِهِ الْحَقَّ بَعْدَ الْأُفُولِ وَاَجَلِ بِهِ الظُّلْمَةَ وَاَكْشِفْ بِهِ الغُمَّةَ».

«خداوندا به نصرتی با عزّت یاریش کن و فتحی آسان نصیبش گردان، خداوندا دینت را به ظهور او، پس از زبوی عزیزگردان، و حق را به او بعد از افول طالع کن و تاریکی را به او روشن کن و غضبت را به او منکشف نما».

### حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام

شیخ صدوق رحمته الله در «کمال الدین» از نزال بن سبره روایت می‌کند که گفت: علی بن ابیطالب علیه السلام برای ما خطبه خواند و فرمود: «سَلُونِي أَيُّهَا النَّاسُ قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي».

ای مردم! پیش از آنکه مرا از دست بدهید هر چه می‌خواهید از من

پرسید!

صعصعه بن صوحان عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، دجال کی خواهد آمد؟

فرمود: علامات آن اینست که: «مردم نماز را بمیرانند و امانت را ضایع کنند، و دروغ گفتن را حلال شمارند، و ربا بخورند و رشوه بگیرند، و ساختمانها را محکم بسازند و دین را بدینا بفروشند، و موقعیکه سفیهان را بکار گماشتند، و با زنان مشورت کردند و پیوند خویشان را پاره نمودند و هواپرستی پیشه ساختند و خون یکدیگر را بی ارزش دانستند، حلم و بردباری در میان آنها نشانه ضعف باشد و ظلم باعث فخر گردد و أمراء فاجر، وزراء ظالم، و سرکردگان دانا، خائن، و قاریان (قرآن) فاسق باشند، شهادت باطل، آشکار باشد، و اعمال زشت و گفتار بهتان آمیز و گناه و طغیان و تجاوز، علنی گردد، قرآنها زینت شود و مسجدها نقاشی و رنگ آمیزی و منارهها بلند گردد، و اشرار مورد عنایت قرار گیرند، و صفها در هم بسته شود، خواهشها مختلف باشد و پیمانها نقض گردد، و وعدهای که داده شد نزدیک شود، زنها بواسطه میل شایانی که به امور دنیا دارند در امر تجارت با شوهران خود شرکت جویند، صداهای فاسقان بلند گردد و از آنها شنیده شود! بزرگ قوم، رذل ترین آنهاست، از شخص فاجر به ملاحظه شرش تقیه شود، دروغگو، تصدیق، و خائن، امین گردد، زنان نوازنده، آلات طرب و موسیقی بدست گرفته نوازندگی کنند، و مردم پیشینیان خود را لعنت نمایند، زنها بر زینها سوار شوند، و زنان بمردان، و مردان به زنان، شباهت پیدا کنند، شاهد (در محکمه) بدون



اینکه از وی درخواست شود شهادت می‌دهد، و دیگری بخاطر دوست خود بر خلاف حق گواهی می‌دهد، احکام دین را برای غیردین، بیاموزند، و کار دنیا را بر آخرت مقدم دارند، پوست میش را بر دل‌های گرگ‌ها بپوشند، در حالیکه دل‌های آنها از مردار متعفن‌تر و از صبر تلخ‌تر است، در آن موقع شتاب و تعجیل کنید، بهترین جاها در آن روز بیت المقدس است، روزی خواهد آمد که هرکسی آرزو کند که از ساکنان آنجا باشد».

### روایت حمران بن اعین

شیخ کلینی رحمته الله در کافی از حمران بن اعین روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام دربارهٔ علائم آخر الزمان فرمود: «هرگاه دیدی که مردها بمردها، و زنان بزنان، اکتفا نموده‌اند، و دیدی که مؤمن لب فرو بسته و حرفش پذیرفته نمی‌شود، و دیدی که فاسق دروغ می‌گوید و دروغ را برخ او نمی‌کشند، و دیدی که کوچک، بزرگ را مسخره می‌کند، و دیدی که انواع شراب بطور آشکار نوشیده می‌شود، و دیدی که مردم آنچه می‌گویند عمل نمی‌کنند، و دیدی که مال دار از شخص با ایمان عزیزتر است، و دیدی که امور دینی با رأی شخصی عمل می‌شود، و دیدی که مال بسیار در راه غضب خداوند صرف می‌شود، و دیدی که والیان در اجرای احکام رشوه می‌خواهند، و دیدی که قسم خوردن بخدا زیاد می‌شود، و دیدی که شنیدن تلاوت قرآن بر مردم گران، و استماع سخنان باطل برای مردم آسان است، و دیدی که حج و جهاد

را برای غیرخدا طلب می‌کنند، و نماز سبک شمرده می‌شود، و مرد مال بسیاری دارد ولی اصلاً وجوهات شرعی آنرا نمی‌دهد، و نمازگزار برای اینکه مردم او را ببینند، نماز می‌گزارد، و پسر به پدرش افتراء می‌بندد و به پدر و مادرش نفرین می‌کند و از مرگ آنها خوشحال می‌شود، و هرگاه دیدی که مساجد پُر از مردم از خدا ترس شده، و در آنجا برای غیبت کردن و خوردن گوشت اهل دین جمع می‌شوند، و با شراب مداوا می‌کنند، و فوائد آن را برای مریض شرح می‌دهند، دیدی که روی منبرها به مردم دستور تقوی می‌دهند ولی خود گوینده به گفته خود عمل نمی‌کند، پس خود را نگاهدار و نجات از این مهالک را از خداوند بخواه و بدانکه مردم با این نافرمانیها مستحق عذابند».

### خطبة البيان

امام عارفان علی عليه السلام فرمود: «خبر می‌دهم شما را از حوادث، بعد شهادتم تا خروج مهدی قائم (عج) که از ذریه من می‌باشد از اولاد پسر من که امام حسین عليه السلام باشد، سؤال کردند چه زمانی اینها واقع می‌گردد؟ فرمود: اهل آن زمان دارای صورتهای نیکو، و پستی سیرتند، شاد می‌شوند بینندگان آنان، لیکن با یک معامله برخوردارگی درندگی آنان آشکار می‌گردد، صورتهای آنان، آدمی شکل، و شیاطین دل می‌باشند، آنان از صبر (گیاهی تلخ) تلخ‌تر، و از مردار بدبوتر، و از سگ نجس‌تر، و از روباه مکارتر، و از طماعی بی‌نظیر، و از بیماری

جرب چسبانده ترند، بیچاره نزد آنان خوار، و عالم نزدشان بی اهمیت است، مردم به سه قصد حج روند:

توانگران برای تفرّج، و متوسطین برای تجارت، و بی نوایان برای گدائی، آرزو، دراز، و اعمال کم شود، اگر در شبانه روزش نماز بخوانند در نامه عملش چیزی نوشته نشود، زیرا همان وقتی که در نماز است در فکر و اندیشه می باشد که چگونه مردم را ستم نماید و مال مسلمین را برباید، و از علماء گریزان شوند». (۱)

### سه چیز گرانبها

پیامبر رحمت حضرت محمد ﷺ فرمود: «می آید بر شما زمانی که نمی باشد در آن شئی گرانبهاتر از سه چیز:

پولی که از راه حلال بدست آمده باشد، دوستی که انسان بتواند با او انس گیرد، و روش پسندیده ای که خدا او را ستوده است مورد عمل قرار دهد». (۲)

### امتحان الهی

در کمال الدین از محمد بن مسلم روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود: قیام قائم را از جانب خداوند برای مؤمنان علامات چندی قرار داده شده، عرض کردم: فدایت شوم آنها چیست؟ فرمود: «آن علامات فرمایش خداوند «ولنبلونکم» یعنی پیش از قیام قائم امتحان می کنیم شما را «بشئی من الخوف والجوع و نقص من الاموال والانفس

### والثمرات و بشر الصابرين» (۱)

خداوند می فرماید که: مؤمنان را امتحان می کنیم با ترسیدن از پادشاهان اولاد فلان در آخر سلطنت ایشان، و با گرسنگی که به سبب گرانی نرخها است، و با نقصان بهم رسانیدن اموال که به سبب کسادگی تجارتها است، و با نقصان بهم رسانیدن نفسهای خلاق که به سبب مرگ ناگهانی است، و با ناقص شدن ثمرات و میوه ها که به سبب قلت و کمی ربیع و حاصل زراعت و اندکی برکت آنها است، و به تعجیل فرج مژده بده به کسانی که به این مصیبتها صبر می کنند».

### دجال و سفیانی

دجال لقب صاید بن صید یا عبدالله یهودی است، به معنی پنهان کننده حق، در اخبار نشانه های او چنین آمده که: «یک چشم او مالیده شده، و چشم چپ او میان پیشانی او مانند ستاره می درخشد، و در میان دو چشم او نوشته شده: «آیس من رحمة الله» یعنی از رحمت الهی مایوس است، یا «هذا کافر حقاً».

او ساحر توانائی است که گاهی بدریا می زند گاهی در هوا، و خیال می کنی به آفتاب سیر می کند، و او ادعا نبوت بعد ادعای خدائی می کند، و با هفتاد هزار یهودی پدیدار شود» (۲).

### هشدار به منتظران حضرت مهدی (عج)

البته شاید دجال (از ماده دجل بمعنای دروغگوئی و حقه‌بازی) منحصر به یک فرد نباشد بلکه عنوانی باشد مطلق، که شامل افراد حيله گر شود، چنانچه رسول اکرم ﷺ فرمود: «ما من نبی الا و قد اُذّر قومه و لکن سأقول فیه قولا لم یقله نبی لقومه تعلمون انه اعور». هیچ پیامبری نبود مگر اینکه قوم خود را از فتنه دجال بر حذر داشت، ولی من جمله‌ای می‌گویم که هیچ پیامبری به قوم خود نگفته، من می‌گویم: او یک چشمی است. (۱)

و در رساله دوم یوحنا (باب ۱ جمله ۶ و ۷) دارد:

«شنیده‌اید که دجال می‌آید الحال هم دجالان بسیار ظاهر

شده‌اند.»

و در روایت دیگری حضرت رسول ﷺ فرمودند: «لا تقوم الساعة حتی یخرج نحو من ستین کذاباً کلهم یقولون أنا نبی» رستاخیر بپا نمی‌شود مگر آنکه شصت نفر دروغگو ظهور خواهند کرد که همه ادعای نبوت می‌کنند. (۲)

و هیچ مانعی ندارد که یک دجال بزرگ در رأس همه آنها باشد، اما بدون تردید، هنگام فراهم شدن زمینه‌های انقلاب، افراد فریبکاری که در واقع حامیان نظامهای فاسدند، دست به حيله‌گری می‌زنند تا مانع انقلاب راستین شوند.

اما نشانه‌های دجال را می‌توان چنین تعبیر کرد که: «دجالان

۱- صحیح ترمذی باب ماجاء فی الدجال، ص ۴۲.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۹.

حیله‌گر واقعاً یک چشم دارند و آن چشم اقتصادی و مادی است که چشم معنوی و انسانی را از دست داده‌اند، و چنان خیره‌کننده است که در صنایع به پیروزی‌هایی نائل شده‌اند، و مرکب‌هایی بدست می‌آورند که کره زمین را در مدت کوتاهی دور می‌زنند حتی مافوق سرعت صوت! و با زیر دریائی‌هایی مجهز به زیردریاهای می‌روند و با وسایل سریع‌السیر در مسیر شمس حرکت می‌کنند...»

### فرق میان معجزه و سحر

(اول) معجزه بقوت نفس صاحب معجزه است از جهت ارتباط او بعالم قدس و ملائکه عالم علوی چنان ارتباطی که عالم عناصر و عوالم امکان در فرمان او می‌باشد باذن الله بدون اینکه اسبابی و حیل‌های بکار برد، بخلاف ساحر که از اسباب و حیل‌ها بکار می‌برد و ماهر است به فنی آن وقت اتیان به امر غریب می‌کند در همان فن.

(دوم) خداوند معجزه را ظاهر می‌سازد بدست رسول و وصی رسول در حضور افاضل و اعظام و اشراف، و بعد از تأمل همگی معترف می‌شوند به عجز از اتیان بمثل آن، و اما سحر را ظاهر می‌سازند در نزد جهّال و عوام الناس، و هرگاه در مقام تفتیش برآیند سرّ آن ظاهر می‌شود که امر باطلی و تلبیس بوده است.

(سوم) سحر و شعبده قابل معارضه است، چه می‌شود که در مقابل سحر ساحری، ساحر دیگر معارضه نماید او را، و بیاورد مثل آن یا قوی‌تر از آنرا، بخلاف معجزه که ابداً معارضی نخواهد بود غیر نبی و امام علیّه.

\* پس هشدار به سربازان و منتظران حضرت ولی عصر (عج) آنست که: «فریب دجال صفتان را نخورید و برای پیاده کردن طرح انقلابی خود بر اساس ایمان و حق و عدالت از هیچ فرصتی غفلت نکنید، و مطیع خورشید طلوع کننده امامت و ماه درخشنده ولایت و کوکب عدالت و مصداق آیت‌های بلند معنی قرآن و گنجینه‌های خدای رحمان باشید، و بدانید که فردا به امروز نزدیک است، امروز با آنچه در آن است می‌رود و فردا می‌آید و بدان می‌رسد، گویی هر یک از شما در دل زمین به خانه‌ای که خاص اوست رسیده، و در گودالی که برای او کنده‌اند آرمیده، و! که چه خانه تنهایی، و چه منزل وحشتزایی، و چه غریب از همگان جدایی، گویی بانگ صور برایتان دمیده است و قیامت بر شما رسیده، و برای ختم داوری برون شده‌اید، بهانه‌ها از میان برخاسته، حقیقتها برایتان آشکار شده، پس از آنچه مایه عبرت است پند گیرید، و از گردش روزگار عبرت پذیرید، و از بیم دهندگان سود برگیرید، و در عزت و ناز دنیا بر یکدیگر پیشدستی مکنید، و به آرایش و آسایش آن شادمان شوید و از زیان و سختی آن ناشکیبا مباشید که عزت و نازش پایان یافتنی است، و آرایش و آسایش آن سپری شدنی و زیان و سختی آن تمام شدنی، آن که در آن بی‌نیاز است، گرفتار است، و آن که مستمند است اندوهبار، آن که در پی آن کوشید بدان نرسیده و آن که به دنبال آن نرفت، او رام وی گردید، و دنیا را خانه نیست شدن و رنج بردن و دگرگونی پذیرفتن و عبرت گرفتن می‌بیند، نشان نیست شدن، اینک: روزگار، کمان خود

را به زه کرده است، تیرش به خطا نرود، و زخمش به نشود، بر زنده تیر مرگ بیارد، و تندرست را به بیماری از پا درآرد، و نجات یافته را در ناتوانی دارد، خورنده‌ای که روی سیری نبیند، نوشنده‌ای که تشنگی اش فرو نشیند، و نشان رنج دنیا، اینکه: آدمی فراهم می‌کند آنچه نمی‌خورد، و می‌سازد آنچه در آن نمی‌نشیند، پس به سوی خدا می‌رود، نه مال برداشت، و نه خانه‌ای با خود داشت، و نشان دگرگونی دنیا، اینکه: کس را که بدو رحمت آرند بینی که روزی حسرت وی خورند، و حسرت خورده را بینی که بر او رحمت برند، و نشان عبرت دنیا، اینکه: آدمی بدانچه آرزو دارد، نزدیک می‌شود، و رسیدن اجل رشته آرزوی او را می‌برد، شادی دنیا چه فریبنده است، و سیر آبی آن چه تشنگی آورنده، و سایه آن چه گرم و سوزنده، چه نزدیک است زنده به مرده، بخاطر پیوستن بدان، و چه دور است مرده از زنده، به خاطر بریدن وی از آن!».

و نقره تن را مستعد ریاضت ساخته، از پرستیدن آن دست بردار، که سبب فساد دین است، و پنجه خود را در پنج چیز استوار کن که اصول دین است تا در آن روزی که ظالمان دست خود را به دندان گزند. «يَوْمَ يَعْضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» (۱).

پنجه تو در شیر و شکر بهشت باشد، و اگر نافرمانی کنی هفتاد عقبه در پیش است که آسانترین آن، سکرات موت است و فشار قبر و



ملائکه غلاظ و شداد، «خُدُوهُ فَغُلُوهُ ثُمَّ الْحَجِيمَ صَلَوَهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ» (۱).

نه طاقت عذاب داری، و نه تاب شکنجه، و نه راه گریز، و نه حال ستیز، و اگر نفس امّاره تو را مغلوب سازد تو به آب ریاضت غسل کن تا مخاطب بخطاب اقدس او گردی. «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» (۲).

و بدان که اگر خوب کردید خوب کردید برای خودتان و اگر بد کردید پس بر خودتان است (۳).

مادر بتها بت نفس شماست      زان که آن بت، مار و این بت، اژدهاست

«مشوی معنوی»

و بیاد آر روزی را که ندا خواهند کرد اهل آتش، اهل بهشت را که بریزید بر ما از آب یا از آنچه روزی کرد شما را خدا، گویند: بدرستیکه خدا حرام گردانید آن دو را بر شما، آنانیکه گرفتند دینشان را بهزل و بازیچه، و زندگانی دنیا فریفتشان، و تکذیب کردن آیتهای خدا را و سرکشی کردند از آن، داخل نمیشوند بهشت را تا وقتی که درآید شتر نر در سوراخ سوزن (۴).

و ای عزیز دوستی با خداوند را با ترک گناه به اثبات برسان، که فرمود: ای فرزند آدم بحق تو بر من سوگند که من تو را دوست می دارم

۱- الحاقه / ۳۰ - ۳۲.

۲- فجر / ۲۷ - ۳۰.

۳- الاسراء / ۸.

۴- اعراف / ۳۹ - ۴۹ - ۵۰.

پس تو را به حق خودم بر تو سوگند می‌دهم که تو نیز مرا دوست  
بدار. (۱)

و سرمه بیداری شب به چشم کشیده و رضای خداوند را این  
رهگذر طالب باشید که ریشه ایمان و چراغ خانه قبر و فرش زیر او و  
تاجی بر سر او و حجابی میان او و آتش و بهاء بهشت فردوس است، و  
با سه خصلت راه شیطان را ببندید، نخست اینکه عمل خود را زیاد  
نبینید، دوم آنکه گناه خود را فراموش نکنید، سوم آنکه عجب و  
خودبینی به ذهن و اندیشه و رفتارهای شما راه نیابد، و غذای نفس  
اماره را قطع کن و اسیر تن و گِل نباش. و به منبع «اللّه نور السّموات  
والارض» متصل شو تا قیمت خود بدانی.»

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل      مطیع نفس و شیطانی چه حاصل

بود قدر تو افزون از ملائک      تو قدر خود نمی‌دانی چه حاصل

ای جان عزیز به تحقیق دنیا دریائست بسیار عمیق که بسیاری از  
مردم عالم در آن هلاک شدند، پس قرار بده کشتی خود را در آن،  
ایمان به خداوند، و بادبان آن کشتی را توکل بر خداوند، و توشه خود  
را در آن کشتی تقوی و پرهیزکاری از محرّمات، پس اگر چنانچه نجات  
یافتی، آن نجات برحمت خداوند است و اگر چنانچه هلاک شدی  
پس بواسطه گناه تو است. (۲)

تو درون چاه رفتستی ز کاخ      چه گنه دارد جهانهای فراخ

مر رسن را نیست جرمی ای عنود      چون ترا سودای سر بالا نبود

\* و بترس از روزی که هولش عظیم، زمین چون کوره آهنگر، گوشت‌ها و استخوانها در سوز و حرق، ظالم شرمسار و عادل اشکبار، منادی ندا می‌کند: «یا أَهْلَ الْجَنَّةِ اِرْكَبُوا» (ای بهشتیان سوار شوید)، و از جای دیگر ندا می‌کند که: «یا اهل النار اُخْسُوا» (ای دوزخیان خفه شوید)، طایفه‌ای سرمست شراب طهور و قومی جگرهاشان قطعه قطعه از ضرایع و زقوم، اهل قهرش خاکیان و اهل مهرش افلاکیانند که فکرشان نور و ذکرشان نور و جسم و جان و خیال و جنان همه نور، از خداوند و بهشتیان و مأمورین عذاب و از همدیگر و شیطان درخواست نجات کنند اما جواب رد شنوند، و سخن‌های توماری گردد مطابق درختِ نخل که فریاد می‌زند کجایند تارک الصلوة و مانع الزکوة و شارب الخمر و رباخوار و لغوگویان در مساجد.

چون ز دستت زخم برمظلوم رست	آن درختی گشت از آن ز قوم رست
چون ز خشم آتش تو بر دلها زدی	مایه نار جهنم آمدی
آن سخنهای چو مار و کژدمت	مار و کژدم گردد و گیرد دمت

«مثنوی معنوی»

بشنو ای نفس! که اهل خیر گوید: ای سلمان اگر بدن مرا با مقراض‌ها قیچی می‌کردند و با منشارها استخوان‌های مرااره می‌کردند برای من آسان‌تر بود از یک لحظه از لحظات مرگ! و چون روح را از پیکرم بیرون کشید آنچنان سخت بود که اگر بر کوه‌ها واقع میشد کوه‌ها از شدت‌اش آب میشد!، آری دلها افسرده و غمگین، و

صداها با خشوع و آهسته و دهان پُر از عَرَق می شود، در میان آتش همچون غذا در میان دیگ جوشان، و با فریاد و اوویلا و اثبورا در خروش، از عمودهای آهنین که بر فرق آمده پیشانی شکافته شده و خون و چرک از دهن ها جاری و از سوز تشنگی جگرها پاره پاره شده و حدقه های چشم از کاسه درآمده و به رخسار ریخته و از همه اعضا گوشت ها جدا و مویها و پوست ها از هر طرف کنده شده و هرگاه که پوست ها پخته و از هم گسسته شود پوست های تازه به جای آن می نهند استخوانها از گوشت ها جدا گشته و از چربی های بدن هیچ مانده است، آری شعله های سوزان آن همانست که در این دنیا همه سرمایه های فوق ارزش وجود خود و دیگران را با آن شعله ها سوخته و بباد فنا داده ای!، عزیزم! قعر آتش قیامت طولانی است، بترس از اینکه در جهنم باشی و پس از هفتاد سال به ته آن برسی! و حرارتش بسیار شدید و عذابش جدید است، زیرا دنیا رقیقه ای از قیامت است که حقیقت است، و آلام و دردهای دنیا از مقوله انفعال است و آلام آخرت از مقوله فعل، و آتش دنیا مادی است و ماده آتش نمی گذارد که آتش حقیقت خود را نشان بدهد ولی در قیامت آتش سلطنت و ظهور تام پیدا می کند، و چه دردناک است فراق عبد با مولی و محبوب و معشوق حقیقی، و چه سوزناک است مخاطبِ «وامتازوا الیوم ایها المجرمون»<sup>(۱)</sup>.

«جدا شوید امروز ای گناهکاران قرار گرفتن!

\* و سرعت کنید به بهشتی که چشمه‌های آن عسل و شیر و سلسبیل و آب‌های زنجبیلی،<sup>(۱)</sup> و خوردنی‌های آن انواع گوشت و میوه‌ها<sup>(۲)</sup> و پیشخدمت‌های آن حوریان بهشتی که همیشه تازه و بکر<sup>(۳)</sup> و همانند مروارید در صدف می‌باشند و به غیر شوهران خود بدیگری چشمی ندارند و با چشمی نیم باز و عاشقانه نگاه می‌کنند.<sup>(۴)</sup> در لباس‌های فاخر از سندس سبزی و استبرقی<sup>(۵)</sup> در کاخ‌های مجلل، نه سرما هست نه گرما<sup>(۶)</sup> نه رنج است نه خستگی<sup>(۷)</sup>، نه ترس و نه اندوهی<sup>(۸)</sup> نه درد و نه کینه<sup>(۹)</sup>، بی منت است،<sup>(۱۰)</sup> نه لغو می‌گویند نه دروغ،<sup>(۱۱)</sup> فقط سلام از خداوند و فرشتگان و اهل بهشت است،<sup>(۱۲)</sup> دائم است و روزیشان آماده می‌باشد،<sup>(۱۳)</sup>

و چه نعمتی و لذتی است! لذت شنیدن ندای محبوب، که سلام بر شما ای بهشتیان! پس سر تا پای بهشتیان را غرق سرور می‌کند، و چه لذتی است! لذت لقاءالله (دیدار خدای تعالی) و رضوان الله (رضای خدای تعالی)!

عزیزم! بهشت در بهشتی است و جهنم در جهنمی است، نه بهشتی در بهشت و نه جهنمی در جهنم، زیرا بهشت و جهنم جان

- |                           |                         |
|---------------------------|-------------------------|
| ۱- الانسان / ۱۷ - ۱۸.     | ۲- الواقعة / ۲۰ - ۲۹.   |
| ۳- الواقعة / ۳۷.          | ۴- الصفات / ۴۸.         |
| ۵- الانسان / ۲۱.          | ۶- الانسان / ۱۳.        |
| ۷- الفاطر / ۳۵.           | ۸- الزخرف / ۶۴.         |
| ۹- الاعراف / ۴۳.          | ۱۰- الانشقاق / ۲۵.      |
| ۱۱- النبأ / ۳۵.           | ۱۲- يس / ۵۸ - زمر / ۷۳. |
| ۱۳- حجر / ۴۸ - مریم / ۶۲. |                         |

انسان است، هر کس برای خود بهشتی و جهنمی دارد.  
و مراقبت نما تا آن قوه و استعداد برای اشرف و افضل شدن را به  
فضیلت رسانی و الا همان جانور گویاستی که به شکل صفات و  
ملکات خویش محشور می شوی «وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ». (۱) و این  
صفات و اعمال تو بذراست که در ظرف قیامت صورت می یابد،  
گاهی بصورت گرگند، گاهی بصورت سگند، گاهی روباهند و... لذا تو  
خودت خالق بهشت و جهنم هستی، و سعی کنید موانع کمال و  
صعود و ترقی را از سر راه بردارید که آن سه چیز است:

۱ - شهوت طعام.

۲ - شهوت جنسی.

۳ - اغوای ابلیس.

که انسان را از عالم ملائک دور می کند و به عالم حیوانات نزدیک  
می کند، و خودتان زرع و زارع و مزرعه خود هستید که مزرعه، روح  
انسان است. زارع هم خود انسان است. زرع هم عمل انسان است. «وَ  
لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». (۲)

پس سعی نما زارع خوبی باشی که می توانی به جایی برسی که حد  
یقف نداشته باشد و سیر و تکامل برای تو ممکن است، اصلاً حیات  
روح به علم و عمل است و در سیر کمالی خود، به جاده بی نهایت  
می افتد، و می توانی از حیات مادی و حیات خیالی بگذری و وارد  
حیات عقلی شوی و بر اساس معقولات، زندگی کنی، البته این گروه

کم هستند «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»<sup>(۱)</sup> و اکثراً در مرحله خیال اند، و اعمال نیکی را از خودت بجای بگذار تا تکامل برزخی یابی چون ولد صالح و کتاب و دانش مفید و وقف... و گذشتگان را با دعاء و استغفار قولی و عملی یاد کن تا دیگران تو را فراموش نکنند، و کوشش نما چنان همّت بلندی داشته باشی که از علم الیقین بسوی عین الیقین و حق الیقین و برد الیقین حرکت کنی تا تو را از اعمال زشت دور کند و از رسوایی بعث بترساند و مشتاق بهشت گرداند و از آتش جهنم نجات دهد و خود را محاسبه کنی.<sup>(۲)</sup>

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست      خام بُدم پخته شدم سوختم

«مثنوی معنوی»

ای عزیز، جان خود را با موعظه زنده نگهدار و لازم نیست که واعظ، خودش متعظ نیز باشد، پس دنیا، واعظ است، مرگ، واعظ است، لذا نوح علیه السلام از ابلیس، و سلیمان علیه السلام از مورچه، پند می پذیرند.<sup>(۳)</sup> و ای یاران کوی یار، در بلاها صابر باشید که دلیل فضل و سعادت و قرب و عزت شماست.

هر که درین بزم مقربتر است      جام بلا بیشترش میدهند

ای کسی که به دنیا بد می گوئی، با اینکه خود فریفته دنیا هستی؟!  
آیا تو دنیا را باید گنهکار بدانی یا دنیا حق دارد تو را گنهکار بداند!؟

۱- مائده / ۱۰۳.

۲- تحف العقول / ص ۲۲.

۳- بحار، ج ۶۳، ص ۲۲۲.

دنیا، مسجد دوستان خدا و محل نماز فرشتگان و محل نزول وحی خدا و تجارتگاه اولیاء خداست، آنها در همین دنیا، رحمت الهی را کسب می‌کنند و بهشت را تحصیل می‌نمایند. (۱) لکن دل بدان نبند.

\*\*\*

حال دنیا را چو پرسیدم من از فرزانه‌ای گفت یا باداست یا خواب است یا افسانه‌ای  
گفتم، آنها را چه میگوئی که دل بر او نهند گفت یا مستند یا کورند یا دیوانه‌ای  
گفتم، از احوال عمرم گو که بازم عمر چیست گفت یا برق است یا شمع است یا پروانه‌ای  
پس ای عزیز، بدان که یک سفر پر خطر لازمی در پیش است که عُدّه و  
عِدّه آن و زاد و راحله آن علم و عمل نافع است و وقت سفر معلوم  
نیست انسان نمی‌داند چه وقت کوس رحیل می‌زنند «فقد تؤدی فیکم  
بالرحیل». (۲)

ای همسفران مُلک سعادت و صفا، منازل راه بسیار است و در هر  
منزلی مقصدی است و مراحل اگرچه بشمار باشد چون خود خالص  
شوی اتمام عالمی است که: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْتَعِينَ صَبَاحاً ظَهْرَتْ  
يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ». (۳)

پس ای دوست، همّت نما از زهد فرض (اجتناب از جمیع  
محرّمات) به زهد عارفین بررسی که بجز قرب الهی و لقای او نطلبد، و  
ای رفیقان راه خلوص و وفاء بقدر احتیاجت به خداوند، او را اطاعت  
کن، و معصیتش کن بقدر صبرت در آتش جهنّم، و از دنیا بقدر عمرت

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵.

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.

۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶.



بردار، و برای آخرت بقدر بقاء در آن همّت نما، و تا وقتی معلومت نشد خدا ترا آمرزیده، عیب دیگران را نگو، و تا معلومت نشد گنج‌های خداوند تمام شده غصّه روزی را نخور، و تا معلومت نشد مُلک و سلطنت خداوند تمام شده امید به غیر او نداشته باش، و تا یقین نکردی شیطان مرده، ایمن از مکرش نباش، و هرگز از رحمت خداوند ناامید مباش. «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ...» (۱)

«لِإِنَّ الْكَرِيمَ إِذَا قَدِرَ عَفَى» زیرا کریم وقتی قدرت پیدا کند عفو می‌کند، و خودش تو دهنّت انداخته که بگو کریمی تو مغرورم کرده است «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» (۲)

پس اگر سالک طریق آخرت هستی، قلب را عادت بده به تذکر محبوب و دل را عجین کن به یاد حق، و دوری کن از غیبت که آن هم جنبه حق الله دارد هم حق الناس، و آن اول مرتبه کفر و فانی کنند حسنات است «طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ».

عزیزم! بدان که درد از توست و دواى آن نیز در توست.

دَوَاؤُكَ فِیكَ وَ مَا تَشْعُرُ وَ دَاوُوكَ مِنْكَ وَ مَا تُبْصِرُ

و ای مهاجر! جوانیت را قبل پیری، و سلامتت را قبل بیماری، و بی‌نیازیت را قبل فقر، و زندگیت را قبل مرگ، و فراغت خاطر را قبل از گرفتاری، غنیمت شمار که مسئول هستی در شب اول قبر. (۳)

ای دوست! هرگز از توجه به پاکدلان پابره‌نه و فقیر غافل مشو که

تمسخر و غفلت از آنها، مُهَل (فلز گداخته) را به همراه دارد، چه بدنوشیدنی است که صورتها را پریان می‌کند، آبی به داغی اشک سوزان یتیمان و آه آتشین مستمندان!، پس آگاه باش که این زشتکاریها است که امام مهدی (عج) را از شما نهان داشته است.

تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون      کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد؟  
جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی      غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

ای عاشق! از دنیا و متاع آن که تو را از تابش نور حق باز می‌دارد، دوری کن که چشم‌های عارفان با نظر به جمال دل‌آرای محبوبشان روشن، و تجارتشان در فروش دنیا و خرید آخرت چه پُرسود است، ای انسان! تو عزیز هستی، خود را فرومایه مکن و عینک سبز دنیا دوستی را از چشم خودت بردار که می‌توانی در سیر معنوی از نشئه عالم ناسوت (دنیا) بگذری و تا عالم جبروت (عالم عقول مجرده) پیش روی، بدان که فرشته‌ها به تو راغبند، بهشت منتظر تو است، انبیاء اولیاء دل بسته تو هستند.

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین      نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست  
ترا از کنگره عرش می‌زنند صفر      ندانمت که در این دامگه چه افتادست

«دیوان حافظ»

و ای بنده خداوند، هر چه خواستی گناه کن! ولی روزی خدا را نخور، و از ولایت خدا خارج شو، و جایی پیدا کن که خدا تو را نبیند، و ملک الموت را از خودت دفع نما، و وقتی مأمور جهنم تو را وارد

جهنم می‌کند پس داخل جهنم نشو، که به زودی به عالم غیب و شهادت برمی‌گردید و به شما خبر می‌دهد که چه کارهایی کردید. (۱) ای مسکین! پیش از ارتکاب به معصیت، اخبار خوف بر خودت بخوان بلکه منصرف گردی، بگو «انّی لا اُغفر لک ابدًا». (من هرگز تو را نخواهم آمرزید)، و همچنین در حال معصیت ملک الملوک را حاضر و ناظر بین که اگر اشاره فرماید همه را نابود سازد، و اگر نشتجیرُ بالله معصیت کردی حالا وقت خواندن اخبار رجاء است بر خود، که فرمود: «اگر روگردانان از من بدانند که من چگونه به آنان مشتاقم و در انتظار توبه آنانم هر آینه از شوق جان می‌سپردند و بندهای بدنشان از هم گسیخته می‌شد»، و فرمود: «یا عیسیٰ کم أطیل النظر؟ و أحسنُ الطلب؟ والقوم لا يرجعون؟ ای عیسیٰ تا کی چشم به راه باشم و پی‌گیری کنم و مردم به سوی من باز نگردند؟!».

بدان ای عزیز که معشوقه دنیا عجوزه‌ایست که به چاپلوسی خود را عروس کرده و شغالی است که برنگ طاووس برآمده و آن غداره مکاره را نفس اماره و شیطان مرید دو دلاله‌اند، راهزن دین و دل، یکی جمالش را در نظر جلوه دهد و دیگری چراغ خود از شبستان دل بردارد، پس عشق حیوانی، شیر مردان جهان را به هلاکت ابدی افکند و معشوقِ شهوانی، دندان عقل و پنجه ایمان در هم شکند.

آیا غیر از این است که همین دنیا، گروهی را قالبهائی بی‌روح و ارواحی بی‌قالب و عبادت پیشه‌گانی بی‌صلاح و بازرگانانی بی‌سود و

بیدارنمایی خفته و حاضرانی غائب، و نگاه‌کنندگان نابینا و گوش‌بازانی کر و گویندگانی لال نموده است! که اصلاً جوابی برای، من کیستم؟ از کجا آمده؟ برای چه آمده‌ام؟ بکجا میروم؟ پیدا نکرده‌اند!

\*\*\*

شیعه یعنی با خدا ذکر خدا	شیعه یعنی جلوه نور خدا
شیعه یعنی پیرو مولای ما	ابن بوطالب علی مرتضی
شیعه یعنی مالک اشتر شدن	در ره او با دل و بی سر شدن
شیعه در ادیان بود همچون بهار	در ره حق تیز بین چون ذوالفقار
شیعه ذکرش دمبدم باشد علی	یا علی یا علی یا علی

\*\*\*

### و اما سفیانی

در بحار از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: «نامش عثمان و پدرش عینه (عنبسه) است، او از فرزندان ابوسفیان است که مردی چهارشانه و بدقیافه، دارای سری بزرگ، و بر صورت او اثر آبله پیدا است، و وقتی او را می‌بینی پنداری که یک چشم دارد». (۱)

### آغاز جنبش سفیانی

امام صادق علیه السلام فرمود: «سفیانی از نشانه‌های حتمی ظهور است، و خروج او از آغاز تا انجام پانزده ماه بطول میانجامد، وی شش ماه

کارزار می‌کند همینکه بر پنج شهر (دمشق، اردن، حمص، حلب و قنسرین، سوریه، لبنان) دست یافته نه ماه فرمانروائی می‌کند». (۱)

### زمان جنبش

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «از نشانه‌های حتمی ظهور خروج سفیانی در ماه رجب است». (۲)

### ارتش سفیانی

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: «ارتش سفیانی (هفتاد هزار یا یکصد و سی هزار) وارد کوفه می‌شود و کسی را رها نمی‌کند مگر آنکه او را می‌کشد، آنچنان خوی آدمکشی دارند که وقتی مردی از آنها به گوهر گرانبها و عظیمی برخوردار نماید به آن توجهی نمی‌کند، ولی اگر کودک خردسالی را ببیند او را به قتل می‌رساند». (۳)

### عاقبت ستمکاران

«سرانجام عذاب الهی نازل می‌شود و لشکر سفیانی و حامیان یهودی و رومی او به امر و معجزات الهی در سرزمین بیداء (مابین مکه و مدینه) فرو می‌روند». (۴)

۱- بحار، ج ۵۲، ص ۲۴۸.  
۲- بحار، ج ۵۱، ص ۲۴۹.  
۳- الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۴.  
۴- الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۴.

۱- بحار، ج ۵۲، ص ۲۴۸.  
۲- بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۹.

### عاشقان یوسف زهرا علیها السلام

البته می شود همان تعبیری را که در مورد دجال ذکر نمودیم، درباره سفیانی نیز بیاوریم با روایتی که از سید الساجدین زین العابدین علیه السلام نقل شده که فرمود: «امر السفیانی حتم من الله و لا یكون قائم الا بسفیانی» ظهور سفیانی از مسائل حتمی است و در برابر هر قیام کننده ای یک سفیانی وجود دارد. (۱)

پس «دجالها» صفوف ضدانقلاب الهی را مرموز تشکیل می دهند، و «سفیانیها» صفوف ضدانقلاب الهی را آشکار، در واقع یک هدف و موضع دارند در دو چهره، پس بر عاشقان یوسف زهرا علیها السلام است که، صفوف دجالها و سفیانیها را درهم شکنند برای پیشرفت و بقای انقلاب مصلح بزرگ حضرت مهدی (عج)، و «همچون قرآن، نیک حرمتِ خاندان پیامبرتان را در دل بدارید و چون شترانِ تشنه که به آبشخور روند، روی به آنان آرید، و دنبال کسانی نروید که بهره ای از دانش نبرده، ترّهاتی چند از نادانان، و مایه های جهل از گمراهان به دست آورده، دامهایی از فریب و دروغ گسترده، و حق را چنانکه دلخواه اوست تعبیر کند، صورت او صورت انسان است، و دل او دل حیوان، نه راه رستگاری را می شناسد، تا در آن راه رود، و نه راه گمراهی را تا از آن باز گردد، چنین کسانی، مرده ای هستند میان زندگان، «فَإِنَّ تَذْهَبُونَ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ؟!»

و بدان که انسان با معتقد و محبوب خودش محشور می شود پس دل به خداوند و وجود مقدس رسول الله ﷺ و اهل بیت علیهم السلام او دار که کوشش تو از توجه و عنایت خاص ایشان، مفید و پربار خواهد بود، زیرا اگر عاشقی دلدادۀ معشوقی است، جذبۀ معشوق است که عاشق را عاشق نموده و بسمت خود کشیده است.

من به سرچشمۀ خورشید نه خودبردم راه      ذره‌ای بودم و عشق تو مرا بالا برد  
خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود      که در این بزم بگردید و دلی شیدا برد

«مثنوی معنوی»

و آگاه باش که، آنچه در درون خود داری، در بیداری برای تو متمثل می شود و در قیامت و عالم برزخ هم برای تو متمثل خواهد شد و چیزی جدای از تو نیست، پس سعی نما همچو معشوق خود، دهان ببندی و از هرزه گوئی اجتناب کنی و از هرزه شنوی و هرزه خوری اجتناب کنی و جان و جسم خود پاک نمائی که نیل به اسرار جان است.

و آگاه باش که سکون خاطر و ذکر خدا در دل جای نمی گیرد مگر به تعلیم مربی کامل که همه راههای آخرت را طی کرده و به «سلونی قبل أن تفقدونی» زیانش گویا است و الا از اصحاب سعیر خواهند بود، «و قالوا لو کُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»<sup>(۱)</sup>.

و ای اهل عالم، میزان و معیار واقعیت و اصالت، و قطب و محور

سنجش حق و حقیقت، علی علیه السلام است. او اسم اعظم خدا و کانون ولایت است، و اصالت و واقعیت از اینجا پیدا می شود، آنگاه اسم اعظم الهی و حقیقت ولایت از آن نشأت گیرند.

وَقَالُوا: عَلِيُّ عَلَا، قُلْتُ: لَا فَإِنَّ الْعُلَى بِعَلِيٍّ عَلَا

«و گفتند: علی دارای مقام رفیع و مرتبه بلندی است، گفتم: چنین نیست، بلکه بلندی و شرف بواسطه علی، مقام رفیع خود را یافته است».

پس فائزون و خیر البریه یعنی ندای حضرت قدوس و سبوح «یا ایها الرسول بَلِّغْ» را تصدیق کردن، و گفتار حضرت رسول صلی الله علیه و آله را «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» با جان و دل پذیرفتن، و در تحت دعای «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ» قرار گرفتن، و از نفرین خانمان سوز «و عَادِ مَنْ عَادَاهُ» بیرون شدن، و استقبال از «وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ» و استدبار از «وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ» نمودن است.

حاجب اگر معامله حشر با علی است شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن  
ای عزیز، قول ابلیس دار در قرب حق که، محبت شاه ولایت و  
عداوت اعدای آن حضرت موجب نجات و مایه درجات جمیع انبیاء  
و اولیاء شده «إِنِّي أُحِبُّ عَلِيًّا فَأَحِبُّوهُ بِحُبِّي» من علی را دوست دارم  
پس به محبت من علی علیه السلام را دوست بدارند. (۱)

هی چه میبزید دست و پای من      تا نیاید عشق در اعضای من  
خاک من دارد ز عشق بو تراب      در دل هر ذره یکشهر آفتاب  
ذره‌هایم در هوا رقاص اوست      عشقباز بی قرار خاص اوست



آری ای دوست، در شاهراه طریقت، رفیقت عقلست تا بدرگاه، و عشقت تا بارگاه که در بارگاه وصال دوست و فراق غیر اوست. پس عاشقان جمال و مشتاقان کعبه وصال حق را، سر از پا نشناختن و در وادی نامرادی دو اسبه تاختنی در کار است و با کاروان نیاز روان شدن و روان باختنی سزاوار، چه کوی محبت جای استراحت نیست.



دل که آشفته روی تو نباشد دل نیست  
آنکه دیوانه خال تو نشد عاقل نیست

مستی عاشق دلباخته از باده تو است	بجز این مستیم از عُمر دیگر حاصل نیست
عشق روی تو در این بادیه افکند مرا	چه توان کرد که این بادیه را ساجل نیست
بگذر از خویش اگر عاشق دلباخته ایی	که میان تو و او جز تو کسی حایل نیست
ره رو عشقی اگر خرقه و سجاده فکن	که بجز عشق تو را رهرو این منزل نیست
اگر از اهل دلی صوفی و زاهد بگذار	که جز این طایفه را راه در این محفل نیست
برخم طره او چنگ زخم چنگ زنان	که جز این حاصل دیوانه لایعقل نیست
دست من گیر و از این خرقه سالوس رهان	که در این خرقه بجز جایگه جاهل نیست

علم و عرفان به خرابات ندارد راهی

که بمنزلگه عشاق ره باطل نیست

«غزل های عارفانه امام خمینی (ره)»

## فصل دوازدهم

### مدینه فاضله موعود



«وَأَنْتُمْ نُورٌ الْأَخْيَارِ وَهُدَاةُ الْأَبْرَارِ وَحُجَجُ الْجَبَّارِ بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ  
يَخْتِمُ وَبِكُمْ يُنَزَّلُ الْغَيْثُ وَبِكُمْ يُمَسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا  
بِإِذْنِهِ، وَبِكُمْ يُنْفَسُ الْهَمُّ وَيَكْشَفُ الضُّرُّ وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ».

«و شما نور خوبان و هادی نیکان و حجّت‌های خدای جبارید،  
بشما گشود در علم و سعادت و به شما ختم کرد، و به شما باران  
می فرستد و به شما نگاه میدارد آسمان را از اینکه واقع بر زمین شود  
مگر به رخصت او، و به شما اندوه را ببرد و پریشانی را برطرف کند، و  
زمین بنور شما تابان شود».<sup>(۱)</sup>



### مهدی (عج) ولی الله

ولی از اسماء الله تعالی است، «و ینشر رحمته و هو الولی الحمید»،<sup>(۱)</sup> و اسماء الله باقی و دائم اند، «فاطر السموات والارض انت ولی فی الدنیا و الاخره»<sup>(۲)</sup> لذا انسان کامل که مظهر اتم و اکمل این اسم شریف است صاحب ولایت کلیه است می تواند به اذن الله تعالی در ماده کائنات تصرف کند و قوای ارضیه و سماویه را در تحت تسخیر خویش درآورد، حکم او در صورت و هیولی عالم طبیعت نافذ و مجری است، و هیولای عنصری بر حسب اراده او می تواند خلع صورتی نموده و لباس صورت جدید نماید، مانند عصای موسی علیه السلام

که صورت جمادی را بر حسب اراده‌اش خلع نموده و صورت حیوانیه بر آن پوشانیده است که به شکل اژدها برآمده و نیز بدان که ولایت بر حسب رتبت، اعلیٰ و ارفع از رسالت و نبوت است، چون ولایت باطن نبوت و رسالت است، و نیل به این دو مبتنی بر ولایت است، مفاد این سخن نه این است که ولی مطلقا اعلیٰ از رسول و نبی است بلکه مراد این است که ولایت رسول اعلیٰ از رسالت او است، و همچنین ولایت نبی اعلای از نبوت او است، و حضرت خاتم صلی الله علیه و آله هم ولی است هم رسول، ولایت نبی جنبه حقانی و اشتغال به حق تعالی است و نبوت او وجه خلقی دارد که توجه به خلق است و شک نیست که اولی اشرف از دومی است چه آن ابدی است، و چون رسالت و نبوت از صفات کونیه زمانیه‌اند به انقطاع زمان نبوت و رسالت قطع می‌شوند به خلاف ولایت که از صفات الهیه است و حق سبحانه در وصف خودش فرمود: «هو الولی الحمید»<sup>(۱)</sup>، حضرت بقیّه الله قائم آل محمد صلی الله علیه و آله حائز درجه نبوت نیست و لکن واجد اسمای کمالیه آن کلمات کامله الهی می‌باشد.

خُسن یوسف دم عیسی ید بیضا داری      آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

### حکومت جهانی مهدی (عج)

حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمودند: «هنگامی که آن بزرگوار بر یهود و نصاری و تمام کفار در شرق و غرب زمین خروج کند، و اسلام را بر آن

عرضه بدارد پس هر کس با میل خود اسلام را بپذیرد، او را امر به نماز و زکوة و مقررات اسلامی می‌کند، و آنکس که مسلمان نگردد او را به قتل می‌رساند تا باقی نمی‌ماند در شرق و غرب جهان مگر آنکه بر مبنای اسلام موحد گردد. (۱)

«وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا أَوْ كَرْهًا». (۲)

اولاً: برای خداوند و صانعی که جهانی به این بزرگی و عظمت را خلق نمود، جهانی که هر چند محدود است، اما بقول انشتاین اگر نوری (که در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر راه طی می‌کند) از نقطه‌ای از این جهان حرکت کند در حدود دویست میلیارد سال می‌کشد تا بتواند سراسر عالم هستی را طی کرده و به مکان اول خود بازگردد، (۳) آسان است که توانائی و قدرتی فوق حد تصور را در اختیار خلیفه خود در زمین و کاملترین انسان یعنی حضرت مهدی علیه السلام قرار بدهد تا بتواند حکومت آسمانی اسلام را جهانی نماید، خداوندی که به عیسی علیه السلام در عصری که علم طب در مراحل کمال قرار داشت، معجزاتی مانند کور مادر زاد را شفا دادن و...، و به موسی علیه السلام در عصری که ساحران و کاهنان سخت مورد توجه بودند، اعجازی چون تبدیل عصابه اژدها و...، و به محمد صلی الله علیه و آله در عصری که فصاحت و بلاغت مورد توجه بودند، قرآن عطا فرموده است، همین طور به مهدی علیه السلام در عصری که پیشرفتهای علمی به مراحل مهمی می‌رسد،

علوم و اسراری عطاء می فرماید که دنیای علم و صنعت آن روز را دچار حیرت می نماید.

دوّمأً: اینطور نیست که حضرت فقط، سیصد و سیزده نفر داشته باشند، بلکه این عدّه از خواص اصحاب آن حضرت در مکه معظمه هستند که به خدمت مولی می رسند و هنگام خروج از مکه به ده هزار نفر هم خواهند رسید، و به هر یک از آنان نیروی چهل مرد داده می شود که دل‌هایشان از قطعه‌های آهن محکمتر است، اگر به کوه‌های آهن بگذرند آنرا در هم می شکنند.<sup>(۱)</sup>

سوّمأً: حضرت در موقعی ظهور خواهد نمود که اوضاع و احوال اجتماعی و اخلاقی و سیاسی کاملاً مساعد می باشد، موقعی که همه ملل از مدنیت معنوی و اخلاقی محرومند، و ظلم و کینه همه را نسبت به یکدیگر بدبین و از هم جدا ساخته، و جهان را در آستانه انفجار قرار می دهد، تا جایی که «جان کندی» رئیس جمهور سابق آمریکا چنین می گوید: «هم اکنون ظرفیت انهدام کننده‌ای که در اختیار آمریکا است کافی است تا خصم (شوروی) را بیست و پنج بار نابود کند، و نیروی متقابلی که در دست خصم است می تواند ده مرتبه ما را معدوم نماید، و قدرت دوگانه ما کافی است تا هفت بار نسل بشر را منهدم کند.»<sup>(۲)</sup>

پس در این شرایط خاص است که جهان تشنه‌ی مصلح واقعی

۱- منتخب الاثر، ص ۴۸۶.

۲- استراتژی صلح کندی، ص ۶۶، سال ۱۹۶۰ میلادی.

حضرت مهدی (عج) می باشد.

### وقایع ظهور حضرت مهدی (عج)

«بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین»<sup>(۱)</sup>.

### محل ظهور

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از ابو خالد کابلی روایت می کند که امام باقر علیه السلام فرمودند:  
«بخدا قسم گویا قائم را می نگرم که تکیه به حجر الاسود داده است و مردم را بحق خودش سوگند می دهد و می فرماید: ای مردم هر کس درباره خدا گفتگوئی دارد از من بپرسد که من از هر کس به خدا نزدیکترم...، آنگاه بطرف مقام ابراهیم می رود و دو رکعت نماز می گزارد، آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود: بخدا قسم «مضطر» و گرفتاری که خداوند در آیه «امن یجیب المضطر اذا دعاه و یكشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض»<sup>(۲)</sup> اوست، و نخستین کسی که با او بیعت می کند جبرئیل است.

### مهدی (عج) و ملائکه

در عقد الدرر باب ششم از ابو عمرو از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: «در بین رکن و مقام، جبرئیل در جلو مهدی، و میکائیل در

سمت راست آن بزرگوار خواهند بود، اهل آسمان، اهل زمین، پرندگان، وحوش و ماهیان بوسیله مهدی علیه السلام خوشحال می شوند. سایه طوبی و دلجوئی حور و لب حوض بهوای سرکوی تو برفت از یادم

### یار و یاران جوان

امام المتقین علی علیه السلام فرمود: «أصحابُ المهدیّ شبابٌ لا کهُولُ فیهم إلاّ مثلَ کحلِّ العینِ و المِلحِ فی الزادِ و أقلُّ الزادِ المِلحُ».

یاران حضرت مهدی (عج) جوانانی هستند که در میان آنها پیرمرد به چشم نمی خورد مگر خیلی اندک، مانند سرمه در چشم، و نمک در غذا، که کمترین چیزی است که در غذا ریخته می شود. (۱)

### زنان و مردان

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: «بخدا سوگند یاد می کنم که در آن حال سیصد و سیزده مرد و پنجاه نفر زن، مانند پاره های ابر در وقت پائیز از عقب یکدیگر در غیرموسم حج به مکه آیند و جمع شوند، چنانکه خداوند می فرماید: «اینما تکنونوا آیات بکم الله جمیعاً انّ الله علی کل شیء قدير».

### سن مهدی (عج)

در کتاب فتن از امیرالمؤمنین روایت شده که فرمودند: «مهدی در



سن سی تا چهل سالگی مبعوث خواهد شد.» یعنی بنیه و اعضاء و قوی آن حضرت در صورت مرد سی یا چهل ساله ظاهر شود.

### مدت سلطنت

ابوسعید خدری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمودند: «مهدی (عج) بعد از ظهور و سلطنت، هفت یا هشت یا نه سال زنده می ماند.»<sup>(۱)</sup>

### مهدی (عج) و هفت معجزه

حضرت صادق علیه السلام در روایت زید کوفی، فرمودند که: هفت نفر از فرزندان صاحب الامر علیه السلام معجزه می خواهند، یک نفر از ماوراء النهر معجزه الیاس خواهد، امام علیه السلام «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» گفته، بر روی آب رود و تر نشود، آن مرد گوید که سحر کرد، امام علیه السلام امر به آب کرده او را بگیرد، تا هفت روز در آب زنده ماند و گوید این جزای کسی که امام زمان (عج) را انکار کند.

دوم، مردی از اصفهان، معجزه ابراهیم خواهد، آن حضرت «فَسَبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» گوید و داخل آتش شود و بیرون آید، آن مرد گوید سحر کرد، آتش او را بگیرد، گوید این جزای آنکه امام خود را انکار کند.

سوم، مردی از فارس معجزه موسی خواهد، امام علیه السلام «وَأَلْقَى عَصَاهُ

فاذا هی ثعبان مبین» خواند، و عصای خود اندازد، ازدها شود، گوید سحر کرد، عصا او را فرو برد، سر و گردن او بیرون ماند و گوید، این جزای آنکه امام خود را انکار کند.

چهارم، مردی از آذربایجان، استخوانی بدست گرفته، معجزه عیسی خواهد، امام علیه السلام آن استخوان را بسخن درآورده، گوید: هزار سال است که در عذابیم، و از تو امید شفاعت دارم، آن مرد گوید: سحر کرد، او را بدار زنند هفت روز فریاد کند که این جزای کسی است که امام خود را انکار کند.

پنجم، مردی از اهل عمان که معجزه داود خواهد، چون امام علیه السلام آهن را نرم کند، آن مرد گوید سحر است، امام از آهن نرم طوقی بگردنش اندازد، مرد گوید: این جزای آنکه امام علیه السلام را انکار کند.

ششم، ازاتراک باشد، گوید کارد بر گلوی اسمعیل کار نکرد، امام علیه السلام کاردی به او دهد بر گلوی پسر خود کشد، هفتاد مرتبه و کار نکند، مرد گوید: سحر است، و آن کارد را بر زمین زند کارد برجسته گلویش را ببرد.

هفتم، مردی از عرب از او معجزه جدش را خواهد، آن حضرت شیری را خواسته شهادت بر امامت او دهد، و آن اعرابی منکر را دنبال کند، اعرابی فریاد کند این است جزای آنکه امام را منکر شود، تا آنکه شیر او را پاره نماید. (۱)

## نزول عیسیٰ علیه السلام

عبدالله بن عمر گوید: «مهدی آنکسی است که عیسی بن مریم علیه السلام بر او نازل می شود و پشت سر او نماز میخواند». (۱)

## قتل دجال

حارث بن عبدالله از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمودند: «موقعیکه عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان نزول کند، و دجال را بکشد، مردم خوشحال شده آن شب را احیاء می گیرند». (۲)

## عاقبت ابلیس

سید علی بن عبدالحمید در «الانوار المضيئه» بسند خود از اسحاق بن عمار نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «وقت معلوم در «انک لمن المنظرین الی یوم الوقت المعلوم» روز قیام قائم ماست، وقتی خداوند او را برانگیخته می کند در مسجد کوفه است، در آن وقت شیطان در حالی که با زانوهای خود راه می رود به آنجا می آید و می گوید: ای وای از خطر امروز، قائم (عج) پیشانی او را گرفته و گردنش را می زند، آن موقع روز وقت معلوم است که مدّت او به آخر می رسد».

\* **أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمُقْتُولِ بِكِرْبَلَاءَ.**

مفضل بن عمر روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمودند: «مقرّ

سلطنت وی شهر کوفه است، و محل حکومتش مسجد جامع کوفه، و محل تقسیم بیت المال و غنائمش مسجد سهله است، اهل ایمان در کوفه خواهند بود بعد حضرت وارد مدینه می‌شوند، و اولی و دومی را از قبر بیرون می‌آورد و زنده می‌گرداند، و تمام مردم جمع می‌شوند، آنگاه تمام ظلم و ستم از کشته شدن هابیل و برافروختن آتش برای ابراهیم و انداختن یوسف در چاه و زندانی شدن یونس در شکم ماهی و قتل یحیی و آتش زدن در خانه علی علیه السلام و زدن تازیانه به زهرا علیها السلام و مسموم نمودن امام حسن علیه السلام و قتل امام حسین علیه السلام و اسیر کردن آل رسول صلی الله علیه و آله، و هر خونی که بناحق ریخته شده را بگردن اولی و دومی انداخته، و بر آنها ثابت نموده، آنگاه دستور قصاص می‌دهد، پس آنها را بر درختی می‌کشد بعد با درخت می‌سوزانند».

\*\*\*

\* از جمله دلایل روشن که اثبات می‌کند تمام ظلم و ستم‌ها بگردن ابوبکر و عمر است، پاسخ معاویه به نامه محمد بن ابی بکر است که بدین شرح می‌باشد:

«از معاویه بن صخر به عیجوی پدرش محمد بن ابی بکر، تو در این نامه فضیلت فرزند ابیطالب و طول سابقه او را در اسلام و خویشاوندی او را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فداکاریش را در راه پیامبر در هر مخاطره متذکر شده‌ای. استدلال تو به ضرر من و عیجویی تو درباره من به وسیله فضیلتی است که از آن دیگری (علی علیه السلام) است نه از خود تو. من خدایی را سپاسگزارم که این فضیلت را از تو برگردانیده، به غیر تو بخشوده است. در زمان گذشته ما بودیم و پدر تو (ابوبکر) هم با ما

بود و فضیلت علی بن ابیطالب و لازم بودن حق او را به گردن خود می‌شناختیم. در آن هنگام که خداوند آنچه را که برای پیامبرش خواسته بود، انجام داد و وعده خود را درباره او اتمام نمود و دعوت او را آشکار ساخت و حجت او را روشن نمود و او را به بارگاه خود برگرفت، اولین کسانی که حق او را گرفتند و با امر واقعی او (خلافتش) مخالفت ورزیدند پدر تو بود و فاروقش (عمر). آن دو نفر بر این اقدام اتفاق و قرار داشتند. آن دو نفر علی را به بیعت خود دعوت نمودند، امتناع ورزید، آن دو نفر اندوه هابه او وارد آوردند و حادثه بزرگی را درباره او منظور نمودند، ای فرزند ابی بکر، بر حذر باش، اندازه خود را بدان، موقعیت تو ناچیزتر از آن است که با کسی (علی علیه السلام) خود را هم وزن و مساوی بدانی که کوه‌ها با بردباری او سنجیده می‌شود و نیزه او را هیچ عامل جبری نمی‌تواند نرم کند و هیچ گوینده‌ای شکیبائی او را نمی‌تواند درک کند، تو با کسی در افتاده‌ای که پدرت جایگاهش را آماده و برای ملک او بالش و تکیه گاه نهاده است. اگر این موقعیتی که ما بخود گرفته‌ایم صحیح است، پدرت این موقعیت را بخود اختصاص داده بود و ما شرکای او می‌باشیم و اگر پدرت پیش از ما این اقدام را نکرده بود، ما با فرزند ابیطالب مخالفت نمی‌کردیم و امر خلافت را به او تسلیم می‌نمودیم ولی ما دیدیم که پدرت تو پیش از ما چنین کاری را کرده است، ما هم راه او را پیش گرفتیم. پس تو یا عیبجوئی پدرت باش و یا این مسئله را رها کن. و درود بر کسی که بحق برگردد!»<sup>(۱)</sup>

### تکامل در ظهور حضرت مهدی (عج)

همانطور که آینه در برابر آفتاب حاکی از آفتاب است، وجود امام عصر (عج) نیز حاکی از حقیقت اسلام و معارف و نظامات اسلام، اعم از نظام فکری و اعتقادی معقول و منطقی و نظام متعادل اخلاقی، نظام متوازن اقتصادی و مالی و نظام عدل اجتماعی و نظام صحیح سیاست و اداره و حکومت و نظام معتدل ارضاء و اشباع غرائز و نظام صحیح آموزش و پرورش... می باشد.

### عدالت و امنیت

رسول خدا ﷺ فرمود: «روز ظهور مهدی ﷺ منادی ندا دهد که: ای مردم! امروز روز آزادی و عدالت است.»<sup>(۱)</sup>

علی ﷺ فرمود: «اسلام و سلطان عادل دو برادری هستند که هر یک موجب تقویت و اصلاح دیگری می باشند هیچ یک از این دو بدون دیگری اصلاح نمی شود، اسلام اساسی است که سلطان دادگستر نگهبان اوست، هر بنائی که اساسی نداشته باشد و هر اساسی که نگهبانی نداشته باشد از بین می رود، روی همین اصل است که اگر قائم ما از بین برود اثری از اسلام باقی نمی ماند و چون جهان از برنامه اسلام دور ماند دیگر اثری از جهان باقی نمی ماند.»<sup>(۲)</sup>

## تکمیل علوم

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «علم ۲۷ حرف است تا زمان مهدی (عج) بیش از ۲ حرف کشف نمی شود، ولیکن حضرتش از هر ۲۷ درجه از علوم جهان برای بشر پرده برمی دارد». (۱)

## خشونت و مهربانی

«شدیدٌ علی العمّال رحیمٌ بالمساکین».

در حکومت آن حضرت، ایشان هم خشونت دارد (با معاندان و دشمنان)، هم عطف و مهربانی (با مردم) دارند.

## فصل سیزدهم

### حضرت مهدی (عج) و ایرانیان



«اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْعُمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَ عَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ  
إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرِيهِ قَرِيباً».

#### چراغ تشیع

امامت، قلب تپنده شیعه و چراغ راه تشیع است و امام عصر علیه السلام تنها کسی است که تمام جهان را از عدل و داد سرشار خواهد ساخت، و رابطه امامت با انقلاب، رابطه ریشه با برگ است، ریشه برگ را می‌زاید و برگ ریشه را نیرو می‌بخشد، و انقلاب اسلامی ایران را می‌توان نماد ظهور صغری و زمینه‌ساز ظهور خود آن امام همام دانست و می‌توان انقلاب اسلامی ایران را بستری برای تحقق و اتصال به قیام کبری آن حضرت دانست.

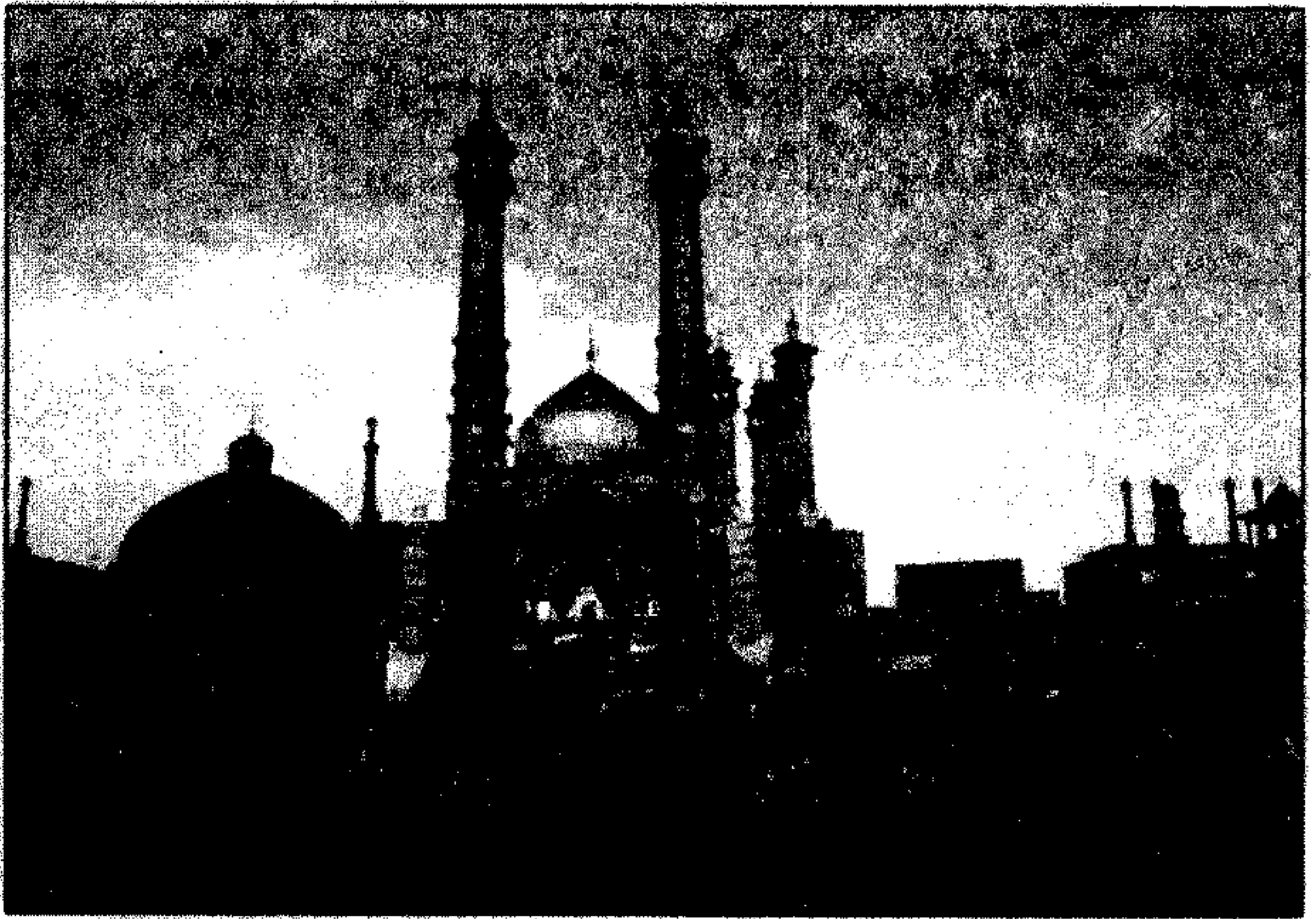
و در این بین نقش رهبری و عنصر معنویت و فقاہت و نیابت از سوی امام زمان (عج) و در نتیجه ولایت پذیری مردم، بر کسی پوشیده نیست و باید دانست، کسی که با امام نور نباشد، گرفتار امام



نار می شود، و این سنتی است الهی، به شهادت قرآن، کسانی که از موسی علیه السلام بریدند، به محرومیت و حیرت و سرگردانی گرفتار شدند، امام حسین علیه السلام هم در کربلا همین سنت الهی را فریاد می کرد که اگر به امام نور پشت کنید، اسیر امام نار می شوید و بر شما کسانی حاکم خواهند شد (حجاج ها) که زیونتان خواهند ساخت، فاطمه علیها السلام هم می فرمود: «با علی علیه السلام بودن همه چیز است و بی علی علیه السلام بودن هیچ، و برای تحقق ظهور امام زمان (عج) وجود ظلم و جور، شرط کافی نیست، و وجود انسان های صالح، انگیزه های قوی، ایمان های راسخ، گام های استوار و دل های روشن نیز لازم و ضروری است، تشیع و انقلاب اسلامی ایران، آتشفشان خاموش کوهسار اسلام است که گاه و بی گاه، دود، بخار، لرزه و تکان اندکی پدید می آورد و همین تأثیر اندک، ریشه تمام انقلابات دنیای اسلام است.

### مردان فارس

ترمذی و ابن جریر در کتاب اوسط از ابوهریره نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، آیه «وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ»<sup>(۱)</sup> را قرائت فرمود، عرض کردند: اینها چه کسانی هستند؟ حضرت با دست مبارک به شانه سلیمان فارسی زد و فرمود: «اگر دین به ستاره ثریا بسته باشد و در آسمانها قرار گیرد، مردانی از فارس آن را در اختیار خواهند گرفت»<sup>(۲)</sup>.



### حضرت مهدی(عج) و اهل قم

عقّان بصری از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: آیا می‌دانی از چه رو این شهر را قم می‌نامند؟ عرض کردم، خدا و رسولش آگاه‌ترند، فرمود: «همانا نامگذاری شده، برای اینکه اهل قم، اطراف قائم علیه السلام گرد آمده و با وی قیام می‌نمایند، و در کنار او ثابت قدم مانده و او را یاری می‌کنند.»<sup>(۱)</sup>

### قم حرم اهل بیت علیهم السلام

عده‌ای از بزرگان ری حضور امام صادق علیه السلام رسیدند و عرض

کردند: «ما از اهل ری هستیم، حضرت فرمود: خوش آمدند برادران قمی ما، سپس عرض کردند: ما اهل ری هستیم، فرمود: خوش آمدند برادران قمی ما...، سپس فرمود: خداوند دارای حرمی است آن مکه مکرمه است، و پیامبر ﷺ دارای حرمی است و آن مدینه منوره است، و امیرالمؤمنین ﷺ دارای حرمی است که کوفه است، و ما اهل بیت ﷺ نیز دارای حرمی هستیم که آن قم است، بزودی بانوئی از سلاله من بنام فاطمه در این شهر دفن خواهد شد، کسی که آن بزرگوار را در قم زیارت کند اهل بهشت می باشد.» (۱)

### انتقام خون حسین ﷺ

در تفسیر برهان از ابن قولویه از صالح بن سهل از امام صادق ﷺ روایت کرده که درباره آیه «فاذا جاء وعد اولیہما» فرمود: وقتی که حسین یاری شود، «بعثنا علیکم عباداً لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار» قبل از قیام قائم قومی برانگیزد که هیچ خونی از آل محمد ﷺ را بی انتقام نگذارند و انتقام همه خونهای ریخته شده از اهل بیت را بگیرند، «وکان وعداً مفعولاً» و این وعده ایست شدنی، عرض کردند اینها چه کسانی هستند؟ حضرت سه مرتبه فرمودند:

«بخدا سوگند آنان اهل قم هستند، بخدا سوگند آنان اهل قم هستند، بخدا سوگند آنان اهل قم هستند.» (۲)

### قم در بهشت

صفوان بن یحیی روایت کرد که خدمت امام رضا علیه السلام، سخن از اهل قم و علاقه آنان به حضرت مهدی علیه السلام به میان آمد، آن حضرت برای آنان طلب آمرزش کرد و فرمود: «خداوند از آنان خوشنود باشد، آنگاه فرمود: بهشت دارای هشت در است که یکی از آنها مخصوص اهل قم می باشد، آنان بهترین پیروان ما از بین شیعیان جهان هستند، خداوند سبحان محبت و دوستی ما را در سرشت آنان قرار داده است»<sup>(۱)</sup>.

### قم قائم مقام حضرت حجّت (عج)

امام صادق علیه السلام فرمودند: «بزودی شهر کوفه از مؤمنان خالی می گردد، و بگونه ای که مار در جایگاه خود فرو می رود، علم نیز این چنین از کوفه رخت برمی بندد، و از شهری بنام قم آشکار می شود و آن سامان معدن فضل و دانش می گردد، بنحویکه در زمین کسی در استضعاف فکری بسر نمی برد حتی نوعروسان در حجله گاه خویش، و این قضایا نزدیک ظهور قائم ما بوقوع می پیوندد، خداوند سبحان، قم و اهلش را برای رساندن پیام اسلام، قائم مقام حضرت حجّت می گرداند، اگر چنین نشود، زمین اهل خودش را فرو می برد و در زمین حجّتی باقی نمی ماند، دانش از این شهر به شرق و غرب جهان منتشر می گردد، بدین سان بر مردم اتمام حجّت می شود و یکی باقی نمی ماند که دین و دانش به وی نرسیده باشد آنگاه قائم علیه السلام ظهور

می‌کند و ظهور روی باعث خشم خداوند بر بندگان می‌شود، زیرا خداوند از بندگان انتقام نمی‌گیرد مگر بعد از آنکه آنان وجود مقدس حضرت حجّت را انکار نمایند»<sup>(۱)</sup>.

### پرچمهای خراسان تا قدس

«زمانیکه سواران سفیانی وارد کوفه می‌گردد آن شهر را سه روز بر همه مباح می‌گرداند شصت هزار نفر از مردم را کشته و هیجده شب در آنجا اقامت می‌کنند...، پس حضرت مهدی (عج) در پی اهل خراسان می‌فرستد و خراسانیان در طلب مهدی علیه السلام برمی‌آیند»<sup>(۲)</sup>.

### روایت طالقان

امام صادق علیه السلام فرمودند: «خدای متعال را گنج‌هایی است در طالقان (شمال غرب تهران) یا (قم)، که نه طلاست و نه نقره، و در فشی که از آغاز تا کنون باز نشده و باهتزاز درنیامده است، این خطّه دارای مردانی است که قلب‌های آنها مانند پاره‌های آهن محکم و نستوه می‌باشد، نسبت به ذات مقدس خداوند تردیدی در آن قلبها ایجاد نمی‌شود، شدیدتر از آتش اند، اگر برکوه حمله‌ور شوند آن را از جای برمی‌کنند با بدست داشتن پرچم، آهنگ هر دیاری که نمایند آن را ویران می‌سازند، بر اسب‌هایشان همچون عقاب سوارند، بعنوان تبرک زین مرکب امام علیه السلام را بوسه زده و با دست لمس می‌نمایند، آن

بزرگوار را پروانه وار در وسط گرفته، و به هنگام خطر آن وجود مقدس را با جان خود حفظ می کنند، شبها را با مناجات سپری می کنند و روز سواران کارزارند، آنان زاهدان شب و شیران روزند، در اطاعت از امام و رهبرشان مطیع تر از کنیزکان نسبت به مولای خویش اند، درخشندگی آنها مانند چراغهای پُر نور است، مثل اینکه قلبهایشان چراغی از ایمان است، از بیم خدا می هراسند، شهادت طلب اند، و آرزوی کشته شدن در راه خدا را دارند، شعار آنان خونخواهی سالار شهیدان حسین علیه السلام است، هنگامیکه به پیش می تازند رعب و وحشت آنان، به مسافت یکماه راه رفتن در قلبهای دشمنان جایگزین می شود، گروه گروه بسوی حضرت روانه می شوند، بواسطه این رادمردان خداوند امام بر حق (مهدی علیه السلام) را پیروز می گرداند.» (۱)

## فصل چهاردهم

جهان پس از حضرت مهدی (عج)



«أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَأَنَّ رَجْعَتَكُمْ حَقٌّ لَارْتِبَ فِيهَا  
يَوْمٌ لَا يَنْفَعُ نَفْساً إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ»  
\* «إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ قَلِيلاً إِنَّكُمْ عَائِدُونَ» (۱)

موضوع رجعت و برگشتن آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شیعیان ایشان در  
مذهب شیعه اجماعی است، قبل از قیام قیامت، گروهی از افرادی که  
کاملاً صالح بوده‌اند و جمعی از آن افرادی که شدیداً جنایت کار  
بوده‌اند و از دنیا رفته‌اند، بدنیا مراجعت خواهند کرد تا جزا داده  
شوند، خصوصاً رجعت محمد و آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و انتقام آنها از ستم  
خلفاء، که رجعت امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام یکی پس از دیگری بعد از شهادت  
حضرت مهدی (عج) رخ می‌دهد. (۲)

### ظهور دولت حقّه آل محمّد ﷺ

امام علی علیه السلام در حکمت ۲۰۰ نهج البلاغه می فرماید: «دنیا بر ما (آل محمّد صلی الله علیه و آله) باز گردد و مهربانی نماید مانند بازگشت شتر بدخو و گازگیر نزد بچه خویش، و خواند: «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ».

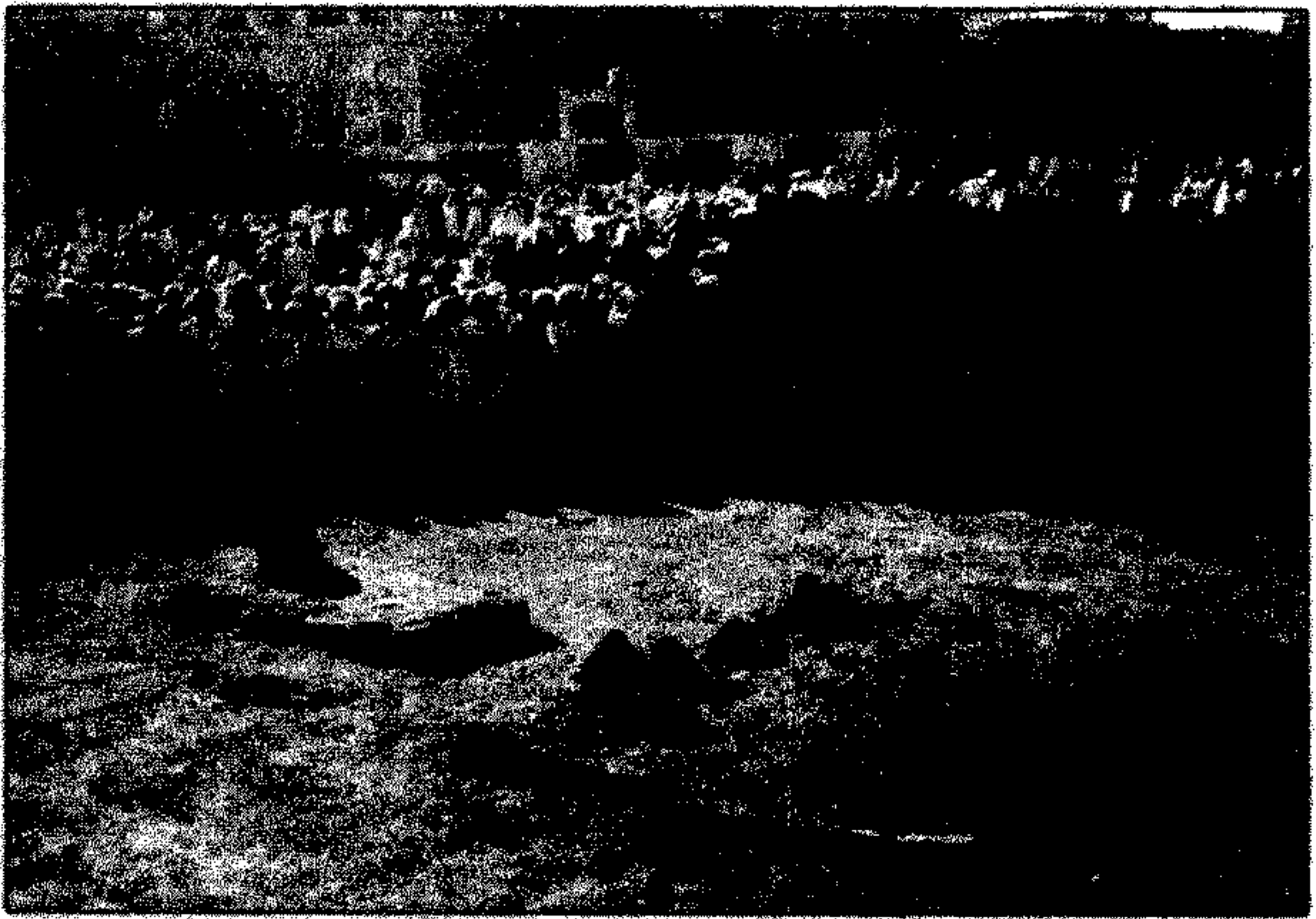
### حدیث مفضل بن عمر

مفضل بن عمر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: «نخستین کسی که ظاهر می شود حضرت امام حسین علیه السلام با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر شهید کربلاء و هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست، پس بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین علیه السلام، پس بیرون می آید سید اکبر و آقای بزرگتر محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله، و همچنین برمی گردد یک از ائمه تا صاحب الامر علیه السلام، پس ما گروه امامان نزد جد خودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده و شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شده از امت جفاکار بعد از وفات آن حضرت، پس ابتداء کند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و شکایت کند از غصب کننده فدک و کسانی که حق علی علیه السلام را غصب کردند و تازیانه بر او زدند...، پس امیرالمؤمنین شکایت کند که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند پس صبر کردم از برای خدا، پس حضرت امام حسن علیه السلام برخیزد و بگوید که ای جد بزرگوار بغیر از بیست کس، کسی جواب من نگفت، و مرا مضطر کردند با معاویه صلح کنم، پس برخیزد امام شهید حسین بن علی علیه السلام با خون



خود خضاب شده با جمیع شهدائی که با او شهید شدند، پس حضرت رسول ﷺ بگریید و جمیع اهل آسمانها بگریند و حضرت رسول خدا نعره‌ای بزند که زمین بلرزد و امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام از جانب راست رسول خدا بایستند و فاطمه علیها السلام از جانب چپ آن حضرت، پس امام حسین علیه السلام نزدیک آید، حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را به سینه خود چسبانند، و از جانب راست امام حسین علیه السلام حمزه سیدالشهداء و از جانب چپ او جعفر طیار، و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد بیاورند، پس حضرت فاطمه علیها السلام برخیزد و گوید خداوندا وفاکن بوعده‌ای که با من کرده‌ای در خصوص آنها که ظلم کردند و بجزع آوردند به ستمهائی که بر جمیع فرزندان من نمودند، پس بگریند بر او ملائکه و حاملان عرش خداوند و هر که در دنیا و زیرزمین هستند، پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بر ستمهای ما، مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند، پس برخیزند علی بن الحسین علیه السلام و محمد باقر علیه السلام و موسی کاظم علیه السلام و علی بن موسی الرضا علیه السلام و امام محمد تقی علیه السلام و امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام و حضرت مهدی علیه السلام، و شکایت کنند از ظلمی که به آنها شده است.

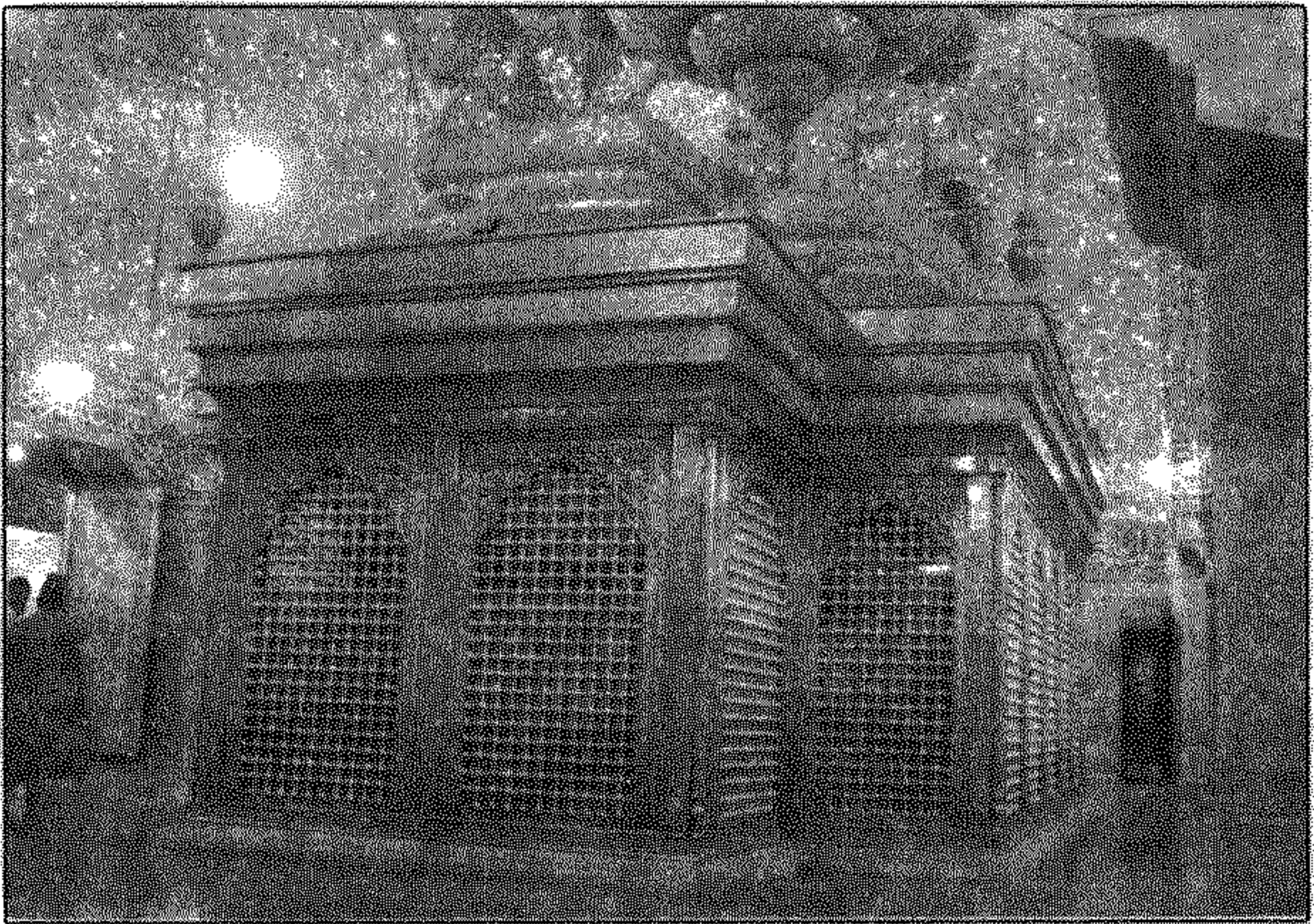
\*\*\*



دخترم خوش آمدی جای تو در دنیا نبود  
جان بابا بارها مرگ از خدا کردم طلب  
دخترم آن شب که من دست علی دادم تورا  
جان بابا نقش این سیلی گواهی می دهد  
دخترم روزیکه بر ماه رخت سیلی زدند  
جان بابا بوده اما دستهایش بسته بود  
دخترم آیا حسینم دید مادر را زدند؟  
جان بابا لرزه بر اندامشان افتاده بود  
دخترم با آن همه احسان که دید امت ز من  
جان بابا خانه پر گردید از دشمن ولی  
دخترم چون سینه مجروح تو آسیب دید  
بسی وجود تو صفا در گلشن عقبی نبود  
بی تو جز خون جگر در دیده زهرا نبود  
جای پنج انگشت سیلی در رخت پیدان بود  
هیچکس مثل من و مثل علی تنها نبود  
هر چه می پرسم بگو، آیا علی آنجا نبود؟!  
چاره ای جز صبر، بین دشمنان او را نبود  
شاهد این صحنه آیا بود زینب، یا نبود؟  
ذکرشان جز یا رسول الله و یا اُمّا نبود  
بوسه گل میخ در آجر ذوی القربی نبود  
هیچکس جز فضا و دیوار و در با ما نبود  
درد آن جز در درون سینه بابا نبود

## فصل پانزدهم

امام حسین علیه السلام و حضرت مهدی (عج)



«نینوا» معبر «انتظار» است و منتظرانِ حضرت مهدی (عج) با دیده اشکبار نام حسین علیه السلام را می‌برند، و با آه سوزان مهدی (عج) را می‌خوانند «أین الطالبِ بِدَمِ المَقْتولِ بکربلا؟».

به راستی چه رمزی بین یاد حسین علیه السلام و مهدی (عج) است که، هر جا سخن از حسین علیه السلام است، نام مهدی (عج) می‌درخشد، گویا امام

حسین علیه السلام هم از منتظران است تا حضرت مهدی (عج)، صدای استغاثه مظلومانه «هل من ناصر ینصرنی» را لبیک گوید، همان که مفسر آیه «کهیعص» است، «کاف» اسم کربلا و «هاء» رمز هلاک عترت و «یاء» یزید «عین» به عطش و «صاد» صبر او است و همان که ولی دم مقتول «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا» به کربلاست.

### قائم و عاشورا

ابو حمزه ثمالی می گوید که امام باقر علیه السلام فرمودند: لَمَّا قَتَلَ جَدِّي الْحُسَيْنَ ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ وَقَالُوا أَلْهِنَا أَتَصْفَحُ عَمَّنْ قَتَلَ صَفْوَتَكَ وَابْنَ صَفْوَتِكَ وَخَيْرَتَكَ مِنْ خَلْقِكَ؟... فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ قَرُّوا مَلَائِكَتِي فَوْعَزَّتِي وَجَلَالِي نَتَقِمَنَّ مِنْهُمْ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ... ثُمَّ كَشَفَ لَهُمْ عَنِ الْاِئِمَّةِ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ فَسَّرتِ الْمَلَائِكَةُ بِذَلِكَ وَرَأَوْا أَحَدَهُمْ قَائِمًا يُصَلِّي، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: بِهَذَا الْقَائِمِ انْتَقَمُ مِنْهُمْ».

چون جدم حسین علیه السلام کشته شد، فرشتگان صدا به گریه و ناله بلند نموده و عرض کردند: پروردگارا! آیا قاتلان بهترین بندگان، و زاده اشرف برگزیدگان را به حال خود می گذاری؟ خداوند به آنها وحی فرستاد: ای فرشتگان من! آرام بگیرید، به عزت و جلالم سوگند، از آنان انتقام خواهم گرفت، هر چند بعد از گذشت زمانها باشد، آن گاه پروردگار عالم پرده از جلو دیدگان آنان کنار زد و امامان از فرزندان امام حسین علیه السلام را یکی پس از دیگری به آنها نشان داد، فرشتگان از این منظره، مسرور و شادمان گردیدند و دیدند که یکی از آن بزرگواران

ایستاده مشغول نماز است، خداوند فرمود: «با این قائم از آنان (قاتلان حسین علیه السلام) انتقام خواهم گرفت.» (۱)

### یاد حسین علیه السلام نخستین کلام مهدی (عج)

زمانی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظهور کند، مابین رکن و مقام می ایستد، و ندا می دهد:

(اول) «الایا اهل العالم انا الصمصام المنتقم، آگاه باشید ای اهل عالم که من شمشیر انتقام گیرنده.»

(دوم) «الایا اهل العالم ان جدی الحسین قتلوه عطشاناً، بیدار باشید ای اهل عالم که جد من حسین را تشنه کام کشتند.»

(سوم) «الایا اهل العالم ان جدی الحسین سحقوه عدواناً، آگاه باشید ای جهانیان که جد من حسین علیه السلام را از روی کینه توزی پایمال کردند.»

### یاران امام مهدی (عج)، اصحاب امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در شب عاشورا به اصحاب خود فرمود:

«... و قد قال جدی رسول الله صلی الله علیه و آله: ولدی حسین یقتل بطف کربلا، غریباً وحیداً عطشاناً فریداً، فمن نصره فقد نصرنی و نصر ولده الحجة علیه السلام، همانا جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: فرزند من حسین علیه السلام در زمین کربلا، غریب و تنها، عطشان و بی کس، کشته می شود، کسی که او را یاری کند مرا یاری نموده و فرزندش مهدی علیه السلام را یاری نموده است.» (۲)

## لثارات الحسین

شیخ صدوق رحمته الله در روایت ریّان بن شیبب، از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند:

«و لقد نزل الى الارض من الملائكة اربعة آلاف لنصره فوجدوه قد قتل فهم عند قبره شعث عُبرُ الى ان يقوم القائم فيكونون من انصاره و شعارهم يا لثارات الحسین».

به تحقیق چهار هزار فرشته برای نصرت و یاری حسین علیه السلام به زمین فرود آمدند، آنان هنگامی که نازل شدند، دیدند حسین علیه السلام کشته شده است، از این رو، ژولیده و غبارآلود در نزد قبر آن حضرت، اقامت کردند و همچنان هستند تا این که قائم، قیام کند و آنان از یاوران و سپاه آن حضرت خواهند بود و شعارشان یا لثارات الحسین است»<sup>(۱)</sup>.

## دعای ندبه و یاد امام حسین علیه السلام

ندبه‌کنندگان مهدی (عج) منتظرانِ منتقم آل محمدند، در دعای ندبه و ناله در فراق امام عصر علیه السلام «این الطالب بدم المقتول بکربلا؟»، یادی از جدّ مظلومش حسین علیه السلام می‌کنند، «این الحسن؟ این الحسین؟ این ابناء الحسین؟».

## یاد مهدی (عج) در زیارت عاشورا

در زیارت عاشورا چنین آمده است: «ان یرزقنی طلب ثارک مع

امام منصور من اهل بیت محمد ﷺ، همانا از خداوند می خواهم خون خواهی تو را در کنار امام یاری شده از خاندان پیامبر ﷺ روزیم گرداند».

### گریه امام مهدی (عج) در تشرّفات

در تشرّفات عاشقانِ کعبه مقصود، دیده شده است که، در سوگواری و ذکر حسین علیه السلام اشک از دیده گان قبله موعود جاری شده است، «فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ وَ آيَاهُمْ فَلْيَنْدُبِ النَّادِبُونَ وَ لِمِثْلِهِمْ فَلْيَتَذَرَفِ الدَّمُوعُ وَ لِيَصْرُخِ الصَّارِخُونَ وَ يَصِحَّ الضَّاجُونَ وَ يَعِجَّ الْعَاجُونَ آيْنَ الْحَسَنِ آيْنَ الْحُسَيْنِ آيْنَ آبْنَاءِ الْحُسَيْنِ صَالِحٌ بَعْدَ صَالِحٍ وَ صَادِقٌ بَعْدَ صَادِقٍ». و بر آنان سزاوار است زاری کنندگان زاری نمایند برای مانند ایشان بایستی اشکها روان گردد و شیون کنندگان شیون کنند ضجّه برآورند و جانسوزان سوز و آه سر دهند که کجاست حسن و کجاست حسین و کجایند پسران حسین صالح پس از صالح و راستگو پس از راستگو. (۱)

## فصل شانزدهم

### شرائط زیارت معشوق



«عَزِيزُ عَلَيَّ اَنْ يَجْرِيَ عَلَيْكَ دَوْنَهُمْ مَا جَرِي هَلْ اِلَيْكَ يَا بَنَ اَحْمَدَ سَبِيْلٌ  
فَتُلْقِي مِنِّي تَرْيِنًا وَ تَرْيِكَ وَ قَدْ نَشَرْتَ لِوَاءِ النَّصْرِ تُرِي اَتْرَانَا نَخْفُ بِكَ وَ  
اَنْتَ تَامُّ الْمَلَأُ».

«سخت است بر من اینکه بر تو جاری شود آنچه بر مردم نمی شود  
آیا بسوی تو ای پسر احمد راهی هست که ملاقات شوی، کجاست که  
ما را ببینی و ما هم تو را، و به حقیقت که پرچم نصر باز شده دیده  
شود، آیا می شود که ما گرداگردت باشیم و تو بر مردم امامت کنی.»<sup>(۱)</sup>

### ای عاشقان جمال و مشتاقان کعبه وصال دوست

افرادی به محضر مبارک امام عصر (عج) شرفیاب شده‌اند و از این  
آب حیات بهره‌مند گردیده‌اند، اما جای بحث است که، آیا این افراد  
دارای خصوصیات منحصر بفردی بودند که به این فیض عظیم نائل



شده‌اند؟ آیا بخاطر اعمال صالح یا درجات علمی و معنوی یا مداومت بر تشرّف شبهای چهارشنبه به مسجد سهله و کوفه و جمکران؟ یا عنایات حضرت، موجب شده است تا به محضر مبارکشان مشرّف شوند؟ و آیا ما هم می‌توانیم از این جرعه‌های حیاتبخش بنوشیم؟

عاشقان را عشق تو کرده است مست عارفان را جام عرفان ده بدست

ای تو هم معشوق و هم عشق هست عشق تو برده است خود ما را ز دست

با دقت در تشرّفات مختلفی که از کتابهای معتبر نقل شده است، روشن می‌شود که، صاحبان آنها، گاه علمای بزرگ، گاه افراد متقی و پرهیزکار، گاهی افراد عادی، و بعضاً اهل سنت و حتی بعضی غیرمسلمان بوده‌اند.

با این ملاحظه معلوم می‌شود که، تشرّف به محضر آن عزیز، اختصاص به قشر و گروهی ندارد، اما آنچه قابل توجه است آنست که، به فکر دیدار آن حضرت بودن، و متوسّل شدن به ایشان در مشکلات، و مصلحت دیدن حضرت، «تا یار که را خواهد و میلش به که باشد»، و اعمال و آداب مخصوص، زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام، موجب شرفیابی به حضورشان و از اسباب قریبه و وسیله‌های عظیمه است. پس شرط اصلی لیاقت ملاقات با آن حضرت، تقوا در سطح عالی است، ولی گاهی به خاطر مصلحت اسلام و مسلمین، چهره نورانی خود را به افراد غیرلایق - حتی غیرشیعه و غیرمسلمان - نیز نشان می‌دهد. «طوبی لِمَنْ لَقِیْهِ وَ طوبی لِمَنْ احبّه وَ طوبی لِمَنْ قال به».

گفتم که روی خوبت، از من چرانه‌بان است      گفتا تو خود حجابی، ورنه زخم عیان است  
 گفتم که از که پرسم، جانا نشان کویت      گفتانشان چه پرسی؟ آن کوی بی نشان است  
 گفتم مرا غم تو، خوشتر ز شادمانی      گفتا که در ره ما، غم نیز شادمان است  
 «فیض کاشانی»

### اعمال و آداب مخصوصه

(اول) سید جلیل ابن باقی در اختیار مصباح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هر که بخواند بعد از هر نماز فریضه این عهد را پس به درستیکه او خواهد دید امام مهدی علیه السلام را در بیداری یا در خواب، و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدا او را از قبر بیرون آورد که در خدمت آن حضرت باشد و حق تعالی به هر کلمه هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار گناه از او محو کند». و آن عهد این است:

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا صَاحِبَ الزَّمَانِ اَیْمَاكَانَ وَ حَیْثَمَا كَانَ مِنْ مَشَارِقِ الْاَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا سَهْلَهَا وَ جَبَلَهَا عَنِّي وَ عَنِ الْوَالِدِیْنَ وَ عَنِ وَلَدِیْ وَ اِخْوَانِی التَّحِیَّهِ وَ السَّلَامِ عَدَدَ خَلْقِ اللّٰهِ وَ زِیْنَةَ عَرْشِ اللّٰهِ وَ مَا اَحْصَاهُ كِتَابُهُ وَ اِحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ، اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُجَدِّدُ لَهٗ فِی صَبِيْحَةِ هٰذَا الْیَوْمِ وَ مَا عَشْتُ فِیْهِ مِنْ اَیَّامِ حَیَاتِیْ عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَیْعَةً لَهٗ فِی عُنُقِیْ لِاِحْوَالِ عَنَّا وَ لَا اَزْوَالِ اَبْدًا، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِنْ اَنْصَارِهِ وَ نَصَارَةِ الذَّابِیْنِ عَنِّهِ وَ الْمُمْتَلِیْنِ لِاَوْامِرِهِ وَ نَوَاهِیْهِ فِیْ اَیَّامِهِ وَ الْمَتَشَهِّدِیْنَ بَیْنَ یَدَیْهِ، اَللّٰهُمَّ فَانْ حَالِ بَیْنِیْ وَ بَیْنَهُ الْمَوْتِ الَّذِیْ جَعَلْتَهُ عَلَیْ عِبَادِكَ حَتْمًا مَقْضِیًّا فَاخْرِجْنِیْ

من قبری مؤترزاً کفنی شاهراً، سیفی مجرداً قناتی، ملبیاً دعوة الداعی فی الحاضر والبادی، اَللّهُمَّ ارنی الطلعة الرشیده والغرة الحمیده واکحل بصری بنظرة منی الیه و عجل فرجه و سهل مخرجه، اَللّهُمَّ اشدد أزره و قو ظهره و طول عمره، وَاَعمر اَللّهُمَّ به بلادک و احی به عبادک فانک قلت و قولک الحق ظهر الفساد والبر و البحر بما کسبت ایدی الناس فَأَظهر اَللّهُمَّ لنا و لیک و ابن بنت نبیک المسمی باسم رسولک صلواتک علیه و اله، حتی لا یظهر بشئی من الباطل الا مزقه و یحقّ الله الحقّ بکلماته و بحققه، اَللّهُمَّ اکشف هذه العُمة عن هذه الأُمَّة بظهوره انهم یرونه بعیداً و نرنه قریباً و صلّی الله علی محمد و آله. (۱)

(دوم) شیخ ابراهیم کفعی در جنّةالواقیه روایت کرده که «هر کس اراده کرده رؤیت یکی از انبیاء و ائمه علیهم السلام یا سایر مردم را در خواب، پس بخواند سوره «والشمس» و «اَنَا انزلناه» و «قل یا ایها الکافرون» و «قل هو الله احد» و «الناس» و «الفلق»، آنگاه بخواند «قل هو الله احد» را صد مرتبه و صلوات بفرستد صد مرتبه، و بخوابد بر طرف راست، پس خواهد دید آن را که قصد کرده است.»

### دستور عارف میرزا جواد آقا ملکی تبریزی علیه السلام

«هر کس بخواهد یکی از ائمه معصومین علیهم السلام را در خواب ببیند باید یک روز روزه بدارد و پس از افطار، پیش از خواب، صد مرتبه «قل هو الله احد» یا «اَنَا انزلناه» و یا هر دو را بخواند.» (۲)

آینه شو جمال پری طلعتان طلب جاروب کن تو خانه و پس میهمان طلب  
 (سوم) شیخ مفید در اختصاص روایت کرده از ابی المعزی از موسی  
 بن جعفر علیه السلام که فرمود: «هر کس که برای او حاجتی است، بسوی  
 خداوند تبارک و تعالی، و اراده کرده که ما را ببیند و مقام و مرتبه خود  
 را بداند، پس غسل نماید سر شب و مناجات کند بـما، یعنی خدا را  
 بتوسط ما، و متوسل شود به حضرت او بوسیله ما که ما را به او  
 بنمایاند و مقام او را در نزد ما به او نشان دهد».

### نسخه عریضه به امام زمان (عج)

محدث نوری در نجم الثاقب این رقعہ را از انیس العابدین نقل  
 فرموده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم تو سلت اليك يا ابا القاسم محمد بن الحسن  
 بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن  
 الحسين بن علي بن ابي طالب النبا العظيم والصراط المستقيم وعصمة  
 اللاجين بأمك سيّدة نساء العالمين و بأبائك الطاهرين و بأمهاتك  
 الطاهرات بيس والقرآن الحكيم والجبروت العظيم و حقيقة الايمان و نور  
 النور و كتاب مسطور ان تكون سفيري الى الله تعالى في قضاء حاجتي».  
 پس حاجت خود را بنویسد و در گِل پاکی بگذارد یا در آب جاری  
 یا چاهی بیاندازد، و در آن حال بگوید: «یا سعید بن عثمان و یا عثمان  
 بن سعید أو صلاً قِصتی إلى صاحب الزّمان صلوات الله عليه».

## فصل هفدهم

### ملاقات با طاووس بهشت



«السَّلَامُ عَلَى السَّيْفِ الشَّاهِرِ وَالْقَمَرِ الزَّاهِرِ وَالتَّوْرِ الْبَاهِرِ السَّلَامُ عَلَى شَمْسِ الظُّلَامِ وَبَدْرِ التَّمَامِ السَّلَامُ عَلَى رَبِيعِ الْأَنَامِ وَنَضْرَةِ الْأَيَّامِ السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الصَّمْصَامِ».

سلام بر صاحب شمشیر کشیده و بر ماه تابان و نور درخشان، سلام بر آفتاب شام ظلمانی و ماه تمام ایمان، سلام بر بهار اهل عالم و صفا و شادی بخش روزگار. (۱)

#### (حکایت اول) تشرّف علی بن مهزیار اهوازی

شیخ الطائفه رحمته الله در کتاب غیبت می نویسد: جماعتی از دانشمندان از تلعبری از احمد بن علی رازی از علی بن حسین و او از مردی از اهل قزوین و او از حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی روایت نموده که گفت: از علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی درباره

بازماندگان امام عسکری علیه السلام پرسیدم: علی بن مهزیار گفت: برادر مطلب بزرگی را پرسیدی، «من بیست مرتبه به حج بیت الله مشرف گشته‌ام، در تمام این سفرها قصد دیدن امام زمان علیه السلام بود ولی راه بجائی نبردم تا آنکه شبی در بستر خوابیده بودم، دیدم کسی می‌گوید: ای علی بن ابراهیم! خداوند بتو فرمان داده که امسال نیز حج کنی، چون موسم حج رسید رهسپار گشتم در مدینه اثری از او نیافتم تا آنکه بقصد مکه از مدینه خارج شدم به جحفه رسیدم در مسجد جحفه نماز گذاردم، سپس به مکه رفتم، شبی در اثنای طواف، جوان زیبای خوش بوئی را دیدم که به آرامی راه می‌رود و طواف می‌کند، نزد او رفتم، پرسید: از کجائی؟ گفتم: از اهل عراق هستم، پرسید کدام عراق؟ گفتم: اهواز، پرسید، خضیب را می‌شناسی؟ گفتم: خدا رحمت کند، فرمود: خدا او را رحمت فرماید که شبها را بیدار بود و بسیار بدرگاه خداوند می‌نالید و پیوسته اشکش جاری بود، سپس پرسید: علی بن ابراهیم مهزیار را می‌شناسی؟ گفتم: من هستم، گفت: خدا ترا نگهدارد، علامتی را که میان تو و امام عسکری علیه السلام بود چه کردی؟ گفتم: نزد من است، دست در جیب بردم و آن را درآوردم، وقتی دید، دیگانش پُر از اشک شد و زار زار گریست، آنگاه فرمود: ای پسر مهزیار: خداوند بتو اذن می‌دهد به جائی که رحل اقامت افکنده‌ای برو، و صبر کن تا شب فرا رسد سپس برو بجانب (شعب بنی عامر) که مرا خواهی دید، به منزل رفتم ااثم را سوار شتر کردم تا به شعب بنی عامر رسیدم، دیدم همان جوان ایستاده و بانگ می‌زند

که ای ابوالحسن بیا نزد من! چون رفتم سلام کرد و گفت:

ای برادر با ما راه بیا، رفتیم تا از کوه‌های عرفات و منی گذشته، بعد به میان کوه‌های طائف رسیدیم، چون صبح کاذب دمید، فرمود تا پیاده شدم و نماز شب خواندم سپس امر نمود که سجود کنم و تعقیب بخوانم، نمازش را تمام کرد و حرکت نمودیم تا آنکه قلعه کوه طائف پیدا شد، پرسید: آیا چیزی می‌بینی؟ گفتم: آری تل ریگی می‌بینم که خیمه‌ای بر بالای آنست و نور از داخل آن می‌درخشد، گفت: امید و آرزوی تو در آنجاست، رفتیم تا به پائین کوه آمدیم، گفت: پیاده شو که در اینجا سرکشان ذلیل و جباران خاضع می‌گردند، آنگاه گفت: مهار شتر را رها کن، گفتم: بدست کی بدهم؟ گفت: اینجا حرم قائم آل محمد صلی الله علیه و آله کسی جز افراد باایمان بدینجا راه نمی‌یابند، با او رفتم تا نزدیک چادر رسیدیم، او به درون چادر رفت، سپس گفت: داخل شو که در اینجا جز سلامتی چیزی نیست وارد چادر شدم، و آن حضرت را دیدم که نشسته و دو بردیمانی پوشیده، قسمتی از یکی را روی دوش انداخته است، اندامش در لطافت مانند گل بابونه و رنگ مبارکش در سرخی همچون گل ارغوانی که قطراتی از عرق مثل شبنم بر آن نشسته باشد ولی چندان سرخ نبود، قد مبارکش مانند درخت بان یا چوبهٔ ریحان بود، و برگونه راستش خالی مانند پارهٔ مشکی بود که بر روی عنبر کوبیده قرار داد، سلام نمودم و جوابی بهتر شنیدم و احوال مردم عراق را پرسید، عرض کردم: آقا! مردم عراق در کمال ذلت بسر می‌برند و میان سایر مردم خوارند، فرمود: پسر مهزیار

روزی فرا می‌رسد که شما بر آنان مسلط گشته و مالک آنها باشید چنانکه امروز آنها بر شما مسلط شده‌اند، عرض کردم: آقا! جای شما از ما دور و آمدنتان بطول انجامیده است، فرمود: پسر مهزیار! پدرم ابو محمد علیه السلام از من پیمان گرفت که مجاور قومی نباشم که خداوند بر آنها غضب نموده و در دنیا و آخرت مورد نفرت و مستحق عذاب دردناک هستند، و امر فرمود: که جز در کوههای سخت و بیابانهای هموار نمانم، بخدا قسم مولای شما (امام عسکری علیه السلام) خود رسم تقیّه پیش گرفت و مرا نیز امر به تقیّه فرمود، و من اکنون در تقیّه بسر می‌برم تا روزی که خداوند بمن اجازه دهد و قیام کنم، عرض کردم: آقا! چه وقت قیام میفرمائی؟ فرمود: موقعی که راه حج را بروی شما بستند و خورشید و ماه در یکجا جمع شوند و نجوم و ستارگان در اطراف آن بگردش درآیند، عرض کردم: یا بن رسول الله! این علائم کی خواهد بود؟ فرمود: در فلان سال «دابة الارض» در بین صفا و مروه قیام کند در حالیکه عصای موسی و انگشتر سلیمان با او باشد و مردم را بسوی محشر سوق دهد (دابة الارض یعنی متحرک در روی زمین که مقصود حضرت است)، علی بن مهزیار افزود که: چند روز در خدمت حضرت ماندم و بعد از رخصت به منزل برگشتم».

ز آتش دل سوزم و در سیل اشکم غوطه‌ور      کس غریقِ همچو من دیده ز آتش شعله‌ور  
شوق روی انورت آرد شگفتیها ببار      از ظهور طلعتت گردد زمستانها بهار



### (حکایت دوم) تشرّف مقدس اردبیلی

جماعتی از علماء از سید فاضل میرعلام (شاگرد مقدس اردبیلی) برای من (علامه مجلسی) حکایت کردند که گفت: «در یکی از شبها در صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین بودم آن موقع قسمت عمدۀ شب گذشته بود در اثنائیکه در صحن گردش می کردم دیدم شخصی از مقابل من به طرف حرم منور امیرالمؤمنین می رود وقتی نزدیک رفتم دیدم استاد بزرگوارم مولانا احمد اردبیلی است (ملا احمد اردبیلی نجفی متوفی سال ۹۹۳ مشهور به مقدس اردبیلی) من خود را از وی پنهان نگاه داشتم تا اینکه بطرف درب حرم آمد در بسته بود ولی به مجرّد رسیدن او در باز شد و او داخل حرم گردید شنیدم که سخن می گوید مثل اینکه با کسی توگوشی حرف می زند، آنگاه از حرم بیرون آمد و در بسته شد من هم از عقب سر او رفتم، تا از شهر نجف خارج شد و به سمت مسجد کوفه رفت، من دنبال او بودم ولی او مرا نمی دید، همین که وارد مسجد کوفه گردید، رفت به سمت محرابی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا شهید شد، و مدّتی در آنجا ایستاد، سپس برگشت و از مسجد بیرون آمد و آهنگ نجف کرد. من همچنان پشت سر او بودم تا اینکه رسیدیم نزدیک مسجد حنانه، در آنجا سرفه ام گرفت بطوریکه نتوانستم خودداری کنم، وقتی صدای سرفه مرا شنید برگشت نگاهی بمن کرد و مرا شناخت، پرسید: تو میرعلام هستی؟ گفتم: آری، گفت: اینجا چه می کنی؟ گفتم: از موقعی که شما وارد صحن مطهر شدید تاکنون همه جا با شما

بوده‌ام، شما را به صاحب این قبر مطهر قسم می‌دهم آنچه امشب بر شما گذشت از اول تا آخر به من اطلاع دهید، گفت: می‌گویم ولی باین شرط که تا من زنده‌ام، بکسی نگوئی! وقتی بوی اطمینان دادم، فرمود: در پاره‌ای از مسائل علمی فکر می‌کردم و حل آن برایم می‌نمود، بدلم گذشت که بروم خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و حل آن مشکل را از آن حضرت بخواهم، موقعی که بدر حرم رسیدم چنانکه دیدی، در بسته برویم گشوده شد، و داخل حرم گردیدم، و از خداوند مسئلت نمودم که شاه ولایت جواب سئوالم را بدهد، ناگهان صدائی از قبر منور شنیدم که فرمود: برو به مسجد کوفه و از قائم ما سؤال کن، زیرا او امام زمان تو است، من هم آمدم پهلوی محراب و آن حضرت را آنجا دیدم، مسئله خود را پرسیدم و حضرت جواب آنرا مرحمت فرمود و اینک به منزل برمی‌گردم».

(در لمعات الأنوار دارد که: مقدّس شبی از برای وضو، نماز شب دلو آب را در چاهیکه در صحن نجف بود داخل نمود که آب بکشد وقتی که دلو را بالا کشید دید تمام آن مملوّ از دینار و درهم است پس دلو را در چاه ریخته، عرض کرد: الهی احمد از تو آب می‌خواهد نه طلا و نقره).

### (حکایت سوم) تشرف محمد بن عیسی بحرینی

موقعیکه شهر بحرین در تصرف فرنگیان بود شخصی از مسلمین را به حکومت آنجا گماشت که این والی مرد ناصبی بود. بعلاوه وزیری

داشت که تعصّبش از والی بیشتر بود، وزیر نسبت به اهل بحرین که دوستدار اهل بیت علیهم السلام بودند، اظهار دشمنی می کرد و برای نابودی به آنها حيله ها می کرد. یکروز در حالیکه اناری در دست داشت نزد والی رفت، والی دید بر روی پوست انار نوشته است: لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول الله، و دید که بطور طبیعی در پوست انار نوشته شده، پس در شگفت ماند!

والی به وزیر گفت: این دلیل روشنی است بر ابطال مذهب رافضی ها (شیعیان)، نظر تو درباره مردم بحرین چیست؟ وزیر گفت: این جماعت متعصّب می باشند و منکر دلائل هستند، امر کن آنها را حاضر نمایند و این انار را به آنها نشان بده، اگر پذیرفتند و به مذهب ما درآمدند شما ثواب فراوان برده اید، و چنانچه نپذیرفتند آنها را در قبول یکی از سه چیز مخیر گردان، یا حاضر شوند با ذلت مثل یهود و نصاری جزیه بدهند، و یا جوابی برای این دلیل بیاورند، و یا اینکه مردان آنها کشته شوند و زنان و اولادشان اسیر گردند و اموالشان را به غنیمت گیریم، والی رأی وزیر را مورد تحسین قرار داد و فرستاد علماء شیعه بحرین را احضار نمود و انار را به آنها نشان داد و مخیر به یکی از سه چیز نمود، چون آنها انار را دیدند سخت متحیر گشتند و نتوانستند جواب شایسته ای بدهند.

سپس بزرگان به والی گفتند: سه روز به ما مهلت بده شاید بتوانیم جوابی بیاوریم والا میان ما حکم کن، والی هم مهلت داد، رجال بحرین بنا گذاشتند که از میان صلحا بحرین ده نفر را و از میان آن ده

نفر هم سه نفر را انتخاب کنند، چون چنین کردند به یکی از آن سه نفر گفتند تو امشب را برو بیابان و تا صبح مشغول عبادت باش و از خداوند بوسیله امام زمان علیه السلام یاری بخواه، او هم رفت و شب را به صبح آورد و چیزی ندید، شب دوم هم نفر دوم را فرستادند و او نیز چیزی ندید، آنگاه نفر سومی که مردی پاک سرشت و دانشمند بنام محمد بن عیسی بود با سرو پای برهنه روی به بیابان نهاد، شب تاریکی بود، محمد بن عیسی تمام شب را مشغول دعا و گریه بود که شیعیان را از آن بلیه رهایی بخشد و متوسل به صاحب الزمان گردید، در آخر شب ناگاه مردی می گوید ای محمد بن عیسی چه شده که تو را بدین حالت می بینم و برای چه به این بیابان آمده ای؟ گفت: ای مرد مرا بحال خود واگذار، من برای کار مهمی بیرون آمده ام که آن را جز برای امام خود نمی گویم و شکوه آن را نزد کسی می برم که این راز را بر من آشکار سازد، گفت: ای محمد بن عیسی! من صاحب الامر هستم، مقصودت را بگو، گفت: اگر تو صاحب الامر می باشی داستان مرا میدانی، فرمود: آری، تو بخاطر مشکلی که انار برای شما ایجاد کرده و مطلبی که بر آن نوشته شده و تهدیدی که والی نموده است به بیابان آمده ای!

محمد بن عیسی وقتی این را شنید بطرف او رفت و عرض کرد: آری ای آقای من! شما میدانید که ما چه حال داریم شما امام و پناهگاه ما می باشید و قادر هستید که این خطر را از ما برطرف سازید، بداد ما بررسی! حضرت فرمود: ای محمد بن عیسی، وزیر ملعون

درخت اناری در خانه خود دارد قالبی از گل بشکل انار در دو نصف ساخته و توی هر نصفی از آن قسمتی از آن کلمات را نوشته است، آنگاه آن قالب گلی را روی انار نهاده و در وقتیکه انار کوچک بود توی آن گذاشته و آنرا محکم بسته است، آن گاه به مرور که انار بزرگ شده، آن نوشته در پوست انار تأثیر بخشیده تا به این صورت درآمد است! فردا میروی نزد والی و بوی میگوئی، جواب تو را آورده‌ام ولی حتماً باید در خانه وزیر باشد وقتی بخانه وزیر رفتید به سمت راست خود نگاه کن که غرفه‌ای می‌بینی، آنگاه بوالی بگو، جواب تو در همین غرفه است، وزیر می‌خواهد از نزدیک شدن به غرفه سرباززند ولی تو اصرار کن و سعی کن که از آن بالا بروی، وقتی دیدی وزیر خودش بالا رفت تو هم با او بالا برو، و او را تنها مگذار مبادا از تو جلو بیافتد! هنگامی که وارد غرفه شدی در دیوار آن سوراخی می‌بینی که کیسه سفیدی در آن است، آنرا بردار که خواهی دید قالب گلی انار که برای این نقشه ساخته است در آن کیسه است، سپس آنرا جلو والی نهاده و انار معهود را در آن بگذار تا حقیقت مطلب برای او روشن گردد! و نیز بوالی بگو: ما معجزه دیگری هم داریم و آن اینکه داخل این انار جز خاکستر و دود چیزی نیست، اگر می‌خواهی صحت آنرا بدانی، بوزیر بگو آنرا بشکند، وقتی وزیر آنرا شکست دود و خاکستر آن بصورت و ریش او می‌پرد، محمد بن عیسی بسیار مسرور گردید، و دست مبارک امام علیه السلام را بوسید و با شادی مراجعت نمود، چون صبح شد، رفتند بخانه والی، و همانطور که امام علیه السلام دستور داده بود عمل کرد، سپس

والی رو کرد به محمد بن عیسیٰ و پرسید چه کسی این را بتو خبر داد؟  
گفت: امام زمان ما و حجّت پروردگار، پرسید امام شما کیست؟ او هم  
یک یک ائمه علیهم السلام را بوی معرفی کرد تا به امام زمان علیه السلام رسید، والی  
گفت: دستت را دراز کن تا من گواهی دهم که نیست خدائی مگر  
خداوند یگانه و اینکه محمد بنده و پیامبر اوست، خلیفه بلافصل بعد  
از او امیرالمؤمنین علیه السلام است، آنگاه اقرار به تمام ائمه علیهم السلام تا آخر آنها  
نمود و ایمانش نیکو گشت، سپس دستور داد وزیر را به قتل رساندند و  
از مردم بحرین معذرت خواست، و آنها را گرامی داشت.

\*\*\*

دلبری دارم که از صاحب‌دلان دل می‌برد  
غمزه‌ای مشکل گشادارد که مشکل می‌برد  
گر به دریای غمش دلدادگان از جان زنند  
دست آن گیرد و یکسر به ساحل می‌برد  
گر نقاب از چهره گیرد آن نگار نازنین  
پرتو رخساره‌اش دل‌های مایل می‌برد

\*\*\*

وَقُلِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَى الْوَرَى  
نَصّاً بِهِ نَطَقَ الْكِتَابُ الْمُنَزَّلُ  
وَخِلَافَةٌ مَا إِنَّ لَهَا لَوْلَمَ تَكُنْ  
مَنْصُوصَةٌ عَنِ جِيدِ مَجْدِكَ مَعْدِلُ

\*\*\*

عَجَباً لِهَدْيِ الْأَرْضِ يُضْمِرُ تُرْبُهَا  
أَطْوَادَ مَجْدِكَ كَيْفَ لَا تَنْزَلُزُلُ  
عَجَباً لِأَمْلاكِ السَّمَاءِ يَفُوتُهَا  
نَظْرًا لِوَجْهِكَ كَيْفَ لَا تَنْهَيْلُ  
يَا أَيُّهَا النَّبَأُ الْعَظِيمُ فَمُهْتَدٍ  
فِي حُبِّهِ وَغُوَاةُ قَوْمٍ جُهَلُ  
يَا أَيُّهَا النَّارُ الَّتِي شَبَّ السَّنَا  
مِنْهَا لِمُوسَى وَالظَّلَامُ مَجَلُّ  
يَا فُلُكَ نُوحٍ حَيْثُ كُلُّ بَسِيطَةٍ  
بَحْرٌ يَمُورُ وَكُلُّ بَحْرِ جَدُولُ

يَا وَارِثَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَالْحِكْمِ الَّتِي لَا تُعْقَلُ  
لَوْلَاكَ مَا خُلِقَ الزَّمَانُ وَلَا دَجِي غِبَّ ابْتِلَاجِ الْفَجْرِ لَيْلُ اللَّيْلِ  
إِنْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ فِيهِ الْهُدَى حَقًّا فَحُبُّكَ بَابُهُ وَالْمَدْخَلُ (۱)

«و بگو: سلام بر تو ای والی عالم امکان و ای صاحب اختیار خلق که به تصریح رسول خدا و نص کتاب مُنَزَّل حائز خلافتی گشتی که اگر تصریحی نیز در بین نبود غیر از مقام مَجْد و فضل تو کسی را لیاقت آن نبود. عجیب است از روش زمین که خاکش کوههای مَجْد و عظمت تو را در خود پنهان کرده چگونه متزلزل نمی شود. شگفت است از فرشتگان آسمان که از ادراک لقای تو محروم مانده اند چگونه همچون خاک، پراکنده و پاشیده نمی شوند؟!»

ای نَبَأَ عَظِيمِ که جمعی در محبّت تو راه سعادت پیموده و گروهی در غوایت و جهل و گمراهی درآمدند. ای آتشی که به آن موسی بن عمران در شب تار وادی ایمن نور گرفت و شعاع آن از شجره بالا رفته آن وادی ظلمانی را تبدیل به یک صحنه روشنائی نمود. ای کشتی نوح در آن وقتی که بسیط زمین به دریائی مَوَاج مبدّل شد که دریاها نسبت به آن آب پهناور چون نهر کوچکی می نمودند.

ای وارث تورات و انجیل و قرآن و رموز و حکمت‌های غیر قابل ادراک بشر و مَلَك. اگر تو نبودی زمان خلق نمی شد و تاریکی شب تار پس از روشنائی صبح صادق نبود. اگر در دین محمد ﷺ هدایتی

باشد حقاً محبت تو در ورود و مدخل آن خواهد بود».

وَلَقَدْ جَهِلْتُ وَ كُنْتُ أَخَذَقَ عَالِمٍ      أَغْرَارُ عَزْمِكَ أَمْ حُسَامُكَ أَقْطَعُ  
وَلَقَدْتُ مَعْرِفَتِي فَلَسْتُ بِغَارِفٍ      هَلْ فَضْلُ عِلْمِكَ أَمْ جَنَابُكَ أَوْسَعُ

\*\*\*

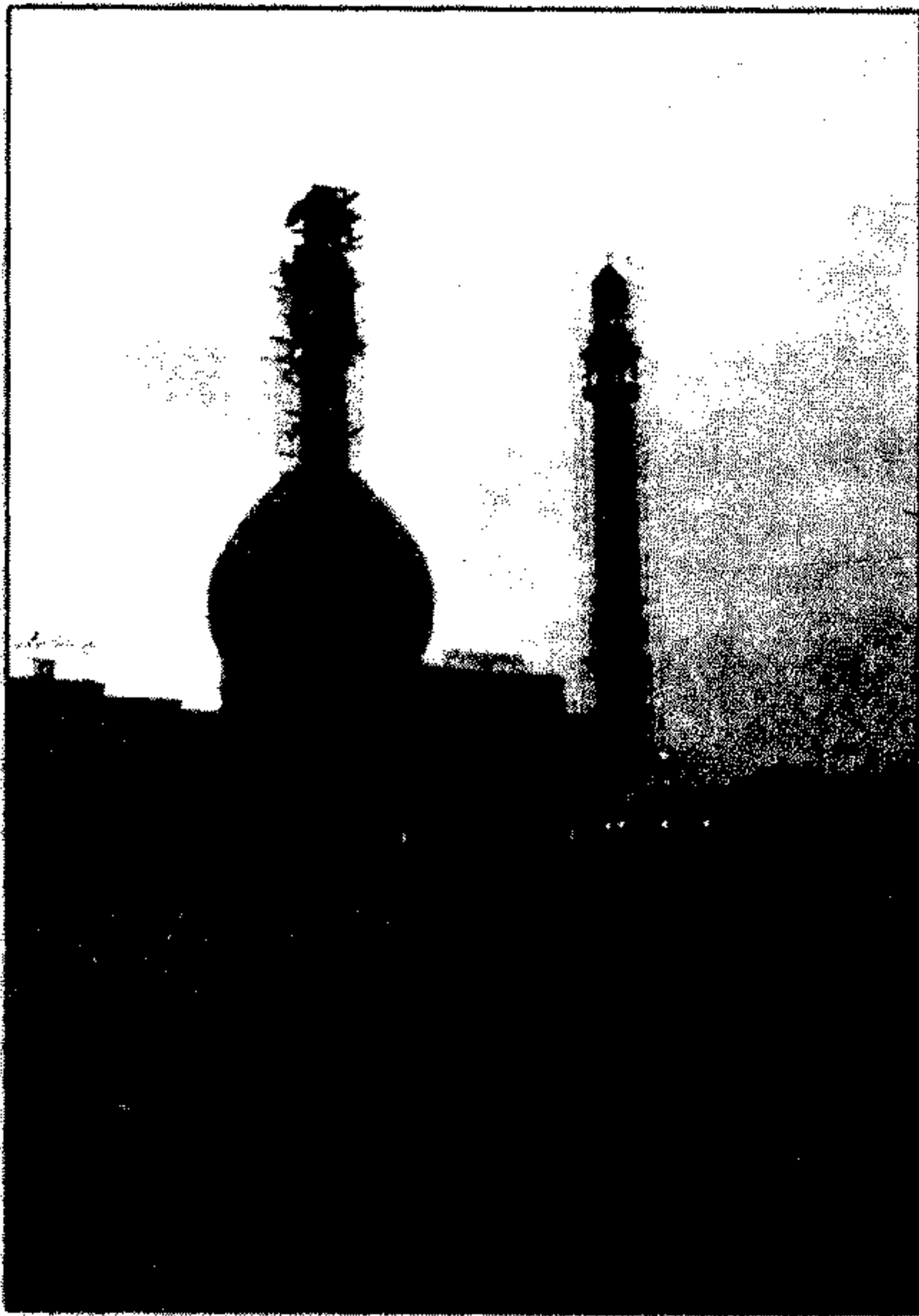
وَاللَّهِ لَوْلَا حَيْدَرٌ مَا كَانَتْ      الدُّنْيَا وَلَا جَمَعَ الْبَرِيَّةَ مَجْمَعُ

\*\*\*

وَ إِلَيْهِ فِي يَوْمِ الْمَعَادِ حِسَابُنَا      وَ هُوَ الْمَلَاذُ لَنَا غَدًا وَالْمَفْزَعُ<sup>(۱)</sup>

«و سوگند به خدا که حقاً من نمی دانم - در حالی که حاذق ترین دانشمندان هستم که آیا لب برنده شمشیر عزم و اراده و همت تو برنده تر است؟ یا شمشیر دست تو قاطع تر و برنده تر است؟! من دیگر علم و عرفان خود را گم کرده ام! و هیچ نمی دانم که: آیا فضل و سرشار بودن پایه علم تو وسیع تر است؟ یا وسعت زمین های اطراف منزل تو، که محل بهره مند شدن مردم از دریای واسع فیض کرم تو؟! سوگند بخدا که اگر حیدر نبود اصلاً دنیا نبود و برای خلائق هیچ گونه مجمعی نبود، و حساب ما در روز قیامت بسوی اوست، و اوست ملاذ و ملجأ ما و کهف و پناهگاه ما در فردای قیامت».





### (حکایت چهارم) تشرف حسن بن مثله جمکرانی

در نجم الثاقب و مونس الحزین نقل شده که: شیخ عقیف حسن بن  
مثله جمکرانی فرمود: «من در شب سه شنبه هفدهم ماه رمضان سال  
۳۹۳ قمری در منزل خود در قریه جمکران خوابیده بودم، ناگهان در  
نیمه‌های شب جمعی به در خانه من آمدند، و گفتند: برخیز که  
صاحب الزمان علیه السلام تو را طلب می‌کند، خواستم در آن تاریکی پیراهنم  
را بردارم؛ گویا اشتباه کرده بودم که از خارج منزل از همان جمعیت  
صدائی آمد که می‌گفت: آن پیراهن تو نیست به تن مکن، تا آنکه  
پیراهن خود را پوشیدم، باز خواستم شلوارم را بپوشم، دوباره صدائی  
آمد که آن شلوار تو نیست، آن را گذاشتم و شلوار خودم را پوشیدم، و

دنبال کلید در منزل می‌گشتم که صدائی آمد اَلْبَابُ مَفْتُوحٌ در منزل باز است، وقتی آمدم، دیدم جمعی از بزرگان ایستادند و منتظر من هستند به آنها سلام کردم، جواب دادند، و به من مرحبا گفتند، من در خدمت آنها به جایی که الان مسجد جمکران است، رفتم، دیدم در آن بیابان تختی گذاشته شده و روی تخت فرش افتاده و بالشهایی گذاشته شده، و جوانی تقریباً سی ساله بر آن بالشها تکیه کرده و پیرمردی در خدمتش نشسته و کتابی در دست گرفته و برای آن جوان می‌خواند، و بیشتر از شصت نفر در اطراف آن تخت مشغول نمازند، و این افراد بعضی لباس سفید و بعضی لباس سبز دارند، آن پیرمرد که حضرت علیه السلام بود مرا در خدمت آن جوان که امام عصر علیه السلام بود نشانند، و حضرت مرا به نام صدا زد و فرمود: حسن مثله، میروی به حسن مسلم می‌گوئی، تو چند سال است که این زمین را آباد کرده و زراعت می‌کنی، از این به بعد دیگر حق نداری در این زمین زراعت کنی و آنچه تا به حال از این زمین استفاده کرده‌ای، باید بدهی تا در این زمین مسجدی بنا کنیم!

و به حسن مسلم بگو این زمین شریفی است خدایتعالی این زمین را بر زمینهای دیگر برگزیده است، و چون تو این زمین را ضمیمه زمین خود کرده‌ای، خدایتعالی دو پسر جوان تو را از تو گرفت، ولی تو تنبیه نشدی، و اگر از این کار دست نکشی، خدا تو را به عذابی مبتلا کند که فکرش را نمی‌کردی!

من گفتم: ای مولای من، باید نشانه‌ای داشته باشم تا مردم حرف مرا قبول کنند، فرمود: ما برای تو نشانه‌ای قرار می‌دهیم، تو سفارش ما را برسان و به نزد سید ابوالحسن برو و بگو: با تو بیاید و آن مرد را

حاضر کند و منافع سالهای گذشته این زمین را از او بگیرد و بدهد تا مسجد را بنا کنند، و بقیه مخارج مسجد هم از رَهَق به ناحیه آردهال که ملک ماست، بیاورد و مسجد را تمام کنند، و نصف رَهَق را وقف این مسجد کردیم تا هر سال درآمد آن را برای تعمیرات و مخارج مسجد بیاورند، و به مردم بگو به این مسجد توجه و رغبت زیادی داشته باشند و آن را عزیز دارند، و بگو اینجا چهار رکعت نماز بخوانند که دو رکعت به عنوان تحیت مسجد است، به این ترتیب که، در هر رکعت بعد از حمد هفت مرتبه «قل هو الله احد» و تسبیح رکوعها و سجدها هر یک هفت مرتبه است، و دو رکعت دوم را به نیت نماز صاحب الزمان علیه السلام بخوانند، به این ترتیب که، در هر رکعت در سوره حمد جمله «ایاک نعبد و ایاک نستعین» را صد مرتبه بگویند، و تسبیح رکوعها و سجدهها را نیز هفت مرتبه، و نماز را سلام دهند.

بعد از نماز تهلیل (لا اله الا الله) بگوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام، و سر به سجده نهد و صد بار صلوات بر محمد و آلش علیهم السلام بفرستد، سپس فرمود: «فَمَنْ صَلَّىٰ فِيهَا فَكَانَتْهَا صَلَّيٰ فِي الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» کسی که این دو رکعت نماز را در اینجا بگذارد مثل کسی است که در کعبه نماز خوانده است.

حسن مثله گوید: چون این سخنان شنیدم با خودم گفتم، گویا این موضع است که تو می پنداری انما هذا المسجد للامام صاحب الزمان، و اشارت به جوان کردم، پس آن جوان به من اشارت کرد که برو، من مقداری راه آمدم که صدایم زدند و فرمودند: در گله جعفر کاشانی

چوپان، بُزی است که تو باید آنرا بخری، اگر مردم قریه (جمکران) پولش را دادند بخر، و الاً باز هم از پول خودت بخر، و فردا شب که شب هیجدهم رمضان است آن بُز را در اینجا بکش، و گوشتش را اگر بهر بیماری که مرضش سخت باشد و کسی که علت دیگری داشته باشد، بدهی، خدایتعالی او را شفا می دهد، و آن بُز ابلق مویهای زیادی دارد و هفت علامت در او است که سه علامت در طرفی، و چهار علامت در طرف دیگر او است، باز مرخص شدم، دوباره مرا صدا زدند و فرمودند: ما هفتاد روز یا هفت روز دیگر در اینجا هستیم، اگر بر هفت روز حمل کنی، شب بیست و سوم می شود و شب قدر است، و اگر بر هفتاد روز حمل کنی شب بیست و پنجم ذیقعدة است که شب بسیار بزرگی است، بهر حال به منزل رفتم و تا صبح در فکر این جریان بودم، صبح نمازم را خواندم، و به نزد علی المنذر رفتم و قصه را برای او نقل کردم، او به همراه من به همان محلی که شب گذشته مرا برده بودند، آمد، دیدم نشانه و علامتی که از امام زمان علیه السلام باقی مانده در محل مسجد، زنجیرها و میخهایی است که در آنجا ظاهر است، سپس با هم خدمت سید ابوالحسن الرضا رفتیم، وقتی به در خانه آن سید جلیل رسیدیم، دیدیم، خدمتگزارش منتظر ماست، پرسیدند: تو اهل جمکرانی؟ گفتم: بله، گفتند: سید ابوالحسن از سحرگاه منتظر شماست، من خدمتش رسیدم، سلام کردم، جواب خوبی به من داد و احترام گذاشت و فرمود: ای حسن مثله شب گذشته در عالم رؤیا شخصی به من گفت، مردی از جمکران به نام حسن مثله نزد تو

می آید هر چه گفت، حرفش را قبول کن و به او اعتماد کن که سخن او سخن ماست، من از خواب بیدار شدم و از آن ساعت تا بحال منتظر تو هستم! من جریان را شرح دادم.

او دستور داد اسبها را زین کنند و ما سوار شدیم و حرکت کردیم به نزدیک قریه جمکران رسیدیم، جعفر چوپان را دیدم، من میان گوسفندان او رفتم دیدم آن بُز با جمیع خصوصیاتیکه فرمودند، در عقب گله می آید، آنرا گرفتم و تصمیم داشتم پول آن را بدهم، جعفر قسم خورد که من تا به امروز این بُز را در میان گوسفندان ندیده بودم و امروز هم هر چه خواستم او را بگیرم نتوانستم ولی نزد شما آمد و آن را گرفتید!

من بُز را به محل مسجد بردم و کشتم، و سید ابوالحسن الرضا دستور فرمودند که حسن مسلم را حاضر کردند و او هم منافع سالهای گذشته زمین را پرداخت و زمین را تحویل داد، مسجد را ساختند و سقف آن را با چوب پوشانیدند، و سید ابوالحسن الرضا آن زنجیرها و میخها را در منزل خود گذاشت و بوسیله آن بیماران شفا می یافتند، من هم از گوشت آن بُز بهر مریضی که می دادم شفا می گرفته، بعد از وفات سید ابوالحسن الرضا آن زنجیرها و میخها مفقود شده است!».

### (حکایت پنجم) تشرّف علامه بحر العلوم

جناب مولای سلماسی (طاب ثراه) گوید: شخصی از سید (علامه بحر العلوم) پرسیدند در رابطه با مکان رؤیت غراء امام عصر عجل الله در

غیبت کبری، سید ساکت شد و سر را بزیر انداخت و خود را مخاطب کرد و آهسته میفرمود که، چه بگویم در جواب او، و حال آنکه آن حضرت مرا در بغل کشید و به سینه خود چسباند، و وارد شده تکذیب مدعی رویت در غیبت! جناب مولای سلماسی گفت: «روزی در مکه معظمه بر سید وارد شدم و عادت سید بر این بود که صبح طولانی دور کعبه می کرد و به خانه می آمد و در اطاق خودش می رفت پس قلیانی می کشید، آنگاه در اطاق دیگر می نشست و شاگردانش از هر مذهبی جمع می شدند، و برای هر صنف بطریق مذهبش درس می گفت، آن روز قلیان را حاضر کردم که ناگاه کسی دَر را کوبیده پس سید بشدت مضطرب شد و به من گفت: قلیان را بگیر و از اینجا بیرون ببر و خود بشتاب برخاست و رفت نزدیک دَر، و دَر را باز کرد، پس شخص جلیلی به هیئت اعراب داخل شد و نشست دَر اطاق سید، و سید در نهایت ذلت و ادب در دم دَر نشست، پس ساعتی نشستند و با یکدیگر سخن می گفتند، آنگاه برخاست پس سید بشتاب برخاست و دَر خانه را باز کرد و دستش را بوسید، و او را بر ناقه که آن را دَر خانه خوابانیده بود سوار کرد و او رفت، و سید رنگ پریده شده بازگشت و براتی بدست من داد و گفت: این حواله ایست بر مرد صرافی که در کوه صفاست برو نزد او و بگیر از او آنچه بر او حواله شده، پس آن را گرفتم و بردم آنرا نزد همان مرد، چون برات را گرفت بوسید و گفت، برو چند حمال بیاور، پس رفتم و چهار حمال آوردم پس بقدری که آن چهار نفر قوت داشتند ریال فرانسه آورد و ایشان برداشتند، پس

حمالها آن ریالها را آوردند پس روزی رفتم نزد آن صراف که از حال او جويا شوم و اینکه آن حواله از کی بود؟ پس نه صرافى دیدم و نه دکانى، پس از کسی که در آنجا بود پرسیدم از حال صراف، گفت: مادر اینجا هرگز صرافى ندیده بودیم و در اینجا فلان مى نشیند، پس دانستم که این از اسرار ملک علام بوده است.

### (حکایت ششم) تشرّف شیخ حسین آل رحیم نجفی

شیخ هادی کاظمی معروف به آل طالب نقل می کرد که: «مرد مؤمنی در نجف اشرف از خانواده معروف به آل رحیم که او را شیخ حسین رحیم می گفتند، او مبتلا به مرض سینه و سرفه بود که با آن خون بیرون می آمد و با این حال در نهایت فقر و پریشانی بود و مالک قوت روز نبود و غالب اوقات از اعراب بادیه نشین کمک می گرفت هر چند که جو باشد، و با این مرض و فقر دلش مایل شد به زنی که از اهل نجف بود، و هر چند او را خواستگاری می کرد به جهت فقرش کسان آن زن اجابت نمی کردند، و از این جهت نیز در غم شدیدی بود و چون مرض و فقر و مایوسی از تزویج آن زن، کار را بر او سخت ساخت، عزم کرد بر کردن آنچه معروفست در میان اهل کوفه که، هر که را امر سختی روی دهد چهل شب چهارشنبه مواظبت کند رفتن به مسجد کوفه را که ملاقات کند حضرت حجّت علیه السلام را، و مقصدش به او خواهد رسید، شیخ حسین گفت که، من چهل شب چهارشنبه بر این عمل مواظبت کردم چون شب چهارشنبه آخر شد، و آن شب تاریکی بود از

شبهای زمستان و باد تندی می وزید که با او بود، اندکی باران، و من نشسته بودم در دگه که داخل در مسجد است و آن دگه شرقیه مقابل در اول است، و متمکن از دخول در مسجد نبودم بجهت خونی که از سینه می آمد و چیزی هم نداشتم که سرما را از من دفع کند، دلم تنگ و اندوهم زیاد شد، و دنیا در چشمم تاریک شد، آتش روشن کرده بودم به جهت گرم کردن قهوه که با خود از نجف آورده بودم و بسیار کم بود که ناگاه شخصی از سمت در اول مسجد متوجه من شد، چون از دور او را دیدم مکدر شدم و گفتم که این اعرابیست از اهالی اطراف مسجد آمده نزد من که قهوه بخورد و من امشب بی قهوه می مانم، در این فکر بودم که او به من رسید و سلام کرد و نام مرا برد و در مقابل من نشست، تعجب کردم از دانستن نام مرا، و گمان کردم که او از آنهاییست که در اطراف نجفند، و من گاهی برایشان وارد می شدم، پس پرسیدم که از کدام طایفه عربیست؟ فرمود: از بعض ایشانم، پس اسم هر یک از طوایف عرب بردم، فرمود: نه، پس از روی استهزاء گفتم: آری تو از طریطره، (لفظی بی معنا) پس از سخن من تبسم نمود و فرمود: بر تو حرجی نیست، من از هر کجا باشم تو را چه محرک شده که به اینجا آمدی؟ گفتم: بتو هم نفعی ندارد، فرمود: چه ضرر دارد بتو که مرا خبر دهی، پس از حُسن اخلاق و شیرینی سخن او متعجب شدم و قلبم به او مایل شد، پس برای او از تثن سبیل ساختم که آنرا بکش، فرمود: من نمی کشم، برای او در فنجان قهوه ریختم و به او دادم، گرفت و اندکی از آن خورد آنگاه به من داد و فرمود: تو آن را



بخور، پس گرفتم و آنرا خوردم، و آنّا آنّا محبّتم به او زیاد می شد، پس گفتم: ای برادر امشب ترا خداوند برای من فرستاده که مونس من باشی، آیا نمی آئی با من که برویم بنشینیم در مقبره جناب مسلم، فرمود: می آیم با تو، حال خبر خود را نقل کن، گفتم: ای برادر من بغایت فقیر و محتاجم، از آنروز که خود را شناختم، و با این حال چند سال است که از سینه ام خون می آید، علاجش را نمی دانم، و عیال هم ندارم، دلم مایل شد به زنی که از اهل محله خودم در نجف اشرف است و چون در دستم چیزی نبود گرفتنش برایم میسر نیست، و مرا این ملائیه مراعین مغرور کردند که به جهت حوائج خود چهل شب چهارشنبه متوجّه شو در مسجد کوفه، بیتوته کن، که صاحب الزمان علیه السلام را خواهی دید و حاجتت را خواهد داد، و این آخر شبهای چهارشنبه است و چیزی ندیدم، پس فرمود: امّا سینه تو، پس عافیت یافت! و اما آن زن، پس به این زودی خواهی گرفت! و اما فقرت، پس بحال خود باقی است تا بمیری! گفتم: نمی رویم بسوی جناب مسلم، فرمود: برخیز، پس برخاستم و در پیش روی من افتاد، چون وارد زمین مسجد شدیم، فرمود: آیا دو رکعت نماز تحیّت مسجد نکنیم؟ گفتم: میکنم، پس ایستاد نزدیک شاخص سنگی که در میان مسجد است و من در پشت سرش ایستادم، پس تکبیرة الاحرام را گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم که شنیدم قرائت او را هرگز نشنیدم از احدی چنین قرائتی، پس در نفس خود گفتم شاید او صاحب الزمان علیه السلام باشد، آنگاه نظر کردم بسوی او، دیدم که نور عظیمی احاطه نمود به

آن حضرت، بنحوی که مانع شد مرا از تشخیص شخص شریفش، و در این حال مشغول نماز بود، و من می شنیدم قرائت آن جناب را، و بدنم می لرزید و از بیم حضرتش نتوانستم نماز را قطع کنم، پس بهر نحو بود نماز را تمام کردم، و نور از زمین بالا می رفت، پس مشغول به گریه و زاری شدم و عذرخواهی از سوء ادبی که در مسجد کرده بودم، و گفتم: ای آقای من، مرا وعده دادی که با هم به قبر مسلم برویم، دیدم نور متوجه قبر مسلم شد، پس من نیز متابعت کردم، و آن نور در قبه مسلم شد، و من مشغول گریه بودم تا آنکه فجر طالع شد و آن نور عروج کرد، چون صبح شد ملتفت شدم به کلام آن حضرت که، اما سینه ات پس شفا یافت، دیدم سینه ام صحیح است، و هفته نکشید که اسباب تزویج آن دختر فراهم آمد من حیث لا احتساب، و فقر هم بحال خود باقی است!».



دلا بسوز که سوز تو کارها بکند	نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند
عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش	که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند
ز ملک تا ملکوتش حجاب برگیرند	هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند
طیب عشق مسیحا دمست و مشفق لیک	چو در تو درد نه بیند کرا دوا بکند

«حافظ»

(حکایت هفتم) تشرّف سید بحر العلوم و گریه بر امام حسین علیه السلام

«سید بحر العلوم رحمته الله به قصد تشرّف به سامرا تنها به راه افتاد، در بین راه

راجع به این مسأله، که گریه بر امام حسین علیه السلام گناهان را می‌آمرزد، فکر می‌کرد، همان وقت متوجه شد که شخص عربی سوار بر اسب به او رسید و سلام کرد، بعد پرسید: جناب سید درباره چه چیز به فکر فرو رفته‌ای؟ اگر مسأله علمی است بفرمائید شاید من هم اهل باشم؟ سید بحرالعلوم گفت: در این باره فکر می‌کنم که چطور می‌شود خدای تعالی این همه ثواب به زائرین و گریه‌کنندگان بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام می‌دهد، مثلاً در هر قدمی که در راه زیارت برمی‌دارد ثواب یک حج و یک عمره در نامه عملش نوشته می‌شود، و برای یک قطره اشک تمام گناهان صغیره و کبیره‌اش آمرزیده می‌شود؟ آن سوار عرب فرمود: تعجب نکن! من برای شما مثالی می‌آورم تا مشکل حل شود، سلطانی به همراه درباریان خود به شکار می‌رفت، در شکارگاه از همراهانش دور افتاد و به سختی فوق العاده‌ای افتاد و بسیار گرسنه شد، خیمه‌ای را دید و وارد آن خیمه شد، در آن سیاه چادر، پیره‌زنی را با پسرش دید آنان در گوشه خیمه عنیزه‌ای (بزشیرده) داشتند و از راه مصرف شیر این بُز، زندگی خود را می‌گرداندند، وقتی سلطان وارد شد او را نشناختند، ولی بخاطر پذیرائی از مهمان، آن بُز را سر بریده و کباب کردند، زیرا چیز دیگری برای پذیرائی از مهمان نداشتند، سلطان شب را همان جا خوابید و روز بعد از ایشان جدا شد و به هر طوری که بود خود را به درباریان رسانید و جریان را برای اطرافیان نقل کرد.

در نهایت از ایشان سؤال کرد: اگر بخواهم پاداش میهمان نوازی

پیرزن و فرزندش را داده باشم، چه عملی باید انجام بدهم؟ یکی از حضار گفت: به او صد گوسفند بدهید، یکی از وزراء گفت: صد گوسفند و صد اشرفی بدهید، دیگری گفت: فلان مزرعه را بدهید، سلطان گفت: هر چه بدهم کم است، زیرا اگر سلطنت و تاج و تختم را هم بدهم آن وقت مقابله به مثل کرده‌ام، چون آنها هر چه را که داشتند به من دادند، من هم باید هر چه را که دارم به ایشان بدهم تا سر به سر شود، بعد به سید فرمود: حضرت سیدالشهداء علیه السلام هر چه از مال و منال و اهل و عیال و پسر و برادر و دختر و خواهر و سر و پیکر داشت همه را در راه خدا داد، پس اگر خداوند به زائرین و گریه‌کنندگان آن همه اجر و ثواب بدهد، نباید تعجب نمود، چون خدا که خدائیش را نمی‌تواند به سیدالشهداء علیه السلام بدهد، پس هر کاری که می‌تواند انجام می‌دهد، یعنی با صرف نظر از مقامات عالی خودش، به زوار و گریه‌کنندگان آن حضرت، درجاتی عنایت می‌کند در عین حال اینها را جزای کامل برای فداکاری آن حضرت نمی‌داند، پس شخص عرب از نظر سید بحرالعلوم غایب شد.»

\*\*\*

سر لوحهٔ نهضت جهان است حسین <small>علیه السلام</small>	کشتی نجات مؤمنان است حسین <small>علیه السلام</small>
بی‌مهر حسین کسی به جنت نرود	زیرا که بهشت جاودان است حسین <small>علیه السلام</small>
ای آنکه بدرد خویش درمان طلبی	درمان و طبیب شیعیان است حسین <small>علیه السلام</small>
وحشت اگرت هست ز تاریکی قبر	مصباح هدی در دوجهان است حسین <small>علیه السلام</small>

\*\*\*

### (حکایت هشتم) تشرّف ابوالقاسم حاسمی و رفیع الدین حسین

عالم جلیل، شیخ ابوالقاسم محمد بن ابی القاسم حاسمی با یکی از علمای اهل سنت به نام رفیع الدین حسین، رفاقتی قدیمی داشت بطوری که در اموال شریک و اکثر اوقات با هم بودند، و هیچ یک عقیده خود را از دیگری مخفی نمی کرد، در این مدّت بین آنها بحث مذهبی نشده بود، تا آن که در مسجد همدان که آنرا مسجد عتیق می گفتند بحث مذهبی پیش آمد، رفیع الدین اولی و دوّمی را بر امیرالمؤمنین علیه السلام برتری داد، ابوالقاسم آنرا ردّ کرد، و علی علیه السلام را بر فلان و فلان برتری داد، او برای مذهب خود به آیات و احادیث و مقامات و کرامات و معجزات علی علیه السلام استدلال کرد، و رفیع الدین برای برتری ابی بکر، به مصاحبت او با رسول صلی الله علیه و آله در نماز استدلال کرد، و می گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله داماد او بود، و خلیفه مسلمانان شد، و دو حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله در شأن ابی بکر صادر شده است، یکی آنکه تو به منزله پیراهن منی الی آخر، دوم اینکه، پیروی کنید دو نفری را که بعد از من هستند ابوبکر و عمر را!

ابوالقاسم گفت: به چه دلیل ابوبکر را برتری می دهی بر سید اوصیاء و سند اولیاء و حامل لواء و امام انس و جن و مقسم بهشت و جهنم، و حال آنکه تو می دانی ایشان صدیق اکبر و فاروق ازهر (جدا کننده حق از باطل) است، و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و همسر حضرت زهرا علیها السلام می باشد، و نیز می دانی که هنگام هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بسوی مدینه، امیرالمؤمنین علیه السلام در جای ایشان خوابید، او با آن

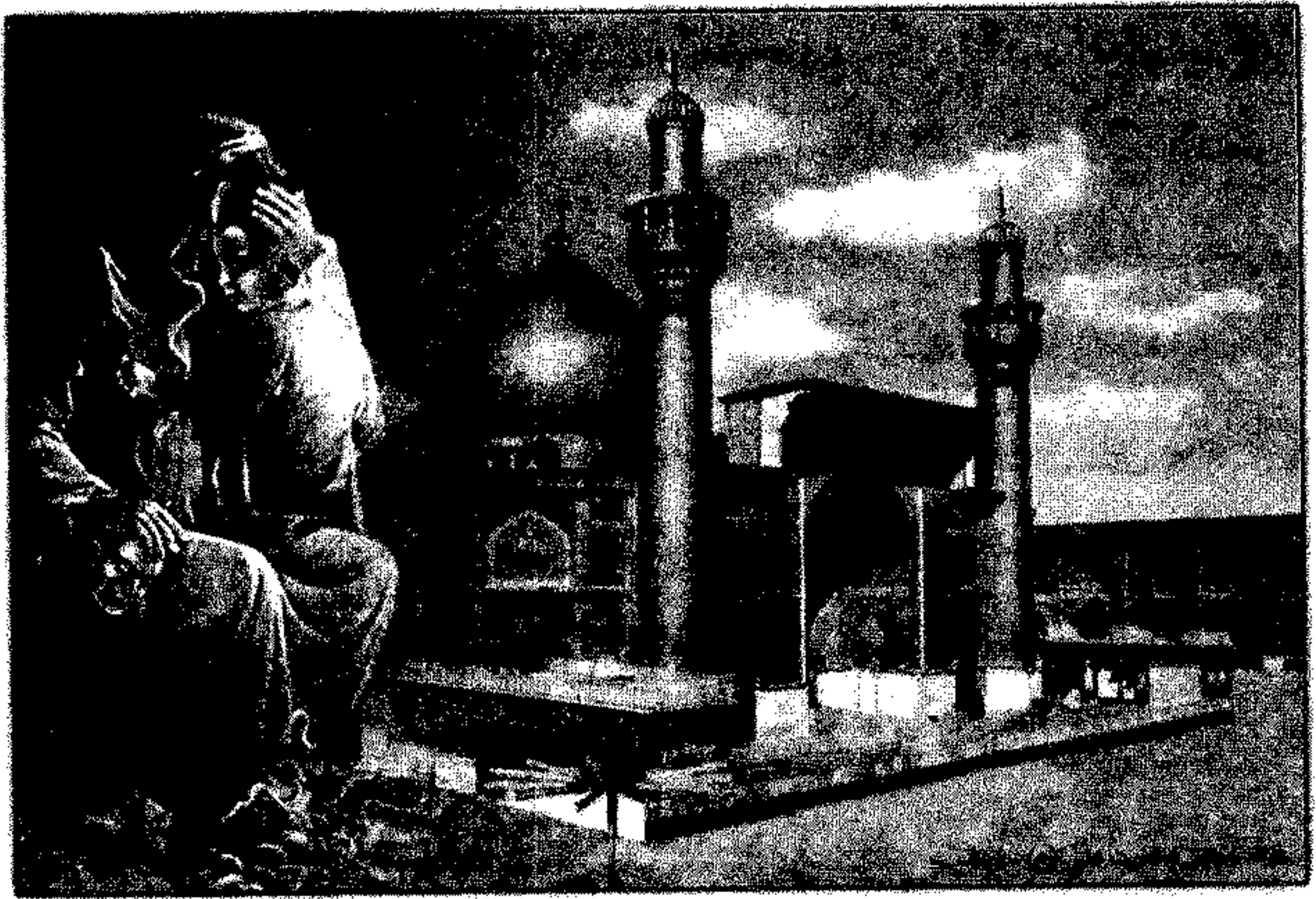
حضرت در حالات فقر و فشار شریک بود، و رسول خدا ﷺ در خانه صحابه به مسجد را بست جز در خانه علی علیه السلام، و امیرالمؤمنین علیه السلام را برای شکستن بتهای کعبه بر کتف شریف خود گذاشت، و پروردگار متعال او را با صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیه السلام در آسمانها تزویج فرمود، با عمرو بن عبدود جنگ کرد و خیبر را فتح نمود، به خدای تعالی به قدر چشم بهم زدنی شرک نیاورد، بخلاف آن سه نفر (که به تصریح اهل سنت دهها سال بت پرستی کرده اند).

رسول خدا ﷺ علی علیه السلام را به چهار پیامبر تشبیه نمود آنجا که فرمود: هر که می خواهد به آدم در علمش و نوح در حلمش و موسی در شدتش و عیسی در زهدش نظر کند، به علی بن ابیطالب علیه السلام بنگرد، با وجود این همه فضائل و کمالات و همچنین برگردانیدن آفتاب برای او، چطور برتری دادن ابی بکر بر علی علیه السلام جایز است؟ رفیع الدین گفت: صبر می کنیم، هر مردی که به مسجد آمد آنچه را حکم کرد همان را قبول می کنیم، چون ابوالقاسم عقیده اهل همدان را می دانست که همه سنی هستند از این شرط می ترسید، ولی بخاطر کثرت مجادله قبول کرد و با کراهت راضی شد، بلافاصله جوانی که از رخسارش آثار جلالت و نجابت ظاهر بود و معلوم می شد از سفر می آید، داخل مسجد شد و گشتی زد و نزد ایشان آمد، رفیع الدین با کمال سرعت و اضطراب از جا برخاست و بعد از سلام و تحیت، از آن جوان سؤال کرد که واقعاً بگوید علی علیه السلام بالاتر است یا ابوبکر؟ جوان بدون معطلی این دو شعر را فرمود:

مَتَى أَقْلُ مَوْلَايَ أَفْضَلُ مِنْهُمَا      أَكُنْ لِيذَى فَضْلُهُ مُتَنَقِّطَا  
أَلَمْ تَرَ أَنَّ السَّيْفَ يَنْزِي بِحَدِّهِ      مَقَالِكْ هَذَا السَّيْفُ أَخَذِي مِنَ الْعَصَا

\*\*\*

(هرگاه بخواهم در مقایسه بین مولایم علی علیه السلام و آن دو نفر بگویم، مولایم از آنها با فضیلت تر است، این جاست که منزلت او را پایین آورده‌ام، آیا نمی‌بینی، اگر بگویی شمشیر از عصا بُرنده تر است، شمشیر با بُرندگی اش تو را بخاطر این مقایسه سرزنش خواهد کرد).  
پس جوان غایب شد، رفیع الدین چون این امر عجیب را مشاهده کرد، مذهب باطل خود را ترک کرد و مذهب حق اثنی عشری را پذیرفت. (۱)



علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدارا  
 دل اگر خداشناسی همه در رُخ علی بین  
 که به ما سوا فکندی همه سایه هما را  
 به خداشناسی همه در رُخ علی بین  
 به خدا که در دو عالم اثر از فنا نماند  
 مگر ای سحاب رحمت تو بباری از نه دوزخ  
 به شرار قهر سوزد همه جان ما سوا را  
 برو ای گدای مسکین در خانه علی زن  
 که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را  
 به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من  
 چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا  
 به جز از علی که آرد پسری ابوالعجائب  
 که علم کند به عالم شهدای کربلا را

\*\*\*

عَلِيٌّ عَلَيْهِ رُدَّتِ الشَّمْسُ مَرَّةً  
 وَ رُدَّتْ لَهُ أُخْرَى بِبَابِلَ بَعْدَ  
 بِطَيْبَةَ يَوْمَ الْوَحْيِ بَعْدَ مُغَيْبِ  
 مَا آفَتْ وَ نَدَلَّتْ عَيْنُهَا لِعُرُوبِ (۱)

«علی آن کسی است که یک بار خورشید برای او برگشت در شهر پاک (مدینه) در روز وَحْيِ پس از آنکه در افق پنهان گشته بود، و یک بار دیگر در بابل برای او برگشت پس از آنکه سیر خود را در آسمان نموده بود و قرص آن سرازیر در افق مغرب شده بود».

\*\*\*

سَمِعَتْ مِنِّي يَسِيرًا فِي عَجَائِبِهِ  
 أَدْرَيْتَ فِي لَيْلَةٍ سَارَ الْوَصِيُّ إِلَى  
 وَ كُلُّ أَمْرِ عَلِيٍّ لَمْ يَزَلْ عَجَبًا  
 أَرْضِ الْمَدَائِنِ لَمَّا أَنْ لَهَا طَلِبًا  
 عِزَاصِ يَثْرِبَ وَالْإِصْبَاحُ مَا قَرَّبَا (۲)

«تو از من مقدار کمی از عجائب علی بن ابیطالب شنیدی، و تمام

۱- حمیری - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۴۶۰.

۲- تمیمی، مناقب ابن شهر آشوب.



امور علی همیشه عجیب بوده است. دانستی که در یک شب وصی رسول خدا چون دعوت شده بود از مدینه به سرزمین مدائن آمد، پس بدن طاهر سلمان را در میان قبر جای داد و سپس قبل از آنکه صبح طلوع کند به سرزمین مدینه برگشت.»

\*\*\*

رَدَدَتْ الْكَفَّ جَهْرًا بَعْدَ قَطْعِ كَرَدِّ الْعَيْنِ مِنْ بَعْدِ الذَّهَابِ  
وَ جُمُجْمَةُ الْجُلَنْدِيِّ وَ هُوَ عَظْمٌ رَمِيمٌ جَاوَيْتَكَ عَنِ الْخِطَابِ<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

«ای امیرالمؤمنین! آیا تو آن دست را پس از آنکه بریده شده بود، آشکارا و در محضر عام، برنگردانیدی؟ و بر دست صاحبش (غلام سیاه اعتراف به دزدی کرده بود) متصل نکردی؟! همچنانکه آن چشم را پس از آنکه از بین رفته بود برگردانیدی؟! (دختر شهید صفین) و جمجمه سر جُلَنْدِی (پادشاه حبشه که نامش ابراهیم و با فیل برای انهدام کعبه آمده بود) در حالتی که استخوان پوسیده‌ای بود چون او را مخاطب کردی در جواب خطاب تو پاسخ نداد»؟!!

لَهُ الْبَسَاطُ إِذْ سَرَى وَ فِئْتَةَ الْكَهْفِ دَعَا  
فَمَا أَجَابُوا فِي النُّدَاءِ سِوَى الْوَصِيِّ الْمُرْتَضَى<sup>(۲)</sup>

«از برای علی، بساط و فرشی بود که بر روی آن می نشست و حرکت می کرد، و علی اصحاب کهف را صدا زد و با آنان سخن گفتن

۱- ابن مکی، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۴۷۳.

۲- حمیری - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۴۷۵.

پرداخت. آنان پاسخ هیچکس را ندادند مگر پاسخ علی وصی رسول  
الله را».

\*\*\*

وَسَلَّمَ جِبْرِيْلُ وَ مِيكَالُ لَيْلَةً      عَلَيْهِ وَ حَيَّاهُ سِرَافِيْلُ مُغْرِبًا  
أَحَاطُوا بِهِ فِي رَدِيهِ جَاءَ يَسْتَقِي      وَ كَانَ عَلِيٌّ أَلْفٍ بِهَا قَدْ تَحَزَّبَا  
ثَلَاثَةَ آلَافٍ مَلَائِكَ سَلَّمُوا      عَلَيْهِ فَأَذْنَاهُمْ وَ حَيَّا وَ رَحَّبَا (۱)

«در یک شب (شب بدر در بیابان بدر) جبرائیل و میکائیل و اسرافیل بر علی سلام کردند و با کلام روشن و فصیح تحیت گفتند. برای محافظت علی که رفته بود آب بیاورد، او را احاطه کردند، و هر یک از آنان با هزار فرشته که جزء حزب او بودند، آمده بودند، سه هزار فرشته بر او سلام کردند، و علی آنها را با خود نزدیک کرد، و به آنها تحیت گفت و درود فرستاد».

\*\*\*

مَنْ سَبَّحَتْ فِي كَفِّهِ بَيْضُ الْحَصَى      لِيَكُونَ ذَاكَ لِفَضْلِهِ تَبْيَانًا (۲)  
«علی کسی است که در دست او، ریگهای سفید (رسول ﷺ) یک  
دانه ریگ به او داد) تسبیح خدا کردند، تا این برای فضل او دلیل و  
برهانی آشکار بوده باشد».

\*\*\*

۱- دیوان حمیری، ص ۷۷.

۲- ابن حماد - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۴۶۶.

مَنْ أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ فِيهِمْ هَلْ أَتَىٰ لَمَّا تَحُدُّوا لِالْتُّدُورِ وَفَاءًا  
مَنْ خَمْسَةَ جِبْرِيلُ سَادِسُهُمْ وَقَدْ مَدَّ النَّبِيُّ عَلَى الْجَمِيعِ عَبَاءًا  
مَنْ ذَا بِخَاتِمِهِ تَصَدَّقَ زَاكِعًا فَأَثَابَهُ ذُو الْعَرْشِ مِنْهُ وَوَلَاءًا (۱)

\*\*\*

«کیست آن که خداوند رحمن درباره آنان سوره هل اتی را فرستاد، وقتی که برای وفاء به نذرهای خود سهمیه‌های خود را دادند؟ کیستند آن پنج نفری که جبرئیل ششمی آنهاست، و پیغمبر روی همگی آنها عبای خود را بگسترده؟، کیست آنکه انگشتری خود را در حال رکوع صدقه داد؟ و بدین جهت خداوند صاحب عرش ولای خود را جزای او داد؟».

آنکه ولایش تریاق سموم عصیانست و تولایش اکسیر اعظم متقلبان و منکر ولایتش به همه آیات کافر، یداللهی که فوق ایدیهم (۲) کنایتی از رفعت، و أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ (ضربه علی یوم الخندق...) اشارتی از ضربت بازوی اوست، شهسوار ساحت لافتی الأ علی لا سیف الأ ذوالفقار)، و تاجدار آیت هل اتی (۳)، مخزن اسرار مَنْ عَرَفَ (من عرف علیاً و أحبّه... = هر کس علی علیه السلام را بشناسد و دوست بدارد همانگونه که حضرت ملک الموت را برای قبض روح انبیاء مبعوث می فرمود برای اونیز می فرستد تا جانانه جانش را بستاند و احوال نکیر و منکر را از او دفع کند و قبر او را پُر از نور سازد و قبرش

را به اندازه هفتاد سال راه بگشاید<sup>(۱)</sup>، و مطلع انوار لَوْ كَشَفَ (لو کشف الغطاء ما زددت یقیناً: اگر پرده‌ها بالا رود ذره‌ای بر یقین من افزوده نمی‌شود و همه چیز را بالعیان می‌بینم)<sup>(۲)</sup>، زیبنده منبر سلونی (سلونی قبل آن تفقدونی)<sup>(۳)</sup>، برازنده مقام هارونی است.

و کسی که حضرت رسول اکرم ﷺ در شأن او فرمودند: «هر کس فضیلتی از فضائل علی بن ابیطالب را بنویسد دائماً ملائکه برای او استغفار می‌کنند تا زمانی که از آن نوشته اثری باقی است، و کسی که گوش فرا دارد به یک فضیلت از فضائل او می‌آمزد خدا تمام گناهانی را که با استماع و گوش انجام داده است، و کسی که نظر کند به کتابی که در آن فضائل علی نوشته شده است خداوند می‌آمزد تمام گناهانی را که با چشم و نظر انجام داده است، و سپس فرمود: نظر کردن به علی عبادت است، و یاد کردن علی عبادت است، خداوند ایمان بنده خود را نمی‌پذیرد مگر به دوستی او و به برائت و بیزاری از دشمنان او».

جنت المأوی است حبّ آن جناب      ادخلوا یا مستحقین العقاب

عشق اگر این است جان قربان عشق      مرده گوی آنرا که نبود جان عشق

\*\*\*

الْوَائِبِينَ لِظُلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ - وَ مُحَمَّدٌ مُلْقَى بِلَاتَكْفِينِ، وَالْقَائِلِينَ لِفَاطِمِ  
أَذَيْتِنَا - فِي طُولِ نَوْحٍ دَائِمٍ وَ حَنِينٍ وَالْقَاطِعِينَ أَرَاكَةَ كَيْمَا تَقِي - بِظِلِّ

۲- بحار، ج ۴۰، ص ۱۵۳، ح ۵۴.

۱- بحار، ج ۲۷، ص ۱۰، ح ۲۲.

۳- بحار، ج ۳، ص ۲۲۵، ح ۱۵.

أُوزَاقٍ لَهَا وَ غُصُونٍ، وَ مُجَمِّعِي حَطَبٍ عَلَى الْبَيْتِ الَّذِي - لَمْ يَجْتَمِعْ لَوْلَاهُ  
 شَمْلُ الدِّينِ وَالْهَاجِمِينَ عَلَى الْبُتُولِ بَيْتِهَا - وَالْمُسْقِطِينَ لَهَا أَعَزَّ جَنِينٍ،  
 وَالْقَائِدِينَ إِمَامَهُمْ بِنِجَادِهِ - وَالطُّهْرُ تَدْعُو خَلْفَهُ بَرْنِينَ خَلُوا بِنَ عَمِّي أَوْ  
 لَا كَشِيفُ فِي الدُّعَا - رَأْسِي وَ أَشْكُو لِلْإِلَهِ شُجُونِي، مَا كَانَ نَاقَةَ ضَالِحٍ وَ  
 فَصِيلُهَا - بِالْفَضْلِ عِنْدَ اللَّهِ الْآدُونِي وَ دَنَتْ إِلَى الْقَبْرِ الشَّرِيفِ بِمُقَلَّةٍ -  
 عَبْرِي وَ قَلْبٍ مُكَمِّدٍ مَحْزُونٍ، قَالَتْ وَ أَظْفَارُ الْمُصَابِ بِقَلْبِهَا - غَوَّثَاهُ قَلِّ  
 عَلَى الْعُدَاةِ مُعِينِي أَبْتَاهُ هَذَا السَّامِرِيُّ وَ عِجْلَهُ - تُبَعَا وَ مَالِ النَّاسِ عَنِّي  
 هَارُونٍ، أَيُّ الرِّزَايَا أَتَّقِي بِتَجَلُّدِي - هُوَ فِي النَّوَائِبِ مُذْحِحِي قَرِينِي فَقَدِي  
 أَبِي أَمْ غَضَبَ بَعْلِي حَقَّهُ - أَمْ كَسَرَ ضِلْعِي أَمْ سَقُوطَ جَنِينٍ، أَمْ أَخَذَهُمْ إِرْثِي وَ  
 فَاضِلَ نِخْلَتِي - أَمْ جَهَلَهُمْ حَقِّي وَ قَدْ عَرَفُونِي قَهْرُوا يَتِيمِيكَ الْحُسَيْنَ وَ  
 صِنْوَهُ - وَ سَأَلْتُهُمْ حَقِّي وَ قَدْ نَهَرُونِي.

«به یاد می آورم نهضت داران برای ستم رسانیدن به آل محمد را، در حالیکه محمد هنوز کفن نشده بود و به روی زمین افتاده بود و آن کسانی را که به فاطمه گفتند: تو ما را با طولانی نمودن نوحه ها و سوزهای دائمی خود آزار داده ای!

و آن کسانی را که درخت آراک را بریدند برای آنکه فاطمه در زیر برگ ها و شاخه های آن نتواند از تابش آفتاب سوزان مدینه خود را در پوشش بدارد، و آن کسانی که هیزم جمع کردند برای آتش زدن خانه ای که اگر آن خانه نبود امور و احکام و اساس متفرق دین خدا، هیچوقت بهم پیوسته نمی شد، و آن کسانی را که بر بتول عذرا، فاطمه زهراء در خانه اش هجوم آورده و عزیزترین طفل در شکم او را سقط کردند، و آن کسانی را که جلوداری نموده، و امامشان را از جلو با

حمائل شمشیرش کشیده و گرفته برای بردن به مسجد به جهت بیعت و فاطمه اطهر که مُجَسَّمَةُ طهارت بود در پشت سر او با ناله و فریاد می‌رفت و از او دفاع می‌کرد و می‌گفت:

دست از پسرعموی من بردارید! وگرنه برای دعا به درگاه خداوند سر خود را برهنه می‌کنم و شکوه از هم و غم خود را به بارگاه او عرضه می‌دارم، ناقه صالح و بچه تازه متولد شده‌اش در فضیلت و شرف در پیشگاه خداوندی بیشتر از من نبوده‌اند، و به قبر شریف پدرش رسول خدا روی آورد با چشمهائی اشکبار و دل گداخته و آتشین و پر غصه و اندوه، و در حالیکه پنجه‌های مصیبت در قلب او فرو رفته بود گفت: **وَاعْوِثْهُ** برای دفع متجاوزان، یاوران من اندک‌اند، ای پدرجان! این سامیری و گوساله‌اش، امام مردم شدند و مردم از هارون روی گردانیدند، با تحمل و فشاری که برای صبر و شکیبائی بر خود وارد کنم، تازه از کدامیک از مصائب و حوادث مؤلم می‌توانم اجتناب کنم و از شدت آنها بکاهم، آن مصائبی که در زمره نوائب روزگار تا زنده هستم، یار و انیس من خواهد بود؟ آیا از فقدان پدرم؟ و یا از غصب حق شوهرم؟ و یا شکستن استخوان پهلویم؟ و یا از سقط بچه در شکمم؟ و یا از ربودن میراث من؟ و بخشش و نحله‌ای که پدرم نمود؟ و یا از نادیده گرفتن این قوم حق مرا در حالیکه مرا می‌شناختند؟ ای پدر جان دو فرزند یتیمت: حسن و حسین را مقهور کردند و من از ایشان حق خودم را خواستم، و مرا راندند و مطرود نمودند». (۱)

### (حکایت نهم) تشرّف ملا سلطان علی روضه خوان در عالم رؤیا

شیخ جلیل ملا سلطان علی تبریزی نقل کرد که: «در عالم رؤیا به حضور حضرت بقیّة الله (عج) مشرّف شدم و خدمت ایشان عرض کردم: مولای من، آنچه در زیارت ناحیه مقدّسه ذکر شده است که می فرمائید: «فلا ندبّک صباحاً و مساءً و لا بکینّ علیک بدل الدموع دماً» صحیح است؟ فرمودند: بلی صحیح است، عرض کردم: آن مصیبتی که در آن بجای اشک خون گریه می کنید، کدام است؟ آیا مصیبت حضرت علی اکبر است؟ فرمودند: نه، اگر علی اکبر زنده بودند در این مصیبت او هم خون گریه می کرد، گفتم: آیا مصیبت حضرت عباس است؟ فرمود: نه، اگر حضرت عباس علیه السلام در حیات بود، او هم در این مصیبت خون گریه می کرد، عرض کردم: لا بُدّ مصیبت حضرت سیّد الشهداء علیه السلام است، فرمود: نه، عرض کردم: پس این کدام مصیبت است؟ فرمودند: آن مصیبت، مصیبت

اسیری حضرت زینب علیها السلام است.» (۱)



«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ، السَّلَامُ عَلَى الْجُيُوبِ الْمَضْرَجَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الشَّفَاهِ الذَّابِلَاتِ.»

کاروانیان عشق به سوی مدینه منوره حرکت می کردند، هر چه به مدینه نزدیکتر می شدند بجای آنکه خوشحال شوند، ناراحتتر می شدند، چرا که هنگام خروج، امام حسین علیه السلام و عباس علیه السلام و علی

اکبر علیه السلام و یاران داشتند ولی اکنون همه را از دست دادند، قهرمان کریلا زینب کبری علیها السلام وارد مدینه شد، آمد کنار قبر مادرش زهرا علیها السلام، درد دل می‌کند:

بیا ای مادر غم پرور من	به استقبال حال مضطر من
تو اینک در غیاب دلبر من	پذیرائی نما از لشکر من
کنار تربت زینب رسیده	چه زینب جان او بر لب رسیده
منم زینب امیر کاروانم	منم زینب سفیر کشته گانم
منم زینب که حق کرد امتحانم	منم زینب که ایوب زمانم
منم زینب گل دامان زهرا	شدم آواره در این دشت و صحرا
منم زینب که گشتم جاودانه	منم زینب که خوردم تازیانه
بیا مادر که زینب غریب است	تو حق داری که شناسی عزیزت
مپرسی از من چرا رنگت پریده	مگو اینک چرا اشکت چکیده
بگو زینب چرا قَدّت خمیده	چرا ای دخترم مویت سپیده
اگر خواهی بدانی غصّه من	نظر کن بر دل پُر غصّه من
حسین از نیزه می‌تابید بر من	سر او همسفر گردید بر من
گاهی از غربتم گریید بر من	گاهی از قدرتم خندید بر من
بکوفه شور و عشقم بر ملا شد	سرم با چوب محمل آشنا شد
بیا مادر مرا بعد از جدائیه‌ها تماشا کن	میان این زنان برخیز و زینب را تو پیدا کن

\*\*\*

\* محمد بن حنفیه صدای شیون را شنید، صدا زد چه خبر است؟! گفتند: برادرت حسین علیه السلام به کوفه رفت و مردم نیرنگ کردند و مسلم را



کشتند و هم اکنون اهل حرم می آیند! فرمود: پس چرا به نزد من نمی آید؟! گفتند: در انتظار تو هستند، از جا برخاست گویا این مصیبت را احساس کرده بود گفت: بخدا سوگند که من مصائب آل یعقوب را در این کار می بینم و می گفت: **أَيْنَ أَخِي؟ أَيْنَ ثَمْرَةَ فُوَادِي؟ أَيْنَ الْحُسَيْنِ؟** چون نگاه به پرچمهای سیاه کرد صدا زد: بخدا قسم که فرزندان امیّه، حسین علیه السلام را کشتند پس صیحه ای زد و از هوش رفت! آمدند امام سجاد علیه السلام را خبر کردند، امام سجاد علیه السلام در حالی که پارچه ای سیاه در دست داشت و اشک دیدگان را پاک می کرد سرش را بدامن گرفت، صدا زد: **«يَا بَنَ أَخِي! أَيْنَ أَخِي! أَيْنَ قُرَّةُ عَيْنِي؟ أَيْنَ نَوْرُ بَصْرِي؟ أَيْنَ خَلِيفَةُ أَبِي؟ أَيْنَ أَخِي الْحُسَيْنِ؟»** امام علیه السلام فرمود: **«يَا عَمَّاهُ! أَتَيْتَكَ يَتِيمًا»** عمو جان یتیم بازگشتم، و بجز کودکان و بانوان حرم که مصیبت دیده و گریانند کسی را به همراه نیاورده ام، ای عمو! اگر برادرت حسین علیه السلام را می دیدی چه می کردی در حالی که طلب کمک می کرد ولی کسی به یاری او نمی شتافت و بال ب تشنه شهید شد. (۱)

### (حکایت دهم) تشرّف حضرت آية... العظمى مرعشى نجفى علیه السلام

«در ایام تحصیل علوم دینی در نجف اشرف، شوق زیادی جهت دیدار جمال مولا یمان بقية الله الاعظم علیه السلام داشتم، با خود عهد کردم که چهل شب چهارشنبه پیاده به مسجد سهله بروم، به این نیت که به فوز زیارت آقا نائل شوم، تا ۳۵ یا ۳۶ شب چهارشنبه ادامه دادم،

تصادفاً در این شب، هوا ابری و بارانی شد و حرکتیم از نجف تأخیر افتاد، نزدیک مسجد سهله خندقی بود، هنگامی که به آنجا رسیدم بر اثر تاریکی، وحشت و ترس وجودم را فراگرفت مخصوصاً از زیادی قطع الطریق و دزدها، ناگهان صدای پایی را از دنبال سر شنیدم که بیشتر موجب ترس و وحشتم گردید، برگشتم به عقب، شخصی را دیدم که نزدیک من آمد و با زبان فصیح فرمود: «ای سید!» «سلام علیکم»، ترس و وحشت به کلی از وجودم رفت و سکون نفس پیدا کردم.

تعجب آور آن بود که چگونه این شخص در تاریکی شب، متوجه سیادت من شد و من غافل بودم، پرسیدند: «کجا قصد رفتن داری؟» گفتم: «مسجد سهله»، فرمود: «به چه جهت؟» گفتم: به قصد تشرّف زیارت ولی عصر علیه السلام، مقداری که رفتیم به مسجد زید بن صوحان رسیدیم، داخل مسجد شده و نماز خواندیم و بعد از دعایی که سید خواند احساس انقلابی عجیب در خود نمودم که از وصف آن عاجزم، بعد فرمودند: «سید گرسنه‌ای چه خوبست شام بخوری»، پس سفره‌ای را که زیر عبا داشت بیرون آورد، مثل اینکه در آن سه قرص نان و دو یا سه خیار سبز تازه بود (در حالی که چهلّه زمستان بود)، شام خوردم، سپس فرمود: «بلند شو تا به مسجد سهله برویم»، وقتی داخل مسجد شدیم، آقا مشغول اعمال وارده در مقامات شد و من هم متابعت می‌کردم و بدون اختیار نماز مغرب و عشا را به آقا اقتدا کردم، بعد فرمودند: «ای سید آیا مثل دیگران بعد از اعمال

مسجد سهله به مسجد کوفه می روی یا در همین جا می مانی؟» گفتم: می مانم، وقتی در وسط مسجد در مقام امام صادق علیه السلام نشستم، گفتم: آیا چای یا قهوه یا دخانیات میل دارید که آماده کنم؟ فرمود: «این امور از فضول زندگیست و ما از این فضولات دوریم»، بهر حال نزدیک به دو ساعت نشستیم که مطالبی رد و بدل شد که به بعضی از آنها اشاره می کنم:

(اول) آقا فرمود: «ای سید با تسبیح به چه نحو استخاره می کنی؟» گفتم: سه مرتبه صلوات می فرستم و سه مرتبه می گویم: «أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ خَيْرَةً فِي عَافِيَةٍ» پس مقداری از تسبیح را گرفته و می شمارم، اگر دو تا ماند، بد است، و اگر یکی ماند، خوب است.

فرمود: «برای اینگونه استخاره، باقیمانده ای است که به شما نرسیده، و آن این است که: هرگاه یکی باقی ماند فوراً حکم به خوبی استخاره نکنید، بلکه توقف کنید، و دوباره بر ترک عمل استخاره کنید، اگر زوج باقی ماند، کشف می شود که استخاره اول خوب است، اما اگر یکی باقی ماند، کشف می گردد که استخاره اول میانه است».

(دوم) تأکید سید عرب بر تلاوت این سوره ها بعد از نمازهای واجب بود:

«بعد از نماز صبح سوره یس، بعد از نماز ظهر سوره نبأ، بعد از نماز عصر سوره نوح، بعد از نماز مغرب سوره الواقعة، و بعد از نماز عشاء سوره ملک».

(سوم) تأکید فرمودند: «بر خواندن دو رکعت نماز بین نمازهای

مغرب و عشاء، که در رکعت اول بعد از حمد هر سوره‌ای خواستی می‌خوانی، و در رکعت دوم بعد از حمد سوره واقعه را می‌خوانی.»

(چهارم) تأکید فرمودند که: بعد از نمازهای پنجگانه این دعا را بخوان، «اللَّهُمَّ سَرِّحْنِي عَنِ الِهُمُومِ وَالْغُمُومِ وَ وَحْشَةِ الصِّدْرِ وَ وَشْوَسَةِ الشَّيْطَانِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

(پنجم) تأکید فرمودند بر خواندن این دعا بعد از ذکر رکوع در نمازهای یومیه خصوصاً رکعت آخر «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ تَرَحَّمْ عَلَيَّ عِزَّنَا وَ آغْنِنَا بِحَقِّهِمْ».

(ششم) در تمجید از کتاب شرایع الاسلام مرحوم محقق حلی، فرمودند: «تمام آن مطابق با واقع است مگر کمی از مسائل آن».

(هفتم) تأکید فرمودند بر «خواندن قرآن و هدیه ثواب آن، برای شیعیانی که وارث ندارند، یا دارند و لکن یادی از آنها نمی‌کنند».

(هشتم) تأکید فرمودند بر اینکه «تحت الحنک را از زیر حنک دور دادن و سر آن را در عمامه قرار دادن».

(نهم) تأکید فرمودند بر «زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام».

(دهم) دعا نمودند در حق من و فرمودند: «قرار دهد خدا تو را از خدمتگزاران شرع».

(یازدهم) پرسیدم: نمی‌دانم آیا عاقبت کارم خیر است و آیا من نزد صاحب شرع مقدس رو سفیدم؟ فرمود: «عاقبت تو خیر و سعیت مشکور و روسفیدی».

و پرسیدم: نمی‌دانم آیا پدر و مادر و اساتید و ذوی الحقوق از من

راضی هستند یا نه؟

فرمود: «تمام آنها از تو راضی اند و درباره‌ات دعا می‌کنند».  
بعد استدعای دعا کردم برای خودم که موفق باشم برای تألیف و  
تصنیف، دعا فرمودند.

پس خواستم از مسجد بیرون روم برای حاجتی، آمدم نزدیک  
حوض که به ذهنم رسید، چه شبی بود و این سید عرب کیست؟ که  
این همه با فضیلت است؟ شاید همان مقصود و معشوقم باشد، با  
اضطراب برگشتم، ولی آقا را ندیدم و کسی هم در مسجد نبود! یقین  
کردم که آقا امام زمان علیه السلام را زیارت کردم و غافل بودم، مشغول گریه  
شدم، و همچو دیوانه تا صبح اطراف مسجد گردش می‌نمودم  
همچون عاشقی که بعد از وصال مبتلا به هجران شود». (۱)

سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی      خطاب آمد که واثق شو بالطف خداوندی  
دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصودست      بدین راه و روش می‌رو که درد دل داری بوندی

### (حکایت یازدهم) تشرّف محمد علی فشندی

«سال اولی که به مکه مشرّف شدم از خداوند خواستم ۲۰ بار به  
مکه بیایم تا بلکه امام عصر علیه السلام را زیارت کنم، ظاهراً سال ۱۳۵۳ بود،  
شب هشتم برای عرفات آمدم تا مقدمات را فراهم کنم.  
شرطه‌ای آمد و گفت: مواظب دزدها باش، پس تصمیم گرفتم شب  
را احیاء کنم، بعد از نماز شب حالی پیدا کردم که، شخصی آمد درب

چادر، و بعد از سلام وارد شد و نام مرا برد، و من پتویی زیر پای آقا افکندم، فرمود: «چای درست کن»، گفتم: چای خشک از مکه نیاورده‌ام، فرمود: «شما آب روی چراغ بگذار تا من چایی بیاورم»، رفت و برگشت و یک بسته چای در حدود ۸۰ الی صد گرم آورد، چای را خوردیم چایی که لذت خوبی داشت! فرمود: «غذا چه داری؟» عرض کردم: نان، فرمود: «نان خورش چه داری؟» گفتم: پنیر، فرمود: «من پنیر نمی‌خواهم» (شاید بجهت کراهت است)، عرض کردم: ماست هم از ایران آورده‌ام، فرمود: «بیاور»، گفتم: این که از خود من نیست مال تمام اهل کاروان است، فرمود: «ما سهم خود را می‌خوریم»، دو سه لقمه خورد، در این وقت چهار جوان آمدند سلام کردند و نشستند و آقا فرمود: «بخورید»، آنها هم خوردند، سپس آقا فرمود: «شما بروید»، خدا حافظی کردند و رفتند، بعد آقا سه بار فرمود: «خوشا بحالت حاج محمد علی، گریه راه گلویم را گرفت، گفتم: از چه جهت، فرمود: «چون امشب کسی در این بیابان برای بیتوته نمی‌آید این شبی است که جدّم حسین علیه السلام در این بیابان آمده» بعد فرمود: «برخیز غسل کن و وضو بگیر» گفتم: هوا طوری نیست که با آب سرد بتوانم غسل کنم، فرمود: «من بیرون می‌روم تو آب را گرم کن و غسل نما»، غسل کردم و وضو گرفتم، دیدم آقا برگشت و فرمود: «حاج محمد علی غسل کردی و وضو گرفتی؟» گفتم: بلی، فرمود: «دو رکعت نماز بجا بیاور بعد از حمد، ۱۱ مرتبه «قل هو الله» بخوان، و این نماز امام حسین علیه السلام در این مکان است».

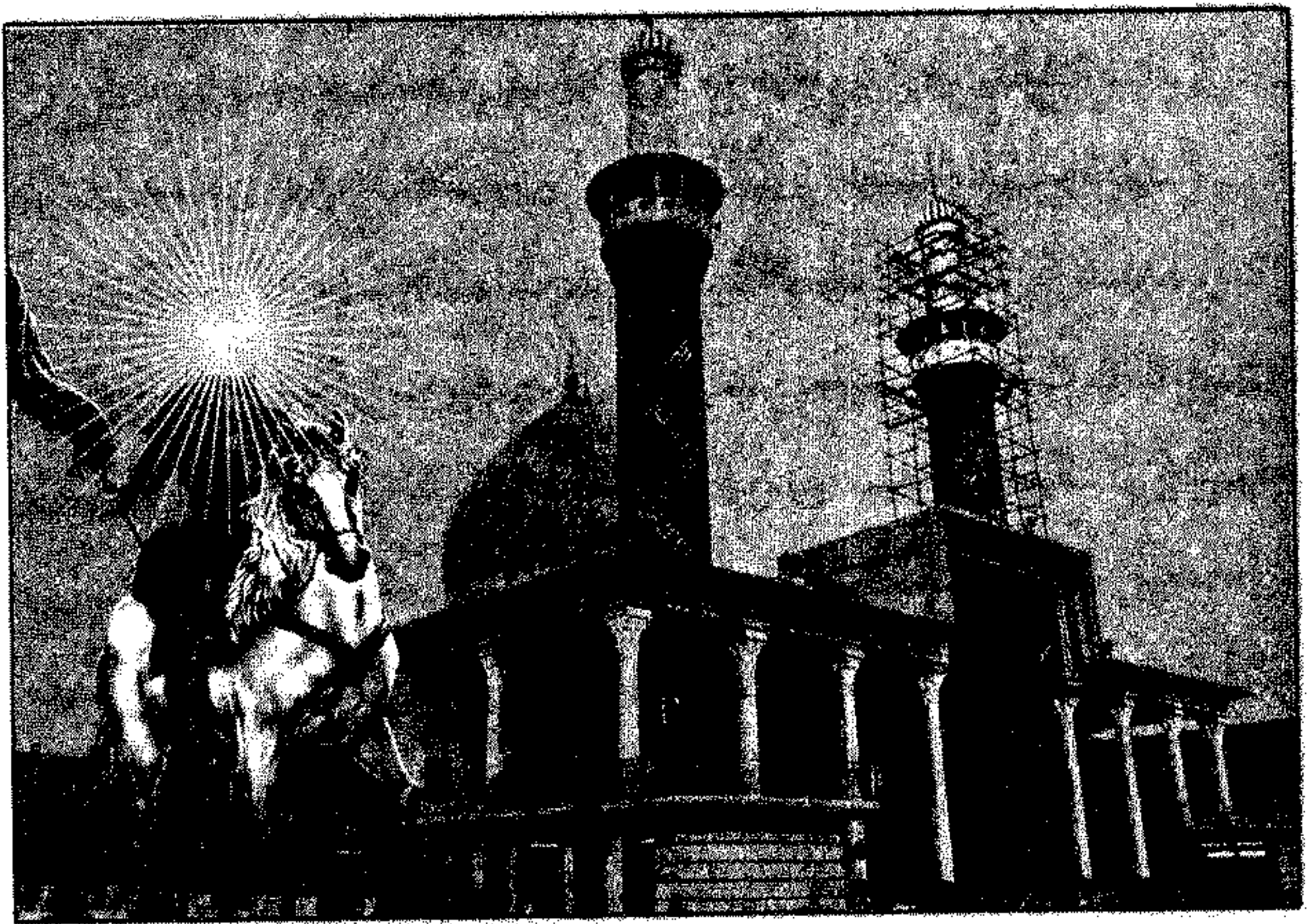
بعد از نماز شروع کرد دعایی خواند که یک ربع الی بیست دقیقه طول کشید، و هنگام قرائت اشک از چشم مبارکش می ریخت، هر دعایی که می خواند حفظ می شدم، و من با اینکه دعا زیاد می خواندم به مانند این دعا برخورد نکرده بودم، به فکرم خطور کرد که فردا برای روحانی کاروان بگویم بنویسد، تا این فکر را کردم، آقا فرمود: «این خیال را از دل بیرون کن زیرا این دعا در هیچ کتابی نیست و مخصوص امام علیه السلام است و از یاد تو می رود!» عرض کردم: آقا آیا توحید من خوب است که می گویم، این درخت و گیاه و زمین و همه را خدا آفریده؟ فرمود: «خوب است، و بیشتر از این از تو انتظار نمی رود» عرض کردم: آیا من دوست اهل بیت علیهم السلام هستم؟ فرمود: آری و تا آخر هم هستید و اگر آخر کار شیطان فریب دهند آل محمد صلی الله علیه و آله به فریاد می رسند».

عرض کردم: آیا امام زمان علیه السلام در این بیابان تشریف می آورند؟ فرمود: «امام الآن در چادر نشسته» - اما من متوجه نشدم - گفتم: آیا فردا امام با حاجیها در عرفات می آید؟

فرمود: «آری»، گفتم، کجاست، فرمود: «در جبل الرحمة است»، عرض کردم: اگر رفقا بروند می بینند؟ فرمود «می بینند ولی نمی شناسند»، گفتم، فردا شب امام در چادرهای حجاج می آید و نظر دارد؟ فرمود: «در چادر شما چون فردا شب مصیبت عمویم حضرت ابوالفضل علیه السلام خوانده می شود امام می آید»، بعد دو اسکناس صد ریال سعودی به من داد و فرمود: «یک عمل عمره برای پدرم بجای بیاور»، گفتم: اسم پدر شما چیست؟ فرمود: «حسن» عرض کردم: اسم شما؟ فرمود: «سید مهدی»، قبول کردم، آقا بلند شد برود، او را تا دم چادر

بدرقه کردم، حضرت برای معانقه برگشت و معانقه کردیم و خوب یاد دارم که خال طرف راست صورتش را بوسیدم، سپس مقداری پول خرد سعودی به من داده فرمودند: «برگرد» تا برگشتم دیگر او را ندیدم، بعد از فکر کردن فهمیدم امام زمان علیه السلام بوده، شروع کردم به گریه کردن، مطالب را برای روحانی کاروان گفتم، فردا شب توسل به حضرت عباس علیه السلام داشتیم، در مجلس آنها را ندیدم، بی اختیار از مجلس بیرون آمدم، درب چادر آقا را دیدم، عرض ادب کردم، خواستم اشاره کنم مردم بیایند، آقا اشاره کرد: «حرف مزین» به همان حال ایستاده بود تا روضه تمام شد و دیگر حضرت را ندیدم!»<sup>(۱)</sup>

\*\*\*





«السَّلَامُ عَلَى الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمَوَاسِي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، الْإِخْذُ لِعَدِهِ مِنْ أُمَّسِهِ، الْفَادِي لَهُ الْوَاقِي، السَّاعِي إِلَيْهِ بِمَائِهِ، الْمَقْطُوعَةُ يَدَاهُ».

جمال حق ز سر تا پاست عباس	به یکتایی قسم یکتاست عباس
شب عشاق را تا صبح محشر	چراغ روشن دلهاست عباس
اگرچه زاده ام البنین است	و لیکن مادرش زهراست عباس
علم در دست و مشک آب بر دوش	که هم سردار و هم سقااست عباس
بنازم غیرت و عشق و وفا را	که عطشان بر لب دریاست عباس
هنوز از تشنه کامان شرمگین است	از آن در علقمه تنهاست عباس
نه در دنیا بُود باب الحوائج	شفیع خلق در عقباست عباس
چه باک از شعله‌های خشم دوزخ	که در محشر پناه ماست عباس
سراسر صحنه‌های کربلا را	به هر سو بنگری پیدااست عباس
شفیعان چون به محشر روی آرند	بسریده دست او همراه دارند

هنگامی که بشیر به مسجد پیامبر ﷺ رسید با گریه صدا زد: ای مردم مدینه! دیگر مدینه جای سکونت نیست و رخت از این دیار برنندید زیرا حسین علیه السلام کشته شد، از این رو سیلاب اشک از چشم من روان است، جسد شریفش در کربلا در میان خاک و خون افتاده و سر مقدس را بر سر نیزه‌ها در شهرها می‌گردانند.



صدا در سینه‌ها ساکت که اینک یارمی آید	ز راه شام و کوفه عابد بیمار می‌آید
غبار راه بس بنشسته بر رخسار چون ماهش	به چشم آئینه ایزد نمائی تار می‌آید
الای دردمندان مدینه با دو صد حسرت	طیب دردمندان با دل تبار می‌آید

الْأَيُّ بَانَوَانِ أَهْلِ يَثْرِبِ يَشْوَارِ أَئِيدُ      كِه زِينِبِ بِي بَرَادِرِ بَا دَلِ غَمْبَارِ مِي آيِدُ  
بِيَا أُمُّ الْبَنِينِ بَا دِيْدَةُ گَرِيَانِ تَمَاشَا كُن      كِه أَرْدُوِي حَسِيْنِي بِي سِپِه سَالَارِ مِي آيِدُ

\*\*\*

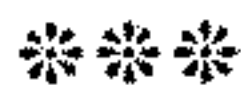
(حکایت دوازدهم) امام زمان (عج) و عمّه مکرمه اش حضرت زینب علیها السلام

آقای نجاتی نقل می کند که: «شنیدم در یکی از روستاهای اطراف قوچان بنام «چکنه» سیدی بسیار ساده و معمولی از طریق چوپانی گوسفندان دیگران، امرار معاش می نماید.

در عین حال علاقه بسیار زیادی به اهل بیت علیهم السلام داشته و آرزویش این بوده است که خداوند وسیله سفر مکه و مدینه را فراهم نماید، یک روز عده ای از اهالی روستا متوجه شدند که یکی از متدینین تهران به روستای آنها وارد شده و سراغ همین سید را می گیرد، به او می گویند که با تعدادی گوسفند از روستا خارج شده است، ایشان تا عصر صبر می کنند تا سید به روستا برمی گردد، وقتی او را می بیند، می گوید: شناسنامه ات را بده که من مأمور هستم امسال تو را همراه خودم به مکه و مدینه ببرم! سید تعجب کرده، سؤال می کند که جریان چیست؟ در جواب می گوید: پریشب در تهران در عالم رؤیا خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم، حضرت به من فرمودند: امسال که مکه مشرف می شوی، اگر می خواهی حج تو مورد قبول درگاه خداوند واقع شود برو در فلان جا، فلان فرزند مرا هم که آرزوی زیارت خانه خداوند و مدینه را دارد با خودت به این سفر ببر، نقل

می‌کند که: این سید تا صحرای عرفات در کاروان ما بود، در صحرای عرفات متوجه شدیم که ایشان در کاروان ما نیست، در مشعرالحرام و منی هم او را ندیدیم! پس از اعمال وقتی به مکه برگشتیم، دیدیم ایشان هم برگشته و در کاروان است! پرسیدیم: کجا رفته بودی و چه می‌کردی؟ گفت: روز عرفه در صحرای عرفات دیدم آقای بزرگواری به من نزدیک شدند و فرمودند: «بیا اعمال را با من انجام بده».

و من بی اختیار همراه این آقا رفتم، در صحرای عرفات، مشعرالحرام و منی همراه آقا بودم، و به کمک آقا اعمال را انجام می‌دادم، به او گفتیم: ریز وقایع را تعریف کن، گفت: جریانات زیاد است ولی آنچه که من مجاز هستم برای شما بگویم، این نکته است که من چون در محضر امام زمان علیه السلام علاقمندی زیاد خودم را به اهل بیت علیهم السلام نشان می‌دادم، حضرت به من فرمودند: «به مردم بگوئید برای عمه‌ام زینب علیها السلام که بسیار مظلومه است زیاد روضه بخوانند و گریه کنند».



«السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيُّهَا الْمَغْمُومَةُ الْمَضْرُوبَةُ السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيُّهَا الصَّاحِبَةُ الْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى».

\* در روایت دارد که، هنگامی کاروان عشق وارد کربلا شدند، هر وقتی زینب علیها السلام می‌خواست سوا شود باچه عزت و احترامی به کمک محارم خود پیاده و سوار می‌شد، امام حسین علیه السلام مهار ناقه را می‌گرفت، و عباس علیه السلام زانو جلو میزد تا زینب علیها السلام پا روی زانوی

او گذارد، و علی اکبر علیه السلام و قاسم علیه السلام دستهای زینب علیها السلام را نگه می داشتند، اما روز یازدهم در مقابل دشمن با حال دیگر کوچ می کند، یک نگاه به قتلگاه نمود صدا زد که:

برخیز صبح شام شد ای میر کاروان      ما را سوار بر شتر بی جهاز کن  
یا دست ما بگیر و از این دشت پرهراس      بار دگر روانه بسوی حجاز کن  
\*نگاهی به شهیدان نمود و فرمود:

بیائید ای هواداران ببندید محمل زینب      که بر باد فنا رفته مکان و منزل زینب  
کجائی از علمدارم ضیاء چشم خونبارم      که من عزم سفر دارم ببندید محمل زینب  
کجائی ای علی اکبر شبیه روی پیغمبر      بیا بر عمهات بنگر ببندید محمل زینب  
دختر علی علیه السلام اشاره به شتر کرد شتر خوابید و زینب علیها السلام سوار شد  
قافله کوفه و شام راه افتاد خواهر حرکت کرد ولی دلش پیش  
حسین علیه السلام است، آخر بنا نبود که از حسین علیه السلام جدا شود، قافله با چه  
حالی وارد شام شد که جگرها می سوزد از سوز زینب علیها السلام!

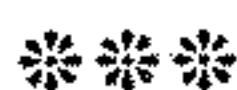
\*\*\*

شامیان خنده به زخم جگر ما نزنید      ساز با ناله ذریه زهرا نزنید  
سر مردان خدا را به سر نیزه زدید      مرد باشید دگر سنگ به زنها نزنید  
به زنان سنگ اگر بر سر بازار زدید      دختران را به کنار سر بابا نزنید  
کشتن فاطمه بین در و دیوار بسی است      تازیانه به تن زینب کبری نزنید  
رقص و شادی جلو محمل زینب نکنید      پای سرهای بریده به زمین پا نزنید  
گر به دیدار سر پاک حسین آمده اید      این قدر دست به هنگام تماشا نزنید  
بگذارید برای شهدا گریه کنیم      خنده بر داغ دل سوخته ما نزنید

### (حکایت سیزدهم) تشرّف در مسجدالحرام و دعای ندبه

یکی از تجّار اصفهان نقل می کرد که: «من در منزل اطاق بزرگی را به عنوان حسینیه اختصاص داده ام و اکثراً در آنجا روضه خوانی می کنم، شبی در خواب دیدم که، من از منزل خارج شده ام و به طرف بازار می روم، ولی جمعی از علماء اصفهان بطرف منزل ما می آیند، وقتی به من رسیدند، گفتند: فلانی کجا می روی مگر نمی دانی منزلت روضه است؟ گفتم: نه منزل ما روضه نیست، گفتند: چرا، روضه است و ما هم به آنجا می رویم و حضرت مهدی علیه السلام هم آنجا تشریف دارند، من فوراً با عجله خواستم به طرف منزل بروم، به من گفتند: با ادب وارد منزل شو، مؤدّبانه وارد شدم، دیدم جمعی از علماء در حسینیه نشسته و در صدر مجلس هم حضرت ولی عصر علیه السلام نشسته اند، وقتی به قیافه آن حضرت دقیق شدم، دیدم مثل اینکه ایشان را در جایی دیده ام، لذا از آن حضرت سؤال کردم که، آقا من شما را کجا دیده ام؟ فرمود: «همین امسال در مکه، در آن نیمه شب در مسجدالحرام وقتی آمدی نزد من و لباسهایت را پیش من گذاشتی و من به تو گفتم، مفاتیح را زیر لباسهایت بگذارد».

در خواب از آقا پرسیدم: فرج شما کی خواهد بود؟ فرمود: «نزدیک است، به شیعیان ما بگوئید دعای ندبه را روزهای جمعه بخوانید».<sup>(۱)</sup>



حبیب نازنیم کی می آیی	گل خیمه نشینم کی می آیی
بیا تا عمر ما رونق بگیرد	رفیق مه جبینم کی می آیی
خوشا مانند تو احرام بستن	به یاد روی تو دل را شکستن
خوشا آنکه میان خیمه تو	ببیاید اذن یک لحظه نشستن
خوشا دل را به دست تو سپردن	به غیر از امر تو فرمان نبردن
طواف کعبه کردن همره تو	ز مشک آب زمزم آب خوردن
خوشا دور سرت گردهم حبیبم	سرا پا درد باشم ای حبیبم

\*\*\*

### (حکایت چهاردهم) تشرّف و سفارش نماز

محمد بن یعقوب مرفوعاً نقل می کند از زهری که او گفت: «در طلب امام زمان علیه السلام کوشش زیادی کردم و مال فراوانی خرج کردم، پس خودم را به عمری رساندم و خدمتگزار و ملازم او شدم، بعد از او درباره امام عصر (عج) پرسیدم، گفت: بر این امر نمی توان رسید، پس تواضع کردم، گفت: فردا صبح زود بیا پیش من، صبح به او رسیدم و ملاقات نمودم او را در حالیکه به همراه او جوانی بود از خوشروترین و خوشبوترین آنها در زی تجّار، وقتی او را دیدم نزدیک عمری رفتم به من اشاره کرد، پس من رو به آن جوان کردم و سؤال نمودم، و از هر چه پرسیدم جواب داد، سپس رفت داخل خانه شود و آن خانه از خانه هائی بود که اعتناء نمی شود به آنها، پس عمری گفت: اگر سؤال داری بپرس بعد از این او را نخواهی دید، پس رفتم سؤال بکنم،

فرمود: «ملعون است ملعون است کسی که عشاء را تأخیر بیندازد

تا ستاره‌ها به همدیگر متصل شوند، معلون است معلون است کسی  
که نماز صبح را بتأخیر اندازد تا اینکه ستاره‌ها فرو رود». (۱)

\*\*\*

الهی بی پناهان را پناهی، بسوی خسته‌حالان، کن نگاهی  
چه کم گردد ز سلطان گر نوازد، گدایی راز رحمت گاهگاهی  
مرا شرح پریشانی چه حاجت، که بر حال پریشانم گواهی  
الهی تکیه بر لطف تو کردم، که جز لطف ندارم تکیه گاهی  
دل سرگشته‌ام را رهنما باش، که دل بی رهنما افتد به چاهی  
نهاده سر به خاک آستانت، گدایی، دردمندی، عذرخواهی  
امید لطف و بخشش از تو دارد، اسیری، شرمساری، روسیاهی  
تهی دستی که با اشک ندامت، ز پا افتاده از بارگناهی  
گرفتم دامن بخشنده‌ای را، که بخشد از کرم کوهی به کاهی  
رحیمی، چاره‌سازی، بی‌نیازی، کریمی، دلنوازی، دادخواهی  
خوشا آن کس که بندد با تو پیوند، خوشا آن دل که دارد باتوراوی  
مران از آستانت بسینوا را، که دیگر در بساطم نیست، آهی

\*\*\*

**(حکایت پانزدهم) تشرّف حاجی علی بغدادی**

حاجی علی بغدادی نقل می‌کرد که: «در ذمه من هشتاد تومان مال

امام علیه السلام بود پس رفتم به نجف بیست تومان از آن را دادم به علم الهدی شیخ مرتضی علیه السلام، و بیست تومان به شیخ محمد حسین مجتهد کاظمینی، و بیست تومان به شیخ محمد حسن شروقی، و باقی ماند در ذمه من بیست تومان که قصد داشتم در مراجعت به جناب محمد حسن کاظمینی بدهم، چون مراجعت کردم به بغداد، خوش داشتم که تعجیل کنم در ادای آنچه باقی بود، پس در روز پنجشنبه بود که مشرف شدم به زیارت امامین همامین کاظمین علیهم السلام، و پس از آن رفتم خدمت شیخ و قدری از آن بیست تومان را دادم و باقی را وعده کردم که بعد از فروش بعضی از اجناس، بتدریج بر من حواله کنند که باهش برسانم، و عزم کردم بر مراجعت به بغداد در عصر آنروز، شیخ خواهش کرد بمانم، متعذر شدم که باید مزد عملة کارخانه شعربافی را بدهم، پس برگشتم، چون ثلث از راه را طی کردم، سید جلیل را دیدم که از طرف بغداد رو به من می آید، چون نزدیک شد، سلام کرد و دستهای خود را گشود برای مصافحه و معانقه، و فرمود: «أَهْلًا وَ سَهْلًا»، و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و بوسیدیم، و بر سر عمامه سبز روشنی داشت، و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود، پس ایستاد و فرمود: «حاجی علی خیر است بکجا میروی؟» گفتم: کاظمین را زیارت کردم و بر میگردم به بغداد، فرمود: «امشب شب جمعه است برگرد»، گفتم: یا سیدی متمکن نیستم، فرمود: هستی، برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان جد من امیر المؤمنین علیه السلام و مائی، و شیخ شهادت دهد، زیرا که خداوند امر فرموده دو شاهد بگیرید»، این



اشاره بود به مطلبی که در خاطر داشتم از شیخ خواهش کنم نوشته به من دهد که من از موالیان اهل بیت علیهم السلام هستم و آن را در کفن خود بگذارم، پس گفتم: تو چه میدانی و چگونه شهادت میدهی؟ فرمود: «کسی که حقّ او را به او میرسانند چگونه آن رساننده را نمی شناسد؟! گفتم: چه حقّ؟ فرمود: «آنچه رساندی بوکیل من»، گفتم: وکیل تو کجاست؟ فرمود: «شیخ محمد حسن»، گفتم: وکیل تو است؟! فرمود: «وکیل من است»، و به سید محمد گفته بود، که در خاطر من خطور کرد که این سید جلیل مرا به اسم خواند با آنکه او را نمی شناسم، پس به خود گفتم: شاید او مرا می شناسد و من او را فراموش کردم، باز در نفس خود گفتم: این سید از حقّ سادات از من چیزی می خواهد و خوش دارم که از مال امام علیه السلام چیزی به او برسانم، پس گفتم: ای سید در نزد من از حقّ شما چیزی مانده بود، رجوع کردم به شیخ محمد حسن، پس در روی من تبسمی کرد و فرمود: «آری رساندی بعضی از حقّ ما را بسوی وکلای ما در نجف اشرف»، پس گفتم: آنچه ادا کردم قبول شد؟ فرمود: «آری»، پس در خاطر من گذشت که این سید می گوید به علماء اعلام، وکلای ما، و این در نظر من بزرگ آمد، پس گفتم، علماء وکلایند در قبض حقوق سادات.

آنگاه فرمود: «برگرد جدّم را زیارت کن»، پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود، چون به راه افتادیم دیدم در طرف راست ما نهر آب سفید صاف جاریست، و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن همه با ثمر در یک وقت، با آنکه موسم آنها نبود، و بر

بالای سر ما سایه انداخته! گفتم: این نهر و این درختان چیست؟! فرمود: «هر کس از موالیان ما که زیارت کند جدّ ما را و زیارت کند ما را، اینها با او هست!»

گفتم: میخوام سؤال کنم، فرمود: «سؤال کن»، گفتم: شیخ عبدالرزاق مردی بود مدّرس، روزی می گفت: کسی که در طول عمر خود روزها روزه باشد و شبها به عبادت بسربرد و چهل حج و چهل عمره بجای آورد و در میان صفا و مروه بمیرد، و از موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام نباشد، برای او چیزی نیست، فرمود: «آری واللّه برای او چیزی نیست»، پس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که او از موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام است؟ فرمود: «آری او و هر که متعلق است بتو»، گفتم سیدنا برای من مسئله ایست، فرمود: «پرس»، گفتم: قراء تعزیه امام حسین علیه السلام می خوانند که سلیمان اعمش آمد نزد شخصی، و از زیارت سیدالشهداء علیه السلام پرسید، گفت: بدعت است، پس در خواب دید هودجی را میان زمین و آسمان، سؤال کرد که کیست در آن هودج؟ گفتند: فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیهما السلام، پس گفت: بکجا می روند؟ گفتند: به زیارت امام حسین علیه السلام در امشب که شب جمعه است، و دید رقعه هایی را که از هودج می ریزد و در آن مکتوبست: «أمانٌ مِنَ النَّارِ لِزُورِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ أمانٌ مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ».

این حدیث صحیح است؟ فرمود: «آری راست و تمام است»، گفتم: سیدنا صحیح است که، می گویند هر کس زیارت کند حسین علیه السلام

را در شب جمعه، پس برای او امان است؟

فرمود: «آری واللّه»، و اشک از چشمان مبارکش جاری شد، گفتم: سیدنا مسئله، فرمود: «پرس» گفتم: سنه هزار و دوست و شصت و نه حضرت رضا علیه السلام را زیارت کردیم، و در درود یکی از عربهای شروقیه را که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرفند، ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم، و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت حضرت رضا علیه السلام؟ گفت: بهشت است، امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا علیه السلام خورده‌ام، چه حق دارد منکر و نکیر که در قبر نزد من بیایند، گوشت و خون من از طعام آن حضرت روئیده در مهمانخانه او، آیا این صحیح است امام رضا علیه السلام می آید و او را از منکر و نکیر خلاص می کند؟ فرمود: «آری واللّه جدّ من ضامن است»، گفتم: سیدنا مسئله کوچکی است می خواهم بپرسم، فرمود: «پرس» گفتم: زیارت من حضرت رضا علیه السلام را مقبولست؟ فرمود: «قبولست انشاء الله»، گفتم: سیدنا مسئله، فرمود: «بسم الله»، گفتم: حاجی محمد حسین بزّاز باشی زیارتش قبولست یا نه، و او با من رفیق و شریک در مخارج بود در راه مشهد رضا علیه السلام، فرمود: «عبد صالح زیارتش قبولست»، گفتم: سیدنا مسئله، فرمود: «بسم الله»، گفتم: فلان که از اهل بغداد و همسفر ما بود زیارتش قبولست؟ پس ساکت شد! گفتم: سیدنا مسئله، فرمود: «بسم الله» گفتم: این کلمه را شنیدی یا نه، زیارت او قبولست؟ جوابی نداد، حاجی علی نقل کرد که ایشان به لهُو و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را نیز کشته بود!، پس

رسیدیم از جاّده وسیعه که دو طرف آن بساتین و مواجهه بَلَدَه شریفه کاظمین است و موضعی از آن جاّده که متّصل است به بساتین از طرف راست آن که از بغداد می آید، و آن مال بعضی از ایتام سادات بود که حکومت به جور آن را داخل در جاّده کرد، و اهل تقوی این دو شهر همیشه کناره می کردند از راه رفتن در آن نقطه از زمین، پس دیدم آن جناب را که در آن نقطه راه می رود! پس گفتم: ای سید من، این موضع مال بعضی از ایتام سادات است، تصرّف در آن روا نیست؟ فرمود: «این موضع مال جدّ ما امیرالمؤمنین علیه السلام و ذریّه او و اولاد ماست، حلال است برای موالیان ما تصرّف در آن، و در قُرب آنمکان در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی می گفتند و از متمولین عجم بود که در بغداد ساکن بود، گفتم: سیدنا راست است که می گویند: زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است؟ فرمود: «چه کاری داری باین».

پس رسیدیم به ساقیه آب که از شط دجله می کشند برای مزارع و بساتین آن حدود و از جاّده می گذرد و آنجا دوراه می شود به سمت بَلَدِیکه راه سلطانی است و دیگری راه سادات، و آن جناب میل کرد به راه سادات، گفتم: بیا از این راه برویم، فرمود: «نه از این راه خود می رویم»، چند قدمی نرفتیم که خود را در کفشداری صحن مقدّس دیدیم، پس داخل ایوان شدیم از طرف باب المراد، و در دَرِ رواق مطهر مکث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد در حرم ایستاد، پس فرمود: «زیارت بکن»، گفتم: من قاری نیستم، فرمود: «برای تو

بخوانم» گفتم: آری، پس فرمود: «ءَادْخُلْ يَا اللَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»، و همچنین بر هر یک از ائمه علیهم السلام سلام کردند، آنگاه فرمود: «امام زمان خود را می شناسی؟» گفتم: چرا نمی شناسم، فرمود: «سلام کن بر امام زمان خود»، گفتم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا بِنَّ الْحَسَنِ»، پس تبسم نمود و فرمود: «عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»، پس داخل شدیم در حرم مطهر و بوسیدیم، و فرمود: «به من زیارت کن» گفتم: من قاری نیستم، فرمود: «زیارت بخوانم برای تو» گفتم: آری، فرمود: کدام زیارت را می خواهی؟» گفتم: هر زیارت که افضل است، فرمود: «زیارت امین الله افضل است»، آنگاه فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ.....» پس شمعها را دیدم روشن است و لکن حرم منور است بنور دیگر،

پس از سمت پائین پا آمدند به پشت سر و در طرف شرقی ایستادند و فرمودند: «آیا زیارت میکنی جدم حسین را؟» گفتم: آری، شب جمعه است، پس زیارت را خواندند و مؤذنها از اذان مغرب فارغ شدند، پس فرمود: «نماز کن و ملحق شو به جماعت»، پس تشریف آورد در مسجد پشت سر حرم مطهر و خود به فرادی ایستادند محاذی امام جماعت، چون از نماز فارغ شدم او را ندیدم، آنگاه از معجزات گذشته ملتفت شدم که او حضرت مهدی علیه السلام بود، صبح نزد شیخ محمد حسن رفتم و قصه را بیان کردم پس نهی نمود از افشاء این سرّ، تا یکماه گذشت روزی در حرم مطهر سید جلیلی آمد نزدیک من و

پرسید: چه دیدی و اشاره کرد به قصه آن روز، گفتم: چیزی ندیدم، باز با شدت اعاده کرد، انکار کردم، پس از نظرم ناپدید شد!»<sup>(۱)</sup>

### (حکایت شانزدهم) لطف حضرت مهدی (عج) به زائر امام حسین علیه السلام

مرحوم آیه الله حاج میرزا محمد علی گلستانه اصفهانی از عموی خود مرحوم سید محمد علی نقل می کرد که: «در اصفهان شخصی بود بنام جعفر نعلبند، که می گفت خدمت امام عصر علیه السلام رسیده و طی الارض دارد، و با مردم هم کمتر تماس می گرفت، و مردم پشت سرش حرف می زدند! روزی به تخت فولاد اصفهان برای زیارت اهل قبور می رفتم که جعفر را دیدم، در ضمن راه از او پرسیدم: آیا راست می گویند که خدمت امام زمان علیه السلام رسیده ای؟ گفت: از این حرفها بگذریم، گفتم: من انشاء الله اهلیم.

گفت: بیست و پنج سفر کربلا مشرف شده بودم تا آنکه در همین سفر بیست و پنجم، شخصی از یزد در راه با من رفیق شد، بعد از طی چند منزل مریض شد، رسیدیم به منزلی که قافله بخاطر ناامن بودن راه دو روز در آن منزل ماند تا قافله دیگری رسید و با هم حرکت کردند ولی حال مریض طوری بود که نمی شد او را حرکت داد، لذا به او گفتم: من می روم و برای تو دعاء می کنم، دیدم گریه می کند، من متحیر شدم، از طرفی روز عرفه نزدیک بود و بیست و پنج سال همه ساله روز عرفه در کربلا بوده ام، و از طرفی چگونه این رفیق را تنها بگذارم!

او همینطور که اشک می ریخت گفت: من تا یک ساعت دیگر می میرم، صبر کن وقتی مُردم هر چه دارم از خورجین و الاغ و سایر اشیاء مال تو باشد، فقط جنازه مرا به کربلا برسان و دفن کن! من دلم سوخت، کنار او ماندم تا از دنیا رفت، قافله هم رفت، و من جنازه را به الاغش بستم و حرکت کردم، حدود یک فرسخ که راه رفتم هم خوف مرا گرفته و هم هر طور که جنازه را به الاغ می بستم، قرار نمی گرفت، ایستادم و به حضرت سیدالشهداء علیه السلام سلامی عرض کردم و با چشم گریان گفتم: آقا من با این زائر شما چه کنم، اگر او را در این بیابان بگذارم مسئولم، و اگر بخواهم بیاورم، می بینید که نمی توانم، درمانده شده ام!

ناگهان دیدم چهار سوار که یکی از آنها شخصیت بیشتری داشت پیدا شدند، و آن بزرگوار فرمود: «جعفر با زائر ما چه می کنی؟» عرض کردم: آقا چه کنم، درمانده شده ام نمی دانم چه کنم! در این بین آن سه نفر پیاده شدند، یکی از آنها نیزه ای به زمین زد چشمه آبی ظاهر شد، آن میّت را غسل دادند و آن آقا جلو ایستاد و بقیّه کنار او ایستادند و بر او نماز خواندند، و بعد او را سه نفری محکم به الاغ بستند و ناپدید شدند!

من حرکت کردم با آنکه معمولی راه می رفتم، دیدم به قافله ای رسیدم که قبل از قافله ما حرکت کرده بودند، از آنها عبور کردم، پس از چند لحظه باز قافله ای را دیدم که آنها قبل از این قافله حرکت کرده بودند، از آنها هم عبور کردم به پُل سفید که نزدیک کربلا است رسیدم

و وارد کربلا شدم، و خودم از این سرعت سیر تعجب می‌کردم!  
 بالاخره او را بردم در وادی ایمن (قبرستان کربلا) دفن کردم، من در  
 کربلا بودم، پس از بیست روز رفقائی که در قافله ما بودند به کربلا  
 رسیدند، پرسیدند، تو کی آمدی و چگونه؟ من به اجمال می‌گفتم و  
 آنها تعجب می‌کردند! تا آنکه روز عرفه شد، وقتی به حرم رفتم، دیدم  
 بعضی از مردم را به صورت حیوانات مختلف می‌بینم، از شدت  
 وحشت به خانه برگشتم، باز دو مرتبه بیرون آمدم، آنها را بصورت  
 حیوانات دیدم، عجیبتر این بود که بعد از آن سفر، چند سال دیگر هم  
 روز عرفه در کربلا مشرف شده‌ام، مردم را به صورت حیوانات  
 می‌بینم! لذا تصمیم گرفته‌ام که دیگر روز عرفه به کربلا مشرف نشوم،  
 و مدتی هم چیزی به کسی نگفتم، تا آنکه یک شب با همسرم غذا  
 می‌خوردیم، صدایی در حیاط بلند شد، رفتم دَر را باز کردم دیدم  
 شخصی می‌گوید: جعفر صاحب الزمان علیه السلام تو را می‌خواهد!

من لباس پوشیدم و در خدمت او رفتم، مرا به مسجد جمعه در  
 همین اصفهان بُرد، دیدم آن حضرت در صفا ایکه منبر بسیار بلندی  
 در آن هست نشسته‌اند و جمع زیادی هم خدمتشان بودند، من با  
 خودم می‌گفتم در میان این جمعیت چگونه خدمتش برسم؟

ناگاه دیدم به من توجه فرمودند و صدا زدند: «جعفر بیا»، من به  
 خدمتشان مشرف شدم، فرمودند: «چرا آنچه در راه کربلا دیده‌ای  
 برای مردم نقل نمی‌کنی؟» عرض کردم: ای آقای من، آنها را برای مردم  
 نقل می‌کردم، ولی از بس پشت سرم بدگوئی کردند، ترکش نمودم.



حضرت فرمودند: تو کاری به حرف مردم نداشته باش، تو آن قضیه را برای آنها نقل کن تا مردم بدانند که ما چه نظر لطفی به زوّار جدّمان حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام داریم». (۱)

\*\*\*

بار بگشایید اینجا کربلاست	آب و خاکش با دل و جان آشناست
السلام ای سرزمین کربلا	السلام ای مدفن روح خدا
کربلا آغوش خود را باز کن	بستر مهمان خود را ساز کن
بر مشام می رسد هر لحظه بوی کربلا	بر دلم ترسم بماند آرزوی کربلا
تشنه آب فراتم ای اجل مهلت بده	تا بگیرم در بغل قبر شهید کربلا

\*\*\*

### (حکایت هفدهم) دعای فرج از گوهر تابان حضرت مهدی (عج)

سید رضی الدین علی بن طاووس در فرج الهموم نقل نمودند که ابوالحسین بن ابی البغل کاتب گفت: «در عهده گرفتم کاری را از جانب ابی منصور بن صالحان، و واقع شد میان ما و او مطلبی که باعث شد بر پنهان کردن خود، پس در جستجوی من برآمد، پس مدّتی پنهان و هراسان بودم، آنگاه قصد کردم رفتن به مقابر قریش یعنی مرقد منور حضرت کاظم علیه السلام را در شب جمعه، و در آن شب باران و باد بود پس خواهش نمودم از ابی جعفر قیم که درهای روضه منور را ببندد تا خلوت کنم، پس نصف شب شد و زیارت و نماز می نمودم، که ناگاه

صدای پائی از سمت مولایم حضرت کاظم علیه السلام شنیدم، و دیدم مردی را که زیارت می‌کند، پس سلام کرد بر آدم و پیامبران اولوالعزم علیهم السلام، آنگاه بر ائمه علیهم السلام تا رسید به صاحب الزمان علیه السلام پس او را ذکر نکرد، پس تعجب کردم و گفتم شاید او را فراموش کرده یا نمی‌شناسد یا این مذهبی است برای او، پس زیارت کرد مثل آن زیارت و آن سلام و دو رکعت نماز خواند بسوی مرقد مولای ما ابی جعفر علیه السلام، و من از او خایف بودم زیرا که او را نمی‌شناختم، و دیدم جوانی است کامل در جوانی، و بر بدنش جامه سفید است و عمامه دارد که حنک گذاشته بود برای او بطرفی از آن، و ردائی بر کتف انداخته بود، پس فرمود: «ای ابوالحسین بن ابی البغل کجائی تو از دعای فرج؟» گفتم: کدام است آن دعا ای سید من؟ فرمود: «دو رکعت نماز می‌گذاری و می‌گوئی، یا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ یا مَنْ يُؤَاخِذُ بِالْجَرِيرَةِ وَ لَمْ يَهْتِكِ الْأَسْتِرَ یا عَظِيمَ الْمَنْ یا كَرِيمَ الْأَصْفَحِ یا حَسَنَ التَّجَاوُزِ یا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ یا بَاسِطَ الْأَيْدِينَ بِالرَّحْمَةِ یا مُنْتَهَى كُلِّ نَجْوَى و یا غَايَةَ كُلِّ شَكْوَى یا عَوْنَ كُلِّ مُسْتَعِينٍ یا مُبْتَدَأَ بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا، یا رَبَّاهُ دَهْ مَرْتَبَةٍ، یا غَايَةَ رَغْبَتَاهُ دَهْ مَرْتَبَةٍ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَّا مَا كَشَفْتَ كَرْبِي وَ نَفْسَ هَمِّي وَ فَرَجْتَ غَمِّي وَ أَصْلَحْتَ حَالِي، وَ دَعَا كُنْ وَ بَطْلِبْ حَاجَتَ خُودِ رَا، آنگاه می‌گذاری روی راست خود را بر زمین و بگو صد مرتبه در سجود، یا مُحَمَّدَ یا عَلِيَّ یا عَلِيَّ یا مُحَمَّدَ إِكْفِيَانِي فَأَنْكَمَا كَافِيَايَ وَانْصِرَانِي فَأَنْكَمَا نَاصِرَايَ، وَ مِيْگَذارِي رُويِ چِپِ خُودِ بَرِ زَمِينِ وَ

میگوئی صد مرتبه، ادرکنی، و آنرا بسیار تکرار می کنی و می گوئی،  
 أَلْغُوْثُ أَلْغُوْثُ، تا اینکه منقطع شود نفس، و بر میداری سر خود را،  
 پس بدرستی که خدای تعالی بکرم خود برمی آورد حاجت ترا،  
 انشاءالله تعالی، پس چون مشغول شدم به نماز و دعا، او بیرون رفت،  
 پس چون فارغ شدم بیرون رفتم به نزد ابی جعفر که سؤال کنم از او از  
 حال این مرد که چگونه داخل شد، پس دیدم درها را که به حالت  
 خود قفل است، ابی جعفر قیم گفت: درها قفل است من باز نکردم!  
 پس خبر دادم او را به آن قصه، پس گفت: این مولای ما صاحب  
 الزمان علیه السلام است، و به تحقیق مکرر مشاهده نمودم آن حضرت را در  
 مثل چنین شبی در وقت خالی شدن روضه از مردم، پس تأسف  
 خوردم بر آنچه از من فوت شد، و بیرون رفتم در نزدیک طلوع فجر و  
 رفتم به کرخ در موضعی که پنهان بودم در آن، پس روز به چاشت  
 نرسید که اصحاب ابن صالحان جوای ملاقات من شدند و با ایشان  
 بود امانی از وزیر و رقعہ بخط او که در آن بود هر خوبی، من حاضر  
 شدم نزد او با امینی از دوستان خود پس برخاست و مرا در آغوش  
 گرفت، پس گفت: حالت تو را به آنجا کشاند که شکایت می کنی از من  
 بسوی صاحب الزمان علیه السلام؟! گفتم: از من دعائی بود و سؤال کردم،  
 گفت: وای بر تو دیشب در خواب دیدم مولای من صاحب الزمان علیه السلام  
 را یعنی شب جمعه که مرا امر کرد بهر نیکی، و دُرستی کرد به من  
 بنحویکه ترسیدم از آن، پس گفت: لا اله الا الله، شهادت می دهم که  
 ایشان حقّند و منتهای حق دیدم شب گذشته مولای خود را در

بیداری و فرمود، به من چنین و چنان و شرح کردم آنچه را که دیده بودم در آن مشهد شریف، و صادر شد از او به من اموری نیکو به برکت مولای خود صلوات الله علیه».

### (حکایت هیجدهم) تشرّف سعد بن عبدالله بن خلف قمی

ابن بابویه و محمد بن جریر طبری از سعد روایت کرده‌اند که گفت: «من مردی بودم دانا به جمیع کتب مشتمله بر علوم غامضه و اهتمام می نمودم در حل مشکلات علوم و اثبات فضائل ائمه علیهم السلام، تا آنکه روزی مبتلا شدم به شخصی از نواصب که نظیر نداشت، پس گفت: وای بر تو و بر اصحاب تو، شما گروه رافضیه (شیعه) طعن می زنید بر مهاجر و انصار، و انکار می کنید ولایت و امانت ایشان را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله، از جمله ایشان یکی صدیق است که فوق همه است در سبقت اسلام، آیا ندیدی که رسول صلی الله علیه و آله او را با خود به غار بُرد، نبود، مگر به جهت آنکه می دانست که او خلیفه او می باشد بعد از خودش، و امر تأویل را به او واگذار خواهد نمود، و امر امت را بدست او خواهد داد و خلل امور را به او سدّ خواهد نمود، و اقامه حدود را باید به او نمود، و تمشیت لشکر اسلام و فتح بلاد کفر بدست او خواهد شد، پس چنانکه رسول صلی الله علیه و آله بر نبوت خود ترسید همچنین بر خلافت صدیق هم ترسید که مبادا کشته شود و امر خلافت ضایع گردد، و الا کسی که می خواهد از خوف دشمن مخفی شود محتاج به آن نباشد که کسی را با خود بردارد بلکه کسی را با خود نبرد که در تنهایی در

عدم اطلاع بر حال او بهتر باشد، پس صدیق را با خود نبرد مگر به همان جهت که ذکر شد!

و اما علی علیه السلام را پس در جای خود خوابانید به جهت آنکه می دانست اگر کشته شود چندان ضرری بدین وارد نیاید زیرا که به جهت جنگها دیگری را ممکن بود در جای او نصب کند!

سعد گوید که: چون شنیدم او را در این باب، چندین جواب گفتم، و بر همه جوابها بر من رد و نقض نمود، بعد آن مرد ناصبی گفت: یا سعد بشنو کلام دیگر را که جمیع دلیل جماعت را فضیله را باطل کند، آیا شما طایفه روافض (شیعه) گمان این ندارید که صدیق که از جمیع شکوک بری می باشد و فاروق که حفظ اسلام کرده، منافق بوده اند، و بدون اعتقاد اظهار اسلام کرده اند؟ گفتم: آری، گفت: بگو که اسلام ایشان از روی میل و رغبت بود یا آنکه به سبب خوف و کراهت؟

سعد گوید که من در جواب حيله کردم، چون ترسیدم که مرا الزام نماید، زیرا که اگر بگویم، اسلام ایشان از روی میل بود، گوید پس چرا ایشان را منافق دانید؟ زیرا کسی که از روی رغبت ایمان آورد خصوص در وقتی که اسلام قوتی نداشته باشد و خوف از کسی نباشد بلکه ترس از کسانی باشد که ایمان نیاورده اند، نباشد مگر مؤمن واقعی.

و اگر گویم که از روی خوف و کره بود، خواهد گفت، اسلام در آن وقت که قوتی و شمشیری و لشگری نبود که خوف باشد، بلکه اهل کفر غالب بودند، سعد گوید که، لاعلاج من خود را براه دیگری زدم،

لکن اندرون من از غضب پُر گردید، پس طوماری برداشتم و در آن  
چهل و چند مسئله از مشکلات مسائل نوشتم،

پس به سراغ احمد بن اسحق رفتم، ولی او از قم بیرون رفته بود به  
عزم شرفیابی خدمت حضرت عسکری علیه السلام در سر من رای، پس من به  
عقب او روانه گردیدم تا آنکه در بعضی منازل به او رسیدم و مسائل را  
پرسیدم، گفت: روا باشد که خدمت امام عسکری علیه السلام برسیم.

سعد گوید: من هم عازم سر من رای، شده تا آنکه خدمت امام علیه السلام  
رسیدیم در حالی که احمد بن اسحق در شأنه خود انبانی داشت و در  
آن یکصد و شصت کیسه از دینار و درهم بود و بر هر کیسه نام  
صاحبش مکتوب بود، سعد گوید که: چون نظرم بر جمال حضرت  
عسکری علیه السلام افتاد نور روی او تشبیه نکردم مگر به ماه شب چهارده، و  
بر زانوی مبارک او پسری بود مانند مشتری در خلقت و منظر، و پیش  
روی مولای ما اناری بود از طلا که می درخشید به سبب نقشهای بدیع  
که در آن بود، و آن انار را بعض بزرگان بصره هدیه آورده بودند، و در  
دست حضرت قلمی بود که چیزی می نوشت، و وقتی که اراده نوشتن  
می نمود آن کودک چنانکه عادت اطفال می باشد، انگشتان آن  
حضرت را می گرفت و مانع نوشتن آن حضرت می گردید.

لهذا آن حضرت آن انار را می گردانید و او را مشغول می نمود تا  
مانع نگردد، پس سلام کرده و در جواب ملاطفت فرمود، پس احمد  
بن اسحق انبان را از زیر عبا، بیرون آورد نزد حضرت گذاشت، و آن  
حضرت به آن کودک فرمود: «ای فرزند هدیهای شیعیان و موالی خود

را بردار از این کیسه‌ها»، آن کودک عرض کرد: «ای مولای من آیا جایز است که دست خود را به سوی مالهای نجس دراز کنم که حلال آن به حرام داخل شده».

پس حضرت فرمود: «یا احمد بن اسحق بیرون آور آنچه را که در انبان می‌باشد تا آنکه فرزندانم حلال آن را از حرام جدا کند». پس اول کیسه را که بیرون آورد، آن طفل فرمود که: «این مال پسر فلان باشد که در فلان محله قم ساکنست، و در آن شصت و دو دینار می‌باشد، و از قیمت حجره که آن را فروخته و از پدرش به او ارث رسیده بود چهل و پنج دینار می‌باشد، و از قیمت نه جامه که فروخته بود چهارده دینار می‌باشد، و سه دینار آن از کرایه دکانهای او می‌باشد».

آن حضرت فرمود که: «راست گفתי ای فرزند، بنما به این مرد که حرام اینها کدام است»، آن طفل به احمد گفت: «جو یا شو آن دیناری را که سکه ری در آن باشند و تاریخ آن فلانسال باشد و نقش یک طرف آن محو شده و آن تیکه طلا را که بریده‌اند و وزن آن ربع دینار است و سبب حرمة آن این است که صاحب این دینارها در سال فلان و ماه فلان، بوزن یکمن و چهار یک کلافه به مرد جولانی داد از همسایگان خود که از برای او کرباس درست کند، و دزد آنرا بُرد، و جولا واقعه را به او گفت و آن مرد جولا را تکذیب کرد، و او در عوض آن یکمن و نیم کلاف باریکتر غرامت کرد و از آن جامه بافت، پس آن دینار و آن پارچه قراضه از بابت قیمت انجامه باشد»، چون احمد آن کیسه را گشود، چنان یافت که طفل فرمود! بعد از آن احمد کیسه دیگر بیرون

آورد و آن طفل فرمود که: «این مال فلان پسر فلان باشد که در فلان محله قم سنگی دارد و در آن پنجاه دینار می باشد، که از برای ما جایز نباشد دست به آن زنیم»، گفت: چرا؟ فرمود: «زیرا که آن از بابت قیمت گندمی باشد که صاحب آن تعدی نموده بر زارعهای خود در تقسیم، به اینکه قسمت خود را بکیل تمام گرفته و حق آنها را بکیل ناقص داده!».

پس امام عسکری علیه السلام فرمود: «راست گفתי ای فرزندی، یا احمد تمام آن را برداشته به صاحبش رد کن، زیرا که ما رابه آن حاجت نباشد»، بعد جامه عجز را از احمد خواست بیرون آورد، احمد گفت که: آن جامه را در میان ساروق خود گذاشته بودم فراموش شده و در منزل مانده، برخواست که آن جامه را بیاورد، چون بیرون رفت، حضرت عسکری علیه السلام متوجه من شده فرمود: «مسائل خود را چه کردی؟» عرض کردم، ای مولای من بر حالت خود مانده، فرمود: «از نور دیده ام سؤال کن» پس عرض کردم، یا مولانا و ابن مولانا، از برای ما از شما روایت شده که، رسول خدا صلی الله علیه و آله طلاق زنهای خود را بدست امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داد، و به آن سبب آن جناب در روز جمل به نزد عایشه فرستاد که هرگاه از این فتنه باز نگردی تو را طلاق میدهم، و حال آنکه طلاق زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله به وفات او واقع گردید؟ آن طفل فرمود: «طلاق چه چیز می باشد؟»، عرض کردم: رها کردن فرمود: «اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را رها نمود پس چرا بر شوهران حرام بودند و تزویج به غیر از برای آنها جایز نبود؟» عرض کردم: به سبب آنکه خدا حرام



کرد آنها را بر دیگران، فرمود: «چگونه و حال آنکه راه آنها را گشود؟»، عرض کردم: پس خبر ده مرا ای مولای من بمعنی طلاقى که پیغمبر ﷺ آن را به امیرالمؤمنین ﷺ واگذار نمود.

فرمود: «خداوند شأن زنهای پیغمبر ﷺ را بزرگ گردانید به آنکه آنها را سرافراز بشرف مادری مؤمنین فرمود، پس پیغمبر ﷺ فرمود: یا اباالحسن این شرافت باقی باشد مادام که بر طاعت خدا باقی بمانند و هر یک که بعد از من به سبب خروج بر تو عاصی بر خدا شد، او را از میان زنان من رها کن به آنکه از شرافت مادری مؤمنین ساقط نما».

سعد گوید: عرض کردم، خبر ده مرا از فاحشه مبینه که هرگاه زن مطلقه در ایام عدّه مرتکب آن شود جایز باشد از برای زوج که او را از خانه خود بیرون کند؟ فرمود: «مراد از آن در آیه شریفه مساحقه باشد نه زنا، زیرا که اگر زنا دهد و اقامه حد بر او نمایند مانع از شوهر کردن او نشود، و اگر مساحقه نماید او را سنگسار کنند، و سنگسار رسوائى باشد و هرکسی را که خدا رسوا نمود او را از خود دور کرده و نرسد دیگری را که به او نزدیکی کند».

گفتم: یابن رسول الله مرا خبر ده از قول خدا که به موسی ﷺ فرمود: «فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی» زیرا علمای دو طایفه گمان دارند که آن نعلین از پوست حیوان مرده بوده که خدا امر بکندن آن فرموده، فرمود: «کسی که این را گفته افترا بر موسی ﷺ بسته و او را در نبوت خود جاهل شمرده، زیرا که از دو امر خالی نیست، یا آنکه نماز موسی ﷺ در آن جایز بوده یا نه، پس اگر جایز بوده پوشیدن آن،

در بقعه مبارکه جایز باشد، زیرا که آن بقعه را خدا مبارکه فرموده، مقدّسه و مطهّره فرموده، و اگر هم مقدّسه و مطهّره باشد، از نماز مقدّس تر و مطهّتر نباشد، و اگر نماز موسی علیه السلام در آن جایز نبوده، پس لازم آید که موسی علیه السلام حلال را از حرام جدا نکرده باشد و آن را که نماز در آن جایز باشد از آنکه در آن، جایز نباشد ندانسته باشد و این کفر باشد».

عرض کردم: پس مرا خبر ده ای مولای من از تأویل آن، فرمود: «چونکه موسی علیه السلام مناجات نمود با خدا در وادی مقدّس، و عرض کرد که، من محبّت خود را از برای تو خالص کرده‌ام و دل خود را از ماسوای تو پاک نموده‌ام، حال آنکه موسی علیه السلام به اهل خود محبّت شدیدی داشت، پس خدا فرمود که، نعلین خود را بیرون کن و محبّت اهل بیت را از دل بکن اگر خواسته باشی که محبّت تو از برای ما خالص شود و دل تو از میل بماسوای من شسته گردد»، عرض کردم که: خبر ده مرا از تأویل کهی‌عص؟ فرمود: «این حروف اخبار غیبی بوده که خدا مطلع نموده به آن بنده خود زکریّا را بعد از آن، واقعه را به محمّد صلی الله علیه و آله نقل نمود، زیرا زکریّا سؤال کرد از خداوند که اسماء خمسة النجبا را به او تعلیم کند، پس زکریّا چون نام محمّد و علی و فاطمه و حسن را ذکر می نمود غصّه اش زایل می گردید و مسرور می شد، و چون ذکر نام حسین علیه السلام را می کرد، گریه گلویش را می گرفت و اشکش جاری می شد و مهموم می گردید، تا آنکه یک روز عرض کرد، خداوندا! چه باعث گردیده که هرگاه ذکر چهار نفر از این بزرگواران کنم خاطر من

تسلی یابد و چون نام حسین علیه السلام برم اشکم جاری شود؟ پس خداوند او را خبر داد از قصه حسین علیه السلام و فرمود: کهی عص، پس «کاف» اشاره به کربلا باشد، و «ها» به هلاکت عتره طاهره، و «یا» اشاره به یزید، و «عین» اشاره به عطش، و «صاد» صبر اوست، چون زکریا این بشنید محزون گردید و تا مدت سه روز از مسجد خود مفارقت ننمود، و مردم را از دخول بر خود منع نمود و گریه و زاری می کرد و می گفت: خدایا آیا بهترین خلق خود را به اندوه فرزند او مبتلا می نمائی؟ آیا این مصیبت را بر او نازل می گردانی، آیا علی و فاطمه را لباس این مصیبت می پوشانی، بعد گفت: خداوندا مرا فرزندی عطا کن که در وقت پیری چشمم بدیدن او روشن گردد و او را از برای من وارثی قرار ده که در نزد من مانند حسین علیه السلام باشد، به آنکه چون عطا کنی، مرا شیفته محبت او گردانی، بعد از آن مرا به مصیبت او نشانی، پس خدا دعای او را مستجاب نموده، یحیی علیه السلام را باو عطا فرموده و باعث اندوه او گردانید»، سعد گوید عرض کردم: ای مولای من خبر ده مرا از علتی که مانع شود آنکه مردم را از برای خود امام اختیار نمایند؟ آن طفل فرمود: «امام مفسد یا مصلح؟»، عرض کردم: امام مصلح، فرمود: «با آنکه مردم ندانند آن چیزی را که در خاطر دیگری خطور نماید از صلاح یا فساد، آیا ممکن باشد که کسی را به گمان صلاح اختیار کند و در واقع مفسد باشد و مردم در اختیار خود خطا کرده باشند؟» گفتم: آری، فرمود: «علت همین باشد که وارد کردم بر تو بدلیل، و عقل تو هم آن را قبول کند، یا سعد مرا خبر ده از رسولانی که خدا آنها را

برگزیده و علم خود را بر ایشان نازل نموده و ایشان را مؤید بوحی و عصمت کرده، زیرا که آنها را علامت هدایت نموده، مانند موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام، آیا جایز باشد با وفور عقل ایشان و کمال علم ایشان، هرگاه اختیاری نمایند خطا کند با آنکه منافق را مؤمن، گمان کنند؟».

گفتم: نه، فرمود: «چگونه و حال آنکه موسی علیه السلام اختیار نمود از اعیان قوم و وجوه لشکر خود از برای میقات خدا هفتاد مرد از کسانی که شک نداشت در ایمان و اخلاص آنها، با وجود آنکه منافق بودند، چنانکه خدا فرموده «و اختار موسی من قومه سبعین رجلا لمیقاتنا».

تا آنجا که فرموده «قالوا لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة فاخذتهم الصاعقة»، پس بعد از آنکه مثل موسی در اختیار خود خطا کند و منافق را موافق پندارد، و دانسته شود که اختیار از برای غیر عالم بما فی الضمیر نشاید و منحصر باشد. در حق خداوندی که جمیع ما فی الصدور را می داند، و مهاجر و انصار را در این باب دخلی نباشد».

سعد گوید: بعد از آن کودک فرمود: «یا سعد آن وقت که خصم تو دعوی آن نمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون نبرد مختار این امت را با خود در غار مگر بجهت آنکه میدانست امر تأویل و تنزیل و جلو امت خود را به او واگذار خواهد فرمود، و بلاد کفر را به سبب او فتح خواهد نمود، پس چنانکه بر نبوت خود ترسید برخلافت او هم ترسید، و الا به تنهایی بجهت فرار و پنهان بودن بهتر بود، و علی علیه السلام را در فراش خود خوابانید بجهت آنکه اگر کشته شود کارهای او را به دیگری واگذار

توان نمود، پس چرا تو دعوی او را به این نقض نکردی که به او بگوئی، آیا پیغمبر ﷺ نفرمود که خلافت تا مدت سی سال خواهد بود پس قرار آن را موقوف بر عمر آن چهار نفر که به گمان شما خلفای راشدون می باشد نمود پس خصم تو ناچار بود در قبول این قول، پس به او می گفتی: آیا بعد از آنکه می دانست پیغمبر ﷺ که خلافت بعد از او با ابابکر باشد و بعد از او با عمر و بعد از او با عثمان، همچنین می دانست که بعد از او با علی علیه السلام باشد، باز خصم تو ناچار بود بر قبول این قول، بعد از آن که به او می گفتی، واجب بود بر پیغمبر ﷺ که جمیع این چهار نفر را با خود به غار برد و بترسد بر ایشان، همچنانکه بر خود و ابوبکر ترسید و اینها را اهانت نکند بسبب تخصیص ابی بکر به این کرامت، و چون خصم تو گفت: مرا خبر ده از صدیق و فاروق که آیا اسلام آوردند طوعاً یا کره‌ها؟ چرا نگفتی که «لا طوعاً و لا کره‌ها» بلکه اسلام آوردند طمعاً، زیرا که ایشان با علمای یهود و نصاری می نشستند و از ایشان سؤال می نمودند از آنچه در تورات و غیر آن بود از کتابهاییکه از وقایع آینده و از قصه محمد صلی الله علیه و آله و عواقب امر او در آنها بود و یهود گفته بود که، محمد صلی الله علیه و آله بر عرب مسلط گردد، چنانکه بخت النصر بر بنی اسرائیل مسلط شد، لکن او کاذب باشد در دعوی نبوت، پس باین سبب نزد آن بزرگوار آمده اظهار اسلام نمودند از برای آنکه بعد از استیلای او، هر یک والی شهری شوند، پس چون به این آرزو نرسیدند نفاق انداخته، با گروهی از منافقین مواطاة کردند که او را در عقبه بکشند، و خداوند مکر ایشان را با او دفع نمود، چنانکه

طلحه و زبیر با علی علیه السلام باین گمان بیعت کردند، و چون مایوس شدند از آرزوی خود بیعت او را شکسته، بر او خروج نمودند، و خدا هر دو را در مصرع امثال ایشان انداخت.»

سعد گوید: چون کلام به اینجا رسید، مولای ما حضرت عسکری علیه السلام از برای نماز برخواست، و من هم بطلب احمد بن اسحق بیرون آمدم، پس او را ملاقات کردم در حالتی که گریان بود، سبب گریه را پرسیدم، گفت: آن جامه عجوز را که رفتم به امر مولایم بیاورم، نیافتم، گفتم: باک مدار برو واقعه را عرض کن، پس داخل شده، خندان و صلوات گویان برگردید، گفتم: چه خبر داری؟ گفت: جامه گم شده را در زیر پای مولای خود مفروش دیدم، پس حمد خداوند کرده و چند روزی در خدمت مولای خود حضرت عسکری علیه السلام آمد و شد می‌کردیم و آن طفل را دیگر نزد آن حضرت ندیدیم.»

### (حکایت نوزدهم) مردم طاقت اطاعت امام عصر (عج) را ندارند

حضرت آیه الله العظمی محمد باقر وحید بهبهانی علیه السلام فرمودند: «اوایلی که به کربلای معلی وارد شدم روی منبر روزی حدیثی که در خرائج راوندی نقل شده است، را گفتم: مضمون حدیث این است که زیاد نگویند: چرا حضرت ولی عصر علیه السلام ظهور نمی‌کنند، چون شما طاقت معاشرت با ایشان را ندارید، زیرا لباس حضرت خشن و درشت و خوراک ایشان، نان جو است، بعد هم گفتم: از الطاف الهی نسبت به ما، غیبت حضرت است، زیرا ما طاقت اطاعت ایشان را

نداریم، اهل مجلس زمزمه می‌کردند که این مرد راضی نیست آن حضرت ظهور کند تا مبادا ریاست از دستش برود! لذا ترسیدم از منبر فرود آمده و به خانه رفتم، بعد از ساعتی درب خانه را زدند، گفتم: کیستی؟ گفت: فلانی سجّاده بردار تو هستم، در را گشودم، او سجّاده را به حیاط خانه پرت کرد و گفت: ای مرتد! سجّاده‌ات را بردار، در این مدّت بی خود به تو اقتدا کردیم و عبادات خود را باطل انجام دادیم! من سجّاده را برداشتم و از ترس به خانه رفتم، پاسی از شب گذشت، ناگاه صدای در منزل بلند شد، من با وحشت، پشت در رفتم و گفتم: کیست؟ دیدم همان سجّاده بردار است که با اظهار عجز می‌خواهد در را باز کنم!

در را باز کردم، ناگاه خود را بر پاهای من انداخت و می‌بوسید، گفتم: ای مسلمان! آن سجّاده آوردن و مرتد گفتن تو به من چه بود، و این پا بوسیدنت چیست؟ گفت:

مرا سرزنش نکن، وقتی از نزد شما رفتم، شب در عالم خواب، دیدم که: حضرت صاحب الزمان علیه السلام ظهور فرمودند، خدمت ایشان مشرف شدم، حضرت به من فرمودند: فلانی! عبای تو از اموال فلان شخص است، و تو ندانسته آن را از دیگری گرفته‌ای، حال باید آن را به صاحبش بدهی!». «

من هم عبا را به صاحبش دادم، سپس فرمودند: «قبایت نیز مربوط به فلان شخص است و تو آن را از دیگری خریده‌ای، باید این را هم به صاحب اولش برگردانی!» همینطور تمام لباسهایم را دستور دادند که به مردم بدهم! بعد نوبت به خانه و ظروف و فرشها و چهارپایان و

زمینها و سایر چیزها رسید، و برای هر یک مالکی معین کرده به او ردّ نمودند!

سپس فرمودند: «همسری که داری، خواهر رضاعی تو است و تو ندانسته با او ازدواج کرده‌ای، باید او را هم به خانواده‌اش ردّ کنی!» این کار را هم کردم.

بعد نگاه به پسر قاسم علی کرد و فرمود: «این فرزند حرام است، این شمشیر را بردار و گردنش را بزن!»، در اینجا من غضبناک شدم و گفتم: بخدا قسم که تو سیّد و از ذریّه پیغمبر نمی باشی چه رسد به این که صاحب الزّمان باشی! همین وقت از خواب بیدار شدم، و فهمیدم که ما طاقت اطاعت و فرمانبرداری از او را نداریم، مرا عفو بفرمایید! (۱)



آخر ای غم زدگان جمع شویم	بعد پروانه شدن شمع شویم
همگی آه شب افروز کنیم	شمع سان ناله پر سوز کنیم
عاشقی کز غم دلبر سوزد	باید از پا همه تا سر سوزد
عشق، هستی به خدا باختن است	سوختن توأم با ساختن است
سوز ما روشنی شمع بود	خون ما اشک همان شمع بود
گر تو راهست به وصلش نفسی	خون بده تا به وصالش بررسی
باید این خون به ره دوست رود	خارج از راه رگ و پوست رود
باید از عشق شویم فرسوده	با تن و دامن خون آلوده



### (حکایت بیستم) تشرّف حضرت آیه الله

#### العظمی نجفی مرعشی رحمته الله و فرمان به اعمال مخصوصه

حضرت آیه الله العظمی مرعشی رحمته الله بیان می کرد که: «در زیارت عسکرین علیهم السلام و در جاده طرف حرم «سید محمد علیه السلام»، راه گم کردم و در اثر تشنگی و گرسنگی و وزش باد، در «قلب الاسد» غش کردم و افتادم، ناگهان چشم باز کردم، دیدم سرم در دامن شخص بزرگواری است، پس به من آب گوارایی داد که مثلش را در مدت عمرم نچشیده بودم، بعد سفره اش را باز کرد که دو یا سه عدد نان بود، نان را خوردم، سپس فرمود: «سید در این نهر برو و بدن را شستشو نما، گفتم: برادر! اینجا نهری نیست، نزدیک بود از تشنگی بمیرم، شما مرا نجات دادید، فرمود: «این آب گوارا است»، نگاه کردم و دیدم نهر آب باصفایی است، تعجب کردم و با خود گفتم: این نهر، اینجا بود و من نزدیک بود از تشنگی بمیرم؟!»

فرمود: «ای سید! اراده کجا داری؟»، گفتم: حرم مطهر سید محمد علیه السلام، فرمود: «این حرم سید محمد است»، دیدم در زیر بقعه سید محمد قرار داریم و حال آنکه من در «جادسیه» (قادسیه) گم شده بودم و مسافت زیادی بین آنجا و بقعه سید محمد علیه السلام است.

از فوایدی که از مذاکره با آن عرب در این فرصت نصیب شد اینهاست:

اولاً: «تأکید و سفارش بر تلاوت قرآن شریف، و انکار شدید بر کسی که قائل به تحریف قرآن است، حتی نفرین فرمود بر افرادی که

احادیث تحریف را جعل کرده اند!».

ثانیاً: «تأکید بر نهادن عقیقی که اسماء مقدسه چهارده معصوم علیهم السلام بر آن نقش بسته در زیر زبان میّت»

ثالثاً: «سفارش فرمودند بر احترام پدر و مادر، زنده باشند یا مرده، و بر زیارت بقاع مشرفه ائمه علیهم السلام و اولاد آنها و تعظیم و تکریمشان تأکید فرمودند».

رابعاً: «سفارش فرمود بر احترام ذریه سادات، و فرمود: قدر خود را به خاطر انتساب به اهل بیت علیهم السلام بدان و شکر این نعمت را که موجب سعادت و افتخار زیاد است به جای آور».

و خامساً: «سفارش فرمود بر خواندن قرآن و نماز شب، و فرمود: «ای سیّد! تأسف بر اهل علمی که عقیده آنها انتساب به ماست و لکن بر این اعمال، مداومت نمی کنند».

و سفارش فرمودند بر تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام و بر زیارت سیّد الشهداء علیه السلام از دور و نزدیک و زیارت اولاد ائمه علیهم السلام و صالحین و علماء و تأکید بر حفظ (خطبه شقشقیّه) امیرالمؤمنین علیه السلام، و خطبه علیا مخدّره زینب کبری علیها السلام در مجلس یزید لعنة الله علیه، و دیگر سفارشات».

به ذهنم خطور نکرد که این آقا کیست مگر وقتی که از نظرم غایب شد.»<sup>(۱)</sup>

### (حکایت بیست و یکم) این طور شوید تا ما به سراغ شما بیاییم

«یکی از دانشمندان، مدتها ریاضت کشید و شبهای چهارشنبه به مسجد سهله می‌رفت و به عبادت می‌پرداخت تا شاید توفیق دیدار آن محبوب عاشقان نصیبش گردد، ولی به نتیجه نرسید، سپس به علوم غریبه و اسرار حروف و اعداد متوسل شد، چله‌ها نشست، اما باز هم نتیجه‌ای نگرفت، روزی در یکی از این حالات معنوی به او گفته شد: «دیدن امام زمان علیه السلام برای تو ممکن نیست، مگر آنکه به فلان شهر سفر کنی»، به عشق دیدار یار، رنج این مسافرت توانفرسا را بر خود هموار کرد و پس از چند روز به آن شهر رسید، در آنجا نیز چله گرفت و به ریاضت مشغول شد، روز سی و هفتم و یاسی و هشتم به او گفتند: «الآن حضرت بقیة الله (عج) در بازار آهنگران، در مغازه پیرمرد قفل‌سازی نشسته‌اند، هم اکنون برخیز و به خدمت حضرت شرفیاب شو!».

با اشتیاق برخاست، به دکان پیرمرد رفت، وقتی رسید دید حضرت ولی عصر علیه السلام آنجا نشسته‌اند، و با پیرمرد گرم گرفته‌اند و سخنان محبت‌آمیز می‌گویند!

همین که سلام کرد، حضرت پاسخ فرمودند و اشاره به سکوت کردند!

در این حال دید، پیرزنی ناتوان و قد خمیده، عصا زنان آمد و با دست لرزان قفل را نشان داد و گفت: اگر ممکن است برای رضای خدا این قفل را به مبلغ سه شاهی بخرید که من به سه شاهی پول نیاز

دارم، پیرمرد قفل را گرفت و نگاه کرد و دید بی عیب و سالم است، گفت: خواهرم! این قفل دو عباسی (هشت شاهی) ارزش دارد، زیرا پول کلید آن، بیش از ده دینار نیست، شما اگر ده دینار (دو شاهی) به من بدهید، من کلید این قفل را می سازم و ده شاهی، قیمت آن خواهد بود، پیرزن گفت: نه، به آن نیازی ندارم، شما این قفل را سه شاهی از من بخرید، شما را دعا می کنم.

پیرمرد با کمال سادگی گفت: خواهرم! تو مسلمانی، من هم که مسلمانم، چرا مال مسلمان را ارزان بخرم و حق کسی را ضایع کنم؟ این قفل اکنون هشت شاهی ارزش دارد، من اگر بخواهم منفعت ببرم، به هفت شاهی می خرم، زیرا در معامله دو عباسی، بیش از یک شاهی منفعت بردن، بی انصافی است، اگر می خواهی بفروشی، من هفت شاهی می خرم و باز تکرار می کنم: قیمت واقعی آن دو عباسی است، چون من کاسب هستم و باید نفعی ببرم، یک شاهی ارزانتر می خرم! شاید پیرزن باور نمی کرد که این مرد درست می گوید، ناراحت شده بود و با خود می گفت: من خودم می گویم، هیچ کس به این مبلغ راضی نشده است، التماس کردم که سه شاهی خریداری کنند و قبول نکردند، زیرا مقصود من با ده دینار (دو شاهی) انجام نمی گیرد، و سه شاهی پول مورد احتیاج من است.

پیرمرد هفت شاهی به آن زن داد و قفل را خرید، همین که پیرزن رفت، امام علیه السلام به من فرمودند: «آقای عزیز! دیدی و این مناظره را تماشا کردی؟! این طور شوید تا مابه سراغ شما بیاییم، چله نشینی

لازم نیست، به جفر متوسل شدن سودی ندارد، عمل سالم داشته باشید و مسلمان باشید، تا من بتوانم با شما همکاری کنم! از همه این شهر، من این پیرمرد را انتخاب کرده‌ام، زیرا این مرد، دین دار است، و خدا را می‌شناسد، این هم امتحانی که داد، از اوّل بازار، این پیرزن عرض حاجت کرد و چون او را محتاج دیدند، همه در مقام آن بودند که ارزان بخرند و هیچ کس حتی سه شاهی نیز خریداری نکرد، و این پیرمرد به هفت شاهی خرید، هفته‌ای بر او نمی‌گذرد، مگر آنکه من به سراغ او می‌آیم و از او دلجوئی و احوالپرسی می‌کنم»<sup>(۱)</sup>.

### (حکایت بیست و دوم) انتخاب مخلص واقعی در تشرّف شیخ حلاوی

آقای سیّد علی اکبر خوئی رحمته الله نقل فرموده‌اند: زمانی از نجف اشرف به «حله سیفیّه» رفته بودم، در میان بازار حله قبه‌ای بود، بر سر در آن نوشته بود: «هذا مقام صاحب الزمان علیه السلام»، مردم آن شهر به آن مکان می‌آمدند و به دعا و توسل مشغول شدند.

از اهالی حله سبب نامگذاری آن مکان را پرسیدم، این گونه تشریح کردند:

«این مکان، خانه یکی از علمای حله به نام شیخ علی حلاوی رحمته الله بوده است، او مردی بسیار زاهد و عابد و متقی و از منتظران حضرت ولی عصر علیه السلام بوده است، شیخ علی همیشه با حضرت چنین صحبت می‌کرده است: چرا شما هنوز در پرده غیبت هستید، در حالی که

غیبت شما در این زمان هیچ وجهی ندارد زیرا عاشقان شما همچون برگ درختان و قطرات باران در همه بلاد شیعه، بسیار شده‌اند و در همین شهر حله بیش از هزار یاور دارید پس چرا ظهور نمی‌کنید و دنیا را پُر از عدل و داد نمی‌نمایید؟!

روزی به حسب اتفاق به بیابان رفته بود و همین سخنان را با امام زمان علیه السلام می‌گفت، ناگهان عربی بادیه‌نشین نزد او حاضر شد و فرمود: «جناب شیخ! این همه عتاب و خطابها را به چه کسی می‌گویید؟» شیخ علی گفت: خطاب من به امام زمان علیه السلام است، آن مرد عرب فرمود: «یا شیخ! من صاحب الزمان هستم، اینقدر با من عتاب و خطاب مکن، واقعیت به این گونه‌ای که تو فهمیده‌ای نیست، اگر سیصد و سیزده نفر اصحاب من موجود بودند، ظاهر می‌شدم! در همین حله که می‌گوئی: بیش از هزار نفر مخلص واقعی دارم، فقط دو نفر اخلاص واقعی دارند که، یکی تو هستی، و دیگری، فلان شخص قصاب است! اگر می‌خواهی حقیقت مطلب بر تو آشکار گردد، برو مخلصین واقعی مرا که می‌شناسی، دعوت کن و در شب جمعه برای آنها در صحن حیاط منزلت مجلسی مهیا کن، و همان شخص قصاب را هم دعوت کن، و دو بزغاله بر بالای بام خانه‌ات بگذار و منتظر ورود من باش تا بر بالای بام خانه‌ات بیایم و واقعیت را به تو بفهمانم و بدانی که اشتباه کرده‌ای»، پس حضرت غایب شد.

حلاوی خوشحال به حله بازگشت و قضیه را با آن قصاب در میان گذاشت و با مشورت، مجلسی را مهیا کرده‌اند و در انتظار محبوب

لحظه شماری می کردند.

چون پاسی از شب گذشت، نور عظیمی در آسمان ظاهر گردید، اندک اندک آن نور به خانه شیخ متوجه شد و بر بالای بام آن خانه قرار گرفت، پس از لحظاتی صدایی از بام بلند شد و آن قصاب را به پشت بام دعوت کرد، و قصاب به پشت بام رفت، آن بزرگوار امر فرمودند که: یکی از بزغاله‌ها را نزدیک ناودان ببرد و سر آن را ببرد به گونه‌ای که همه خون از ناودان به صحن خانه ریخته شود، قصاب، فرمان را اجرا کرد.

وقتی آن چهل نفر خون را دیدند، ظنّ قوی پیدا کردند که حضرت بقیّة الله ارواحناه فداه سر آن قصاب را ببرد و این خون قصاب است! پس از آن، صدایی آمد و شیخ علی حلاوی را فراخواند، شیخ بالای بام رفت، و دید مرد قصاب سالم است و یکی از بزغاله‌ها در کنار ناودان ذبح شده است، در این هنگام حضرت به قصاب امر فرمودند که: بزغاله دیگری را نیز در کنار ناودان ذبح کند!

قصاب بزغاله دوم را ذبح کرد و خون آن از ناودان در میان صحن خانه ریخت، آن چهل نفر قطع پیدا کردند که حضرت مهدی علیه السلام، شیخ علی را نیز به قتل رسانده‌اند، و بزودی یک یک آنها نیز به قتل خواهند رسید! پس تمام آنها پا به فرار نهادند!

در این هنگام حضرت به شیخ علی فرمودند: «الآن به صحن خانه برو و آن چهل نفر را دعوت کن که بر بام بیایند و مرا دیدار کنند!»، شیخ چون در حیاط رسید، هیچ کس را ندید!

بنابراین به پشت بام برگشت و داستان را به حضرت عرض کرد. آن بزرگوار فرمودند: «دیگر اینقدر عتاب و خطاب نکن، این شهر حلّه بود که می گفتی:

بیش از هزار نفر از مخلصین ما در آن هستند، پس چرا از این افراد انتخاب شده، هیچ کس غیر از تو و این قصاب نماند؟! شهرهای دیگر را نیز به همین نحو قیاس کن!».

پس حضرت از نظر غایب شدند، پس از آن شیخ علی حلاوی آن بقعه را مرمت و به نام مقام صاحب الزمان علیه السلام نامگذاری کرد و زیارتگاه خاص و عام است.<sup>(۱)</sup>

### (حکایت بیست و سوم)

تشرّف سید بن طاووس رحمته الله و دعای امام عصر (عج) برای شیعیان

سید بن طاووس رحمته الله می فرماید: «سحرگاهی در سرداب مقدّس بودم، ناگاه صدای مولایم را شنیدم که برای شیعیان خود دعا می کردند و عرضه می داشتند:

«اللَّهُمَّ إِنَّ شِيعَتَنَا خُلِقَتْ مِنْ شُعَاعِ أَنْوَارِنَا وَ بَقِيَّةِ طِينَتِنَا وَ قَدْ فَعَلُوا ذُنُوبًا كَثِيرَةً اتَّكَالًا عَلَيَّ حُبِّنَا وَ لِأَيْتِنَا فَإِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُمْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، فَاصْفَحْ عَنْهُمْ فَقَدْ رَضِينَا! وَ مَا كَانَ مِنْهَا فِيمَا بَيْنَهُمْ، فَاصْلِحْ بَيْنَهُمْ وَ قَاصِ بِهَا عَنْ خُمْسِنَا وَ ادْخِلْهُمْ الْجَنَّةَ! وَ زَحْزِحْهُمْ عَنِ النَّارِ وَ لَا تَجْمَعْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَعْدَائِنَا فِي سَخَطِكَ»، خدایا! شیعیان ما را از شعاع نور ما و بقیه طینت ما خلق



کرده‌ای، آنها گناهان زیادی با اتکای بر محبت به ما و ولایت ما انجام داده‌اند، اگر گناهان آنها گناهی است که در ارتباط با توست، از آنها بگذر که ما راضی هستیم، و آنچه از گناهان آنها در ارتباط با خودشان هست، خودت بین آنها را اصلاح کن و از خمسی که حق ماست به آنها بده تا راضی شوند و آنها را از آتش جهنم نجات بده و آنها را با دشمنان ما در سخط خود جمع نفرما»<sup>(۱)</sup>.

### (حکایت بیست و چهارم) امام زمان (عج) در کنار جنازه بانوی محجبه

مرحوم آیه‌الله سید محمد باقر مجتهد سیستانی رحمته‌الله در مشهد مقدس برای تشرّف به محضر امام عصر علیه‌السلام، ختم عاشورا را چهل جمعه هر هفته در مسجدی آغاز کرد، ایشان می‌فرمود: «در یکی از جمعه‌های آخر، ناگهان نوری را مشاهده کردم که از خانه‌ای نزدیک به آن مسجدی که من در آن مشغول به زیارت عاشورا بودم، می‌تابید، حال عجیبی به من دست داد و از جای برخاستم، و به دنبال آن نور به آن خانه رفتم، خانه کوچک و فقیرانه‌ای بود که از درون آن، نور عجیبی می‌تابید! در زدم، وقتی در را باز کردند، مشاهده کردم که حضرت امام زمان علیه‌السلام در یکی از اتاقهای آن خانه تشریف دارند، و در آن اتاق، جنازه‌ای را مشاهده کردم که پارچه سفیدی روی آن کشیده بودند!

اشک ریزان سلام کردم، حضرت به من فرمودند: «چرا این گونه به

دنبال من می‌گرددی، و این رنجها را متحمل می‌شوی؟! مثل این باشید  
(اشاره به آن جنازه کردند) تا من به دنبال شما بیایم! بعد فرمود: این  
بانویی است که در دوره بی‌حجابی (رضاخان پهلوی)، هفت سال از  
خانه بیرون نیامد تا مبادا نامحرم او را ببیند! (۱)



بس واضح است قطره چو دریا نمی‌شود	یعنی زنی چو زینب و زهرا نمی‌شود
ای خواهرم بکوش چو بانوامین شوی	یعنی نگین حلقه این سرزمین شوی
گر خیابان چهره آرایش مکن	از جوانان سلب آسایش مکن
زُلف خود از روسری بیرون مریز	گر مسیر چشمها افسون مریز
یاد کن از آتش روز معاد	تُزّه گیسو مده در دست باد
خواهرم، دیگر تو کودک نیستی	فاش تر گویم، عروسک نیستی
خواهرم، ای دختر ایران زمین	یک نظر عکس شهیدان را ببین
خواهر من، این لباس تنگ چیست؟!	پوشش چشمان رنگارنگ چیست؟!
خواهرم، اینقدر طنازی مکن	با اصول شرع لجبازی مکن
در امور خویش سرگردان مشو	نو عروس چشم نامردان مشو



پدرم گفت: پدرجان	زن اگر زن باشد، شیردرخانه و کوچه و برزن باشد
پدرم گفت: که ای دُخت نکو بُنیادم	زُلف بر باد مده، تا ندهی بر بادم
هدف دشمن سنگ افکن پیشانی ماست	کسب جمعیتش از زُلف پریشانی ماست
پدرم گفت: گل از رنگ و لعابش پیداست	وزن مؤمنه، از طرز حجابش پیداست

**(حکایت بیست و پنجم) گریه حضرت بقیة الله (عج) در حرم امام حسین علیه السلام**

شیخ عبد الزهراء کعبی رضی الله عنه می گوید: «یک روز بعد از ظهر، وارد صحن مطهر امام حسین علیه السلام شدم، شخصی در مقابل یکی از حجره های صحن شریف، کتابهای مذهبی می فروخت و من با وی آشنایی داشتم، چون مرا دید گفت: کتابی دارم که شاید برای شما نافع باشد و در آن اشعاری وجود دارد که زبندۀ شما می باشد و قیمت آن این است که یک بار آن را برایم بخوانی، مرحوم عبد الزهراء می گوید: آن اشعار - قصیده ابن عرندس حلی - گمشده من بود و مدت ها در جستجوی آن بودم، آن را گرفتم و هنگامی که به خواندن آن مشغول بودم، ناگهان سیدی را دیدم که در برابرم ایستاده است و به اشعارم گوش می دهد و گریه می کند، چون به این بیت رسیدم:

أَيُّقْتَلُ ظَمَانًا حُسَيْنٌ بِكْرِبَلَا      وَ فِي كُلِّ عَضْوٍ مِنْ أَنَامِلِهِ بَحْرٌ

گریه آن بزرگوار شدید شد، و رو به ضریح امام حسین علیه السلام کرد و این بیت را تکرار می نمود و همچون زن جوان مرده می گریست، همین که اشعار را به پایان رساندم، دیگر آن بزرگوار را ندیدم! به هر کجا رو نمودم، اثری نیافتم، به یقین دانستم او حضرت حجّت و امام منتظر علیه السلام بوده است». (۱)

\*\*\*

«السَّلَامُ عَلَيَّ مَخَالٌ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ مَسَاكِينِ بَرَكَاتِ اللَّهِ وَ مَعَادِنِ حِكْمَةِ

اللَّهُ»

امام سید الساجدین زین العابدین علیه السلام می فرمود: «بخدا سوگند هیچ‌گاه به عمّه‌ها و خواهرانم نظر نمی‌کنم جز اینکه گریه گلویم را می‌گیرد، و یاد می‌کنم آن لحظات را که آنها از خیمه‌ای به خیمه دیگر می‌گریختند، و منادی سپاه کوفه فریاد می‌زد که: خیمه‌های این ستمگران را بسوزانید!». (۱)

هنگام حرکت، اهل بیت علیهم السلام را از قتلگاه شهیدان عبور دادند، عقيله بنی هاشم حضرت زینب علیها السلام آمدند کنار بدن عزیزش حسین علیه السلام، دستهای خود را زیر آن پیکر مقدّس کرد، و به طرف آسمان بالا آورد و گفت: «الهی تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ» خداوندا این قربانی را از ما قبول کن!

پس با زبان پُرگله آن بضعة البتول رو کرد در مدینه که یا ایها الرسول  
 «يَا مُحَمَّدَاهُ! صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ! هَذَا الْحَسِينُ بِالْأَعْرَاءِ مُرْمَلٌ  
 بِالِدِّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، وَ بَنَاتُكَ سَبَايَا وَ ذُرِّيَّتُكَ مُقْتَلَةٌ، تَسْفِي عَلَيْهَا  
 الصَّبَا فَأَبْكِي كُلَّ عَدُوٍّ وَ صَدِيقٍ».

ای رسول خدا! ای آنکه ملائکه زمین و آسمان بر تو درود می‌فرستند، این حسین توست که اعضای او را پاره پاره کردند، سر او را از قفا بریدند، این حسین توست که جسد او در صحرا افتاده در حالی که بادهای او می‌وزند و خاک بر او می‌نشانند، پس هر دشمن و دوستی را گریاندا!

پس رو در بقیع و به زهرا خطاب کرد      مرغ هوا و ماهی و دریا کباب کرد  
کای مونس شکسته دلان حال ما ببین      ما را غریب و بی کس و بی اقربا ببین

\*\*\*

### (حکایت بیست و ششم) به حق عمه‌ام حضرت زینب علیها السلام

حضرت آیه‌الله حاج میرزا احمد سیبویه فرمودند: «در ایّامی که در  
سامراء مشرف بودم، روز جمعه‌ای طرف عصر در سرداب مقدّس  
رفتم، دیدم غیر از من احدی نیست، و من حالی پیدا کرده، متوجّه  
مقام صاحب الامر علیه السلام شدم، در آن حال، صدائی از پشت سر شنیدم  
که به فارسی فرمود:

«به شیعیان و دوستان ما بگویید که خدا را قسم دهند به حقّ  
عمه‌ام حضرت زینب علیها السلام که فرج مرا نزدیک گرداندا». (۱)

\*\*\*

«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ».

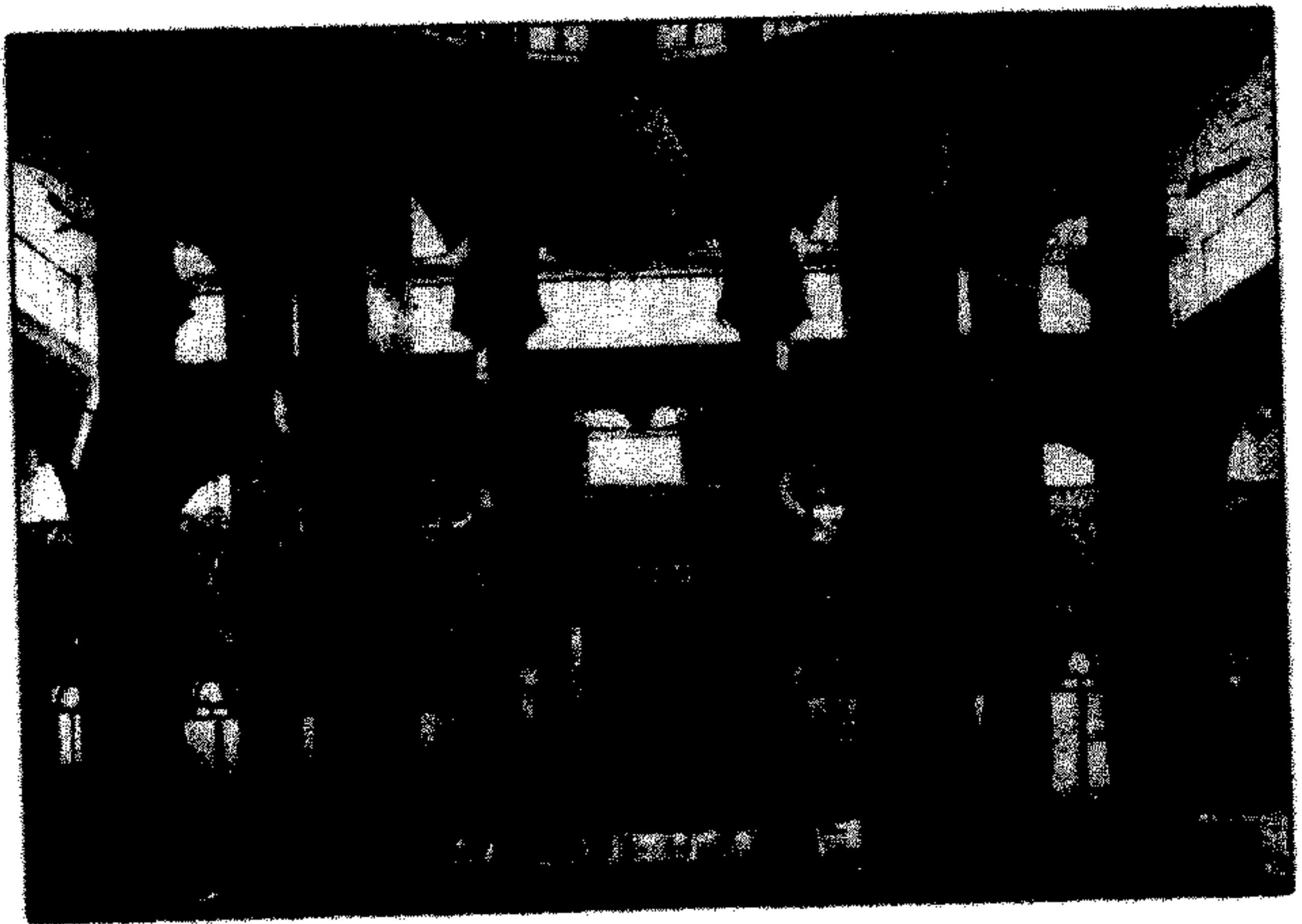
زینب ای شیرازه ام الكتاب	ای به کام تو، زبان بوتراب
ای بیانت سر به سر توفان خشم	نوح می‌دوزد به توفان تو، چشم!
در کلامت، هیبت شیر خدا	در زیانت ذوالفقار مرتضی
خطبه‌هایت کرد ای اُخت الولی!	راستی را، کار شمشیر علی!
جان ز تنها برده‌ای از اسکتوا	ای تو روح آیه لاتقنطوا!
چون شنید اوای خشم را جرس	شد تهی از خویش و، افتاد از نفس

بازگو ای جان شیرین علی!  
 از همان نخلی که از پای اوفتاد  
 راز دل را با زبان آه گفت  
 بازگو کن قصهٔ مسمار را  
 از بهار و از خزان او بگو  
 بازگو از مجتبیٰ ابن علی  
 از همان طشتی که پُر خون شد ازو  
 زینب! ای شمع تمام افروخته!  
 بازگو از کربلای دردها  
 بازگو از نخلهای سوخته  
 بازگو از گام خشک مشکها  
 از فرات و، بیقراریهای آب  
 بازگو از مجلس شوم یزید  
 بازگو از آن سر پر خاک و خون  
 ماجرای آن گل خونین دهان  
 بادل تنگ تو، این غمها چه کرد؟!  
 فاطمه! گر تو علی را همسری  
 کار زینب هم گذشت از خواهری  
 چون تو، در دامن که دختر پرورد؟!  
 داسـتان درد دیرین علی  
 خون پاکش نخل دین را آب داد  
 دردهایش را به گوش چاه گفت!  
 ماجرای آن در و دیوار را  
 از مزار بی نشان او بگو  
 دردهای آن ولی بن ولی  
 دامن افلاک، گلگون شد ازو  
 یادگار خیمه‌های سوخته!  
 قصه نامردها و، مردها  
 نخلهای سر به سر افروخته  
 گریه‌ها و، ناله‌ها و، اشکها  
 رود رود و، اشکباریهای آب!  
 و آن تلاوتهای قرآن مجید!  
 لاله رنگ و، لاله فام و، لاله گون  
 وان لب پر خون ز چوب خیزران!  
 دردها و، داغ ماتمها چه کرد؟!  
 وز شرافت، مصطفیٰ را مادری  
 کرد در حق برادر، مادری!  
 کی صدف اینگونه گوهر پرورد؟!

(حکایت بیست و هفتم) مصائب عمه بزرگوارم حضرت زینب علیها السلام

حاج سید صادق شمس رحمته الله فرمودند:

«حدود سال ۱۳۶۲ شمسی، روزی در محضر آیه الله العظمی بهجت (دامت برکاته) بودم، و ایشان فرمودند: یک طلبه مبتدی به نام سید حسین یزدی در مسجد جمکران توفیق زیارت حضرت حجت (ارواحنا فداه) را پیدا کردند، و حضرت بقیة الله (عج) به ایشان مطالبی فرموده‌اند، خانه‌ای می‌خواسته‌اند و حضرت به ایشان مرحمت کرده‌اند، و همچنین سفارش فرموده‌اند که، «به مجلس دعای ندبه‌ای که آن سید طلبه می‌رفتند، بروند و ترک نکنند، باز امر فرموده‌اند: مصائب عمه بزرگوارم حضرت زینب علیها السلام را در آن مجلس و جاهای دیگر تذکر دهید.»<sup>(۱)</sup>



آل طه لَكُمْ عَلَيْنَا الْوَلَاءُ لَا سِوَاكُمْ بِمَا لَكُمْ الْاِء

زینب فَضْلُهَا عَلَيْنَا عَمِيمٍ وَ حَمَانَا مِنَ السَّقَامِ شِفَاء

مسلم جصاص (گچکار) می گوید: عبیدالله بن زیاد مرا برای تعمیر دارالاماره نزد خود خواند، و من سرگرم سفیدکاری بودم که، ناگهان غوغا و فریادهایی را از دور شنیدم، از خدمتکاری پرسیدم چه شد؟ گفت: سر یک خارجی را می آورند که حسین بن علی علیه السلام است! بر سر و صورت خود زدم و از دارالاماره بیرون رفتم، و دیدم که مردم در انتظار اسیران هستند، دیدم سرها را می آورند و پیشاپیش آنها، سر مقدس امام حسین علیه السلام بود، سیمای نورانی او بسان قرص ماه که از افق دمیده باشد جلوه گری کرد، در این هنگام چشم زینب کبری علیها السلام بر آن سر نورانی افتاد و پیشانی خود را چنان به قسمت پیشین محمل زد که خون از زیر مقنعه اش جاری شد، پس اشاره به سر مقدس کرد و گفت:

يَا هِلَالًا لَمَّا اسْتَمَّ كَمَالَا غَالَهُ خَسْفُهُ فَاَبِي غُرُوبَا!

مَا تَوَهَّمْتَ يَا شَقِيقُ فُؤَادِي كَانْ هَذَا مُقَدَّرًا مَكْتُوبَا

يَا أَخِي! فَاطِمَةُ الصَّغِيرَةَ كَلِمَتُهَا فَقَدْ كَادَ قَلْبُهَا أَنْ يَذُوبَا!

يَا أَخِي قَلْبُكَ الشَّفِيقُ عَلَيْنَا مَا لَهُ قَدْ قَسَى وَ صَارَ صَلِيبَا!

يَا أَخِي لَوْ تَرَى عَلِيًّا لَدَى الْأَسْرِ مَعَ الْيَتِيمِ لَا يُطِيقُ جَوَابَا!

كُلَّمَا أَوْجَعُوهُ بِالضَّرْبِ نَادَا كَ بِذُلِّ يَفِیضُ دَمْعًا سَكُوبَا!

يَا أَخِي ضَمَّهُ إِلَيْكَ وَ قَرَّبَهُ وَ سَكَّنَ فُؤَادَهُ الْمَرُوعُوبَا!



مَا أَذَلَّ الْيَتِيمَ حِينَ يُنَادِي      بِأَبِيهِ وَ لَا يُرَاهُ مُجِيبًا! (۱)  
جلوه‌گری به روی نی‌سرت چوماه‌می‌کند      غروبت ای هلال من عمر تباه می‌کند  
درون محمل مرا ز روی نی‌نگاه کن      ببین چگونه دخترت تو را نگاه می‌کند

«ای هلال من که به کمال خود رسیدی، ولی خسوف تو را فرا گرفت و غروب کردی! من هرگز گمان نمی‌کردم ای پارهٔ دلم که چنین روزی در سرنوشت ما رقم خورده باشد، ای برادر من! با این دختر کوچک خود فاطمه صحبت کن که نزدیک است دل او از شدت این مصیبت ذوب گردد، ای برادر من! دلت با ما مهربان بود چه شد آن شفقت که تو را با ما بود، ای برادر من! کاش پسر خود علی را به هنگام اسارت می‌دید که با یتیمان تو دیگر یارای سخن گفتن نداشت، هرگاه او را می‌زدند، تو را به زاری صدا می‌زد و سیل اشک از چشمان او سرازیر می‌شد، ای برادر من! او را در آغوش خود بفشار و او را به نزد خود فراخوان، و دل او را که سخت رنجیده است، بدست آر، چه اندازه خوار و ذلیل است آن یتیمی که پدر خود را بخواند ولی جواب پدر را نشنود».

### (حکایت بیست و هشتم)

#### سینه‌زنی حضرت مهدی (عج) در عزای امام حسین علیه السلام

«روز عاشورایی بود و موج سوگواران از هر سو، به سوی کربلا در حرکت بودند، علامه بحرالعلوم علیه السلام نیز به همراه گروهی از طلاب، به استقبال عزاداران حرکت کردند، به محله «طویرج» رسیدند، که دسته سینه زنی و سبک سوگواریشان مشهور بود، هنگامی که علامه و همراهانش به آنان رسیدند، ناگهان با آن کهولت سن و موقعیت اجتماعی و علمی، لباس خویش را به کناری نهاده، و سینه خویش را گشود و در صف سینه‌زنان، با شوری وصف‌ناپذیر به سینه زدن پرداخت، علما و طلاب هر چه تلاش کردند تا مانع کار او شوند که مبادا صدمه‌ای بر او وارد شود، موفق نشدند، پس از پایان سوگواری، یکی از خواص از او پرسید: چه رویدادی پیش آمد که شما چنان دچار احساسات پاک و خالصانه شدید که آن‌گونه سر از پا نشناخته، لباس از تن درآوردید و به سینه‌زنان پیوستید؟

علامه فرمود: حقیقت آن است که با رسیدن به دسته سوگواران، به ناگاه چشمم به محبوب دل‌ها امام عصر (عج) افتاد و دیدم آن گرامی، با سر و پای برهنه در میان انبوه سینه‌زنان، در سوگ پدر و الایش حسین علیه السلام با چشمانی اشک بار به سر و سینه می‌زند، به همین جهت آن منظره مرا به حالی انداخت که قرارم از کف رفت و در برابر کعبه مقصود و قبله موعود به سوگواری پرداختم». (۱)

«قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى»

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ وَالْوِثَرَ الْمُؤْتُونَ، السَّلَامُ عَلَى  
النُّفُوسِ الْمُضْطَلَّمَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَادِ الْغَارِيَاتِ، السَّلَامُ عَلَى  
الْأَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَاتِ».

مردی از بنی اسد که پس از حرکت لشکر کوفه، از میدان جنگ  
کربلا دیدن کرده بود می‌گفت: من در پیرامون آن بدنهای به خون  
آغشته انوار فروزانی دیدم که از هر طرف روشنی داشت و ارواح پاکی  
که پیرامون آن ابدان پاک را گرفته بودند، در آن میان شیری مهیب در  
میان بدنهای متلاشی حرکت می‌کرد، و خود را به هیکل مقدس  
امام علیه السلام رسانید و خود را به خون او آغشته کرد و به بدنش چسبید و  
فریاد و ناله می‌کرد.

امام سجاده علیه السلام از زندان کوفه با خلع جسد عنصری و فعالیت با  
جسد مثالی، به کربلا آمد دید بنی اسد در پیرامون کشته‌ها اجتماع  
کرده‌اند، و نمی‌دانند چه کاری انجام دهند زیرا کوفیان سرها را  
بریده‌اند و جسد‌ها از هم تمیز داده نمی‌شود. امام سجاده علیه السلام جسد‌ها  
را معرفی می‌کند، آن بدن جوانی که سینه شکسته و بدن پاره پاره دارد  
بدن برادرم علی اکبر علیه السلام است، آن بدن جوانی که قد و قامت بلندی  
دارد بدن مجروح دارد بدن پسر عمم قاسم بن الحسن علیه السلام است، و آن  
بدنی که در کنار شط فرات غریبانه افتاده، چشمهای تیر خورده و  
بازوهای قطع شده دارد بدن عمویم ابا الفضل العباس علیه السلام است، پس  
از این وارد گودی قتلگاه شد بدن مقدس پدر را بغل گرفت و با صدای

بلند گریه کرد، و بدن مطهر پدر را کنار قبر آورد و مقداری خاک از زمین برداشت و قبری آماده و ضریحی ظاهر گشت، دست خود را به پشت پدر گرفت و گفت: «بسم الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صدق الله و رسوله، ماشاء الله لاحول و لا قوة الا بالله».

هنگامیکه پدرش را در خاک نهاد صورت خود را بر گلوی امام علیه السلام گذاشت و گفت: خوشا بحال زمینی که جسد پاکت در آن جای گرفت، ای پدر، جهان پس از تو تاریک شد و آخرت بنورت روشن گردید...، و بر قبر حضرتش نوشت: «هذا قبر الحسين بن علی بن ابیطالب الذی قتلوه عطشاناً غریباً». (۱)

## دعا و ختام

بار فدایا، که قلوب اولیاء را به نور محبت منور فرمودی، و لسان عشاق جمال را از ما و من فرو بستی، و دست فرومایگان فودفواه را از دامن کبریائی کوتاه کردی، ما را از این مستی غرور دنیا هشیار فرما، و از فوَاب سنگین طبیعت بیدار و مجابهای غلیظ و پرده‌های ضخیم فودپسندی و فودپرستی را به اشارتی پاره کن، و ما را به مفضل پاکان درگاه و مجلس قدس مخلصان فدافواه بار ده، و این دیو سیرتی و زشتفویی و درشتگویی و فودآرایی و کج نمایی را از ما برکنار فرما، و دل شوریده و مال آشفته، قلبی داغدار و پیشمی اشکبار، سری سودایی بیقرار، و سینهای شرمه شرمه آتشبار مرصمت فرما.

و فاتمۀ ما را به افلاص به فودت و ارادت به فامان درگاهت متمد و اهل بیت مطهرش علیهم السلام به انجام رسان، و ما را از منتظران و سربازان مضرت ولی عصر(عج) قرار ده، و از این جرعه میاتبفش بنوشان.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَ آخِرًا وَ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا.  
وَ عَلَى اللَّهِ التُّكْلَانِ فِي الْإِفْتِنَاحِ وَالْإِخْتِمَامِ.

## فهرست منابع و مآخذ

شیفتگان حضرت مهدی (ع)	قرآن کریم
رجعت	نهج البلاغه
مصلح جهان	تفسیر المیزان
عقیده آزادببخش	اصول کافی
ملاقات با امام زمان (ع)	منتخب الاثر فی احوال امام المنتظر
ستاره درخشان	منتهی الآمال
مصلح غیبی	مکیال المکارم
دیدار با حضرت امام زمان (ع) در مکه و مدینه	العبقری الحسان
منتقم حقیقی مهدی القائم (ع)	مقام الفضل
عصر ظهور	بغیة الطالب فیمن رأی الامام الغائب
جزیره خضراء و تحقیقی پیرامون مثلث	جنة المأوی
برمودا	تحفة المهدیة فی احوال الحجّة (ع)
مفاتیح الجنان	نجم الثاقب
ره توشه راهیان نور	معراج السعادة
طبيب دلها	تفسیر نمونه
اسوه عارفان	دار السلام
تجلیات امام عصر (ع)	كشف السترة عن وجه الغیبة
بوستان معرفت	زندگانی چهارده معصوم (ع)
آئینه اسرار	المهدی امام دوازدهم (ع)
نوید امن و امان	الملاحم والفتن
خورشید مغرب	مهدی موعود (ع)
مشکلات مذهبی روز	مهدی منتظر (ع)

انوار ولایت	آئینه حق نما
ارمغان آسمان	پاسخ ده پرسش
خودشناسی در تربیت اسلامی	مسئله انتظار
شرح اربعین حدیث	همه در انتظار اویند
رساله لقاءالله ملکی تبریزی(ره)	رساله سیر و سلوک بحرالعلوم
دیدار یار	لقمان حکیم و پندهای حکیمانه او
حماسه و عرفان آیت ا... جوادی آملی	عدلگستر جهان حضرت مهدی(ع)
امام شناسی علامه حسینی طهرانی	آخرین تحوّل با حکومت ولی عصر(ع)
ریاض المجین در عشق و محبت خدا و اولیاءالله	قیام مهدی(ع) روز نجات
ترجمه و تفسیر نهج البلاغه - محمد تقی جعفری	مهدی(ع) انقلابی بزرگ
سبوی عشق - غزل های عارفانه امام خمینی(ره)	کلیات اشعار فیض کاشانی
ره عشق - نامه عرفانی امام خمینی(ره)	دیوان حافظ
چهره خونین حسین(ع)	گلچین احمدی
گناهان کبیره	نماز و قیامت بهجت عارفین
	عنایات حضرت مهدی(ع) به علماء و طلاب
	سوگنامه عاشورا
	فصلنامه انتظار
	قصه کربلا